ستایش و نیایش

(پنج رساله از شیخ اشراق)

شهاب‌الدین یحیی سُهروردی

ترجمه و تصحیح

محمّد ملکی (جلال‌الدین)

بسم الله الرحمن الرحیم

1/2016

طهران



نشر ادیان

سهروردی، عمر بن محمد، ۵۳۹ - ۶۳۲ ق.
ستایش و نیایش (پنج رساله از شیخ اشراق) / شهاب‌الدین یحیی سهروردی؛ ترجمه، تحقیق و تصحیح محمّد ملکی (جلال‌الدین). - قم: نشر ادیان، ۱۳۸۹
۱۱۱ص. -(نشر ادیان؛ ۳۷)
۲۳۰۰۰ ریال
ISBN: 978-964-2908-19-6
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. نیایش‌های عرفانی ــ قرن ۶ ق. ۲. فلسفه اسلامی ــ متون قدیمی تا قرن ۱۴. ۳. عرفان ــ متون قدیمی تا قرن ۱۴. الف. ملکی، محمّد، ۱۳۳۷ - . ب. نشر ادیان. ج. عنوان.
۱۳۸۹ BBR ۷۲۴
۱۸۹/۱
کتابخانه ملی ایران
۱۹۶۵۷۲۳

ستایش و نیایش

(پنج رساله از شیخ اشراق)

شهاب‌الدین یحیی سُهروردی

ترجمه و تصحیح

محمّد ملکی (جلال‌الدین)



نشر ادیان

ستایش و نیایش (پنج رساله از شیخ اشراق)

- **مؤلف:** شهاب‌الدین یحیی سهروردی
- **ترجمه و تصحیح:** محمّد ملکی (جلال‌الدین)
- **ناشر:** نشر ادیان
- **نوبت چاپ:** اول، بهار ۱۳۸۹
- **تعداد:** ۲۰۰۰ جلد
- **قیمت:** ۲۳۰۰ تومان
- **شابک:** ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۰۸-۱۹-۶
- مراکز پخش:

تهران، خیابان حافظ، نرسیده به چهارراه کالج، نبش بامشاد، شماره ۵۲۵، پکتا (پخش کتب اسلامی و انسانی) تلفن و نمابر: ۵ - ۸۸۹۴۰۳۰۳ (۰۲۱)

قم، پردیسان، روبه‌روی مسجد امام صادق(ع)، دانشگاه ادیان و مذاهب.
تلفن: ۱۳ - ۲۸۰۲۶۱۰ (۰۲۵۱) نمابر: ۲۸۰۳۱۷۱ (۰۲۵۱)

www.adyan-eshop.ir email: Press@urd.ac.ir www.urd.ac.ir

سخن ناشر

اهمیت احیای متون کهن اندیشمندان بزرگ ایرانی بر اصحاب علم و دانش پوشیده نیست، زیرا احیای آنها، احیای فرهنگ و تمدن پرافتخار این مرز و بوم است. اگرچه نزدیک به یک قرن است که دلسوزان و دانشمندان ایران اسلامی، به احیای این میراث گرانبها، همت گمارده‌اند، اما همچنان شاهد از دست رفتن بخشی از سرمایهٔ اجتماعی‌مان هستیم. بخشی از این میراث، آثار احیانشدهٔ شیخ شهاب‌الدین سُهروردی، بنیان‌گذار حکمت اشراق است.

کتاب پیش‌رو، شامل پنج رساله کوتاه از شیخ اشراق است که با نگاه اخلاقی ـ عرفانی نگاشته شده است، به‌خصوص رسالهٔ التمجیدات که مناجات شیخ با معبود خویش است.

این مجموعه به نام ستایش و نیایش با تصحیح و ترجمهٔ جناب آقای محمد ملکی، از پژوهشگران دانشگاه ادیان و مذاهب، تقدیم اصحاب خرد و معرفت می‌گردد.

فهرست مطالب

پیش درآمد

شهاب‌الدین یحیی سهروردی، معروف به «شیخ اشراق» به سال ۵۴۹ق در دهکدهٔ سهرورد که در آن روزگار برای خود شهری بود، متولد شد. این کودک که سرنوشتی غمناک در انتظار اوست، پیش از سن بلوغ شرعی در پی تحصیل عازم مراغه شد و به جمع شاگردان مجدالدین گیلانی به همراه فخرالدین رازی پیوست و در نزد همین استاد علم کلام و فقه و اصول آموخت و بنا به درخواست دوستان همین دوران، کتاب التنقیحات في اصول الفقه، را نوشت. سپس در حدود بیست سالگی عازم اصفهان شد و در آن دیار حکمت مشا را آموخت و پس از مدتی خود از برجستگان این علم به شمار آمد. در حدود سی سالگی راه آناتولی[1] را در پیش گرفت و مدتی در آن دیار عمر سپری کرد و در ماردین با فخرالدین ماردینی طرح دوستی ریخت و سپس حوالی سال‌های ۵۸۶-۵۸۵ق عازم حلب شد و به نشر افکار و اندیشهٔ خویش پرداخت. فقیهان خشک‌مغز حلب در برابر اندیشهٔ تابناک وی تاب نیاوردند، در نتیجه حسادت آنها نسبت به این حکیم جوان ایرانی روز به روز شعله‌ور شد و شکایت به نزد صلاح‌الدین ایوبی بردند و سرانجام در رجب سال ۵۸۷ق با حکم فقیهان بی‌ذکر و

---

۱. بخشی از ترکیهٔ امروزی.

فکر و با موافقت صلاح‌الدین سَر این حکیم شوریده‌سَرِ ایران‌زمین، بر سر دار رفت.[1]

حدود پنجاه اثر در قالب رساله‌های کم‌برگ و کتاب از این حکیم جوان به جا مانده که شماری از آنها هنوز چاپ و منتشر نشده است.[2] این آثار حاصلِ چهار دوره از عمر کوتاه اوست. بخشی از این آثار حاصل دوران جوانی و نوجوانی است که عمدتاً شامل رساله‌های فارسی وی مانند: عقل سرخ، آواز پر جبرئیل، روزی با جماعت صوفیان، لغت موران، في حالة الطفولیة، صفیر سیمرغ و في حقیقة العشق می‌شود. بخشی دیگر حاصل دوره‌ای است که وی در اصفهان به تعلیم و تعلّم مشغول بود. آثار این دوره که بین سنین بیست تا سی سالگی تصنیف شده عمدتاً مشّایی است و شامل آثاری چون کتابُ التّلویحات اللّوحیّة والعرشیّة، کتابُ المَشارع والمطارحات، پرتونامه و بستان القلوب، و کتاب المقاومات، می‌شود. آثار دورهٔ سوم، آثار دورهٔ گذر از مشّا به اشراق است که حاصل این دوره کتاب حکمة الاشراق، الالواح العمادیّة، الواح عمادی و مقامات الصوفیة است. دعاها و مناجات‌نامه‌ها و برخی از رساله‌های دیگر وی آثار دورهٔ چهارم محسوب می‌شود.[3]

---

۱. جهت اطلاع بیشتر از احوال، آثار، اندیشه و فلسفهٔ این حکیم، نک: کتاب بامدادِ اشراق: احوال، آثار، منابع و مبانی فلسفهٔ اشراق؛ و در امتداد وحی و عرفان: رویکرد عرفانی و وحیانی شیخ اشراق در فلسفه. نگارنده در این دو کتاب به تفصیل، احوال، آثار، منابع و مبانی وحیانی، عرفانی، منطقی و فلسفی شیخ اشراق را با استناد به منابع کهن و آثار خودِ سهروردی، بررسیده است.

۲. تمام آثار سهروردی اعم از چاپ شده و چاپ نشده در دست تصحیح و تحقیق است، که انشاءالله در دَه جلد زیر عنوان «الحکمة الاشراقیة» در قالب مجموعه آثار در آیندهٔ نزدیک تقدیم اصحاب اشراق خواهد شد. تصحیح و تحقیق دو جلد از این مجموعه، یعنی کتاب حکمة الاشراق، و کتاب التّلویحات اللّوحیّة والعرشیّة، به پایان رسیده و در مرحلهٔ بازبینی نهایی است، و کار بقیه مجلدات نیز در مرحلهٔ تحقیق و تصحیح است.

۳. البته این‌گونه نیست که همهٔ دعاها و مناجات‌نامه‌ها حاصل این دوره باشد، بلکه این دوره،

کتابی که پیش رو دارید از آثار دورهٔ چهارم محسوب می‌شود و شامل پنج رسالهٔ کم‌برگ از شیخ اشراق است که، خمیرمایهٔ اصلی این رساله‌ها (التّمجیدات، التّسبیحات و دعوات الکواکب، الدعوة الشّمسیّة، دعوة الزُّهرة، و الطباع التّامّ) به گونه‌ای عرفانی و عمدتاً ستایش و نیایش و عرض نیاز به بارگاه حضرت حق است و نوعاً این‌گونه رساله‌ها حاصل خلوت جناب شیخ اشراق است که با معبود خود به راز و نیاز پرداخته است و بر همین اساس، عنوانِ کلیِ ستایش و نیایش بر این رساله‌ها برگزیده شد.

گویا شاگردان و یا پیروان سهروردی متن این رساله‌ها را از آثار او جمع و تدوین کرده‌اند که بعدها در قالب رساله‌هایی استنساخ و منتشر شده است. بسیاری از تراجم‌نگاران این رساله‌ها را از جمله آثار وی شمرده‌اند، و بخش‌هایی از آنها را در کتاب‌های خود نیز نقل کرده‌اند. علاوه بر این، بسیاری از بخش‌های این رساله‌ها در خطبه‌ها و یا بخش‌های آغازین و پایانی دیگر آثار شیخ اشراق آمده است و این خود قوی‌ترین دلیل بر انتساب این رساله‌ها و رساله حاضر به سهروردی است.

اهمیت نشر این رساله‌ها از آنجاست که تاکنون جناب شیخ اشراق، به عنوان یک فیلسوف اشراقی معروف و تا حدودی شناسانده شده است. اما با نشر چنین رساله‌هایی شاید در نوع نگاه‌ها به وی تغییری حاصل شود. البته این به آن معنا نیست که دیگر او را فیلسوف اشراقی ندانیم، بلکه در این اعتقاد راسخ‌تر می‌شویم. سهروردیِ این رساله‌ها، یک فیلسوف عرفانی و به نوعی مروج فرهنگ[1] شیعی است که تاکنون این بخش از تفکر شیخ اشراق گویی ناخوانده مانده است.

دورهٔ پختگی و رویکرد وی به فلسفهٔ عرفانی است که طبعاً بسیاری از مناجات‌نامه‌ها متعلق این دوره است.

۱. چون دعا و نیایش یکی از ویژگی‌های فرهنگ شیعه است.

هر یک از رساله‌ها در ضمنِ پیش‌گفتاری معرفی شده‌اند، در اینجا نیازی به تکرار آن مطالب نیست.

در پایان از دوست فاضل و پرتلاش، جناب آقای سعید زارع، و دیگر همکاران خدوم ایشان، در واحد انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب که مسیر چاپ این رساله را هموار کردند، سپاسگزارم.

محمّد ملکی (جلال‌الدین)
دی‌ماه ۱۳۸۸

پیشگفتار

«رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَ تَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ»[۱]

لَـمّا سـهونا عـن مـناجاة رَبِّـنا　　وثـار عـلينا ثـائر الغَـفَلات[۲]
تثلم عـرش القُـرب مـنّا فـبادرت　　مـحاجرنا تـنصبُّ بـالعبرات
فشـرّع مـولانا السـجود لسـهونا　　فحار اللَّـعين الرجس بـالحسرات[۳]

حکایت دوری و مهجوری انسان و هبوط و فرود او به این مُغاک دنیا، حکایتی است که بسیار گفته‌اند و نوشته‌اند، و هر یک از اصحاب معرفت نیز این حکایت را به گونه‌ای بیان کرده‌اند. سهروردی این حکیم شوریده‌سر ایرانی نیز از جمله اصحاب معرفتی است که در مناجات‌های خود با حضرت حقّ ناله‌ها سر داده است که امروزه در قالب رساله‌هایی به همین نام معروف و مشهورند و به دست ما رسیده است. یکی از

۱. آل‌عمران، آیهٔ ۱۹۳؛ پروردگارا، گناهان ما را بر ما ببخشای، و بدی‌هایمان را از ما بزدای، و ما را در زمرهٔ نیکان بمیران.

۲. این واژه در صحیفهٔ سجادیه هم به همین معنا به‌کار رفته است. «سَهوُ الغَفَلات» بی‌توجهی و سهل‌انگاری‌ها، نک: دعای سوم.

۳. چون در مناجات با پروردگار خویش به خطا رفتیم؛ و سهل‌انگاری‌ها و بی‌خبری‌ها از ما انتقام گرفت؛ و درگاه قُرب حضرت حق به روی ما بسته شد، و از چشم‌های ما اشک جاری گشت؛ آنگاه سرور ما «سجده» را در مقابل خطای ما تشریع کرد؛ و شیطان پلید نفرین شده در حسرت و فسوس سرگردان شد، نک: فرهنگ اصطلاحات عرفانی محیی‌الدین ابن عربی، ص۸۳۲؛ به نقل از لطایف الأسرار، ابن‌عربی، ص۱۱۱.

صدها رساله‌ای که خمیرمایهٔ نیایشی دارد، رسالهٔ المناجاة یا التّمجیدات سهروردی است.[1]

در اینکه این رساله از آنِ سهروردی است تردیدی نیست، چون سبک و سیاق و فضای کلی رساله حکایت از قلم، بیان، اصطلاحات و تفکر وی دارد. افزون بر این، بخش‌هایی از رسالهٔ تمجیدات و یا المناجاة، خطبهٔ رسالهٔ هیاکل‌النّور است که در قالب نیایش در آغاز آن رساله آمده است، و یا بخش‌هایی از این رساله در کتاب حکمةُالاشراق، مقامات الصوفیه، الالواح العمادیة، و کتابُ التّلویحات اللوحیّة والعرشیّة و برخی از آثار دیگر او آمده است.[2] دیگر اینکه بسیاری از مورخان تمام یا بخش‌هایی از این رساله را در آثار خود آورده‌اند و از طرفی بسیاری از سهروردی‌پژوهان، انتساب این رساله را به شیخ اشراق تأیید کرده‌اند.[3]

---

۱. برخی از رساله‌هایی که از امامان معصوم و عارفان با همین عنوان المناجاة با خمیرمایهٔ نیایشی به دست ما رسیده است عبارت‌اند از: امام علی علیه‌السلام، المناجاة الإلهیات؛ مناجات منظوم؛ مناجات خمس عشر؛ مناجات شعبانیه؛ دعاهایی مثل دعای سحر، صباح و جوشن‌کبیر که از جمله دعاهای نیایشی هستند؛ صحیفهٔ سجادیّه، دعای عظیم فارابی، مناجات‌نامهٔ ابن‌سینا، مناجات‌نامهٔ خواجه عبدالله انصاری، مناجات‌نامهٔ شیخ بهایی، مناجات‌نامهٔ إخوان الصفا و برخی از خطبه‌های نهج‌البلاغه، و....

۲. تمام این‌گونه موارد در متن رساله، در داخل دو کمان مشخص و نشانی داده شده است.

۳. در چگونگی تألیف این رساله چندین قول است که همهٔ آنها را می‌توان در دو قول خلاصه کرد. اولاً کسی در انتساب این رساله به شیخ تردید نکرده است و اگر هم چنین تردیدی از سوی کسانی روا داشته شده باشد، با توجه به آموزه‌ها و نوع تفکر و اندیشه، اصطلاحات شیخ و وجود پاره‌ای از آثار دیگر شیخ در این رساله و یا بالعکس، این تردید از روی تحقیق نخواهد بود. عده‌ای بر این باورند که این رساله را شیخ ننوشته است، بلکه شاگردان یا کسانی که از نزدیکان او بودند این رساله را از آثار و یا از اقوال شفاهی وی جمع و تدوین کرده‌اند. عده‌ای نیز بر این باورند که جناب شیخ این رساله را خود نوشته و فرازهایی از آن را به مناسبتی در آثار دیگر خود نیز آورده است. در هر دو صورت، سخن، سخن شیخ اشراق است؛ حال فرق نمی‌کند که او خود بنگارد و یا دیگران آن را از آثار و یا اقوال شفاهی وی جمع و تدوین نمایند. تنها فرقی که هست اینکه اگر تمام متن این مناجات‌نامه در دیگر آثار وی آمده باشد، دیگر نباید این رساله را به عنوانِ اثر مستقل از آثار شیخ به شمار آورد، گرچه این‌گونه نیست، بلکه بخش‌هایی از این رساله در دیگر آثار

نسخه‌های این رساله که منابع و نسخه‌شناسان آثار سهروردی از آن با عنوان‌های: التّمجیدات و المناجاة یاد کرده‌اند، در بخش نسخ خطی برخی از کتابخانه‌ها موجود است.

مطمئن‌ترین منبع برای نسخه‌شناسی این رساله آثار خود شیخ اشراق است که بخش‌هایی از این رساله به‌طور پراکنده در آثار وی آمده است. علاوه بر این، به چند منبع که این رساله را از آثار شیخ شمرده‌اند اشاره می‌شود.

۱. محمدعلی ابوریّان این رساله را با عنوانِ المناجاة از جمله آثار شیخ برشمرده است؛[1]

۲. ابومظفر إسفراینی نیز این رساله را شرح کرده است؛[2]

۳. در کتابخانه راغب پاشا مجموعه‌ای به نامِ التقدیسات، به شمارهٔ ۱۴۸۰/۳، و در سرای احمد ثالث به شمارهٔ ۳۲۷۱/۴ نگهداری می‌شود که یکی از رساله‌های آن مجموعه‌ها، همین التّمجیدات است؛[3]

۴. مجموعه‌ای از رسائل عرفانی و فلسفی به شمارهٔ ۱۲۲۶ در مجلس

وی آمده است. به هر حال، این کار امروزه هم مرسوم و معمول است. بیش از نیمی از آثار استاد مطهری چنین است که سخنرانی‌های وی را در قالب کتاب تدوین و به نام وی عرضه می‌کنند. البته این رساله از سخنان شفاهی شیخ جمع و تدوین نشده است، بلکه از آثار قلمی اوست که در دیگر آثار وی به‌طور پراکنده آمده و سپس در قالب رسالهٔ مستقلی تدوین شده است، چون به خوبی آثار یک نوشتار در آن آشکار است. هلموت ریتر و دکتر سید حسین نصر بر این باورند که این نوع دعاها و خطابه‌ها و رساله‌های کوچکی که در ذیل عنوانِ کلی الواردات والتقدیسات تدوین شده، توسط یکی از شاگردان او، به احتمال قوی شهرزوری، از آثار وی جمع و تدوین کرده است، نک: سید حسین نصر، جاودان خرد، ص ۴۰۴.

۱. نک: اصول الفلسفة الإشراقیّة، ص ۴۶.

۲. نک: همان.

۳. برای تفصیل نسخه‌شناسی نک: آرام‌نامه، محمدتقی دانش‌پژوه، نیایش‌نامهٔ سهروردی، ص ۹۱.

صدها رساله‌ای که خمیرمایهٔ نیایشی دارد، رسالهٔ المناجاة یا التَّمجیدات سهروردی است.[۱]

در اینکه این رساله از آنِ سهروردی است تردیدی نیست، چون سبک و سیاق و فضای کلی رساله حکایت از قلم، بیان، اصطلاحات و تفکر وی دارد. افزون بر این، بخش‌هایی از رسالهٔ تمجیدات و یا المناجاة، خطبهٔ رسالهٔ هیاکل‌النّور است که در قالب نیایش در آغاز آن رساله آمده است، و یا بخش‌هایی از این رساله در کتاب حکمةُالاشراق، مقامات الصوفیه، الالواح العمادیة، و کتابُ التّلویحات اللوحیّة والعرشیّة و برخی از آثار دیگر او آمده است.[۲] دیگر اینکه بسیاری از مورخان تمام یا بخش‌هایی از این رساله را در آثار خود آورده‌اند و از طرفی بسیاری از سهروردی‌پژوهان، انتساب این رساله را به شیخ اشراق تأیید کرده‌اند.[۳]

---

۱. برخی از رساله‌هایی که از امامان معصوم و عارفان با همین عنوان المناجاة با خمیرمایهٔ
نیایشی به دست ما رسیده است عبارت‌اند از: امام علی علیه‌السلام، المناجاة الإلهیات؛
مناجات منظوم؛ مناجات خمس عشر؛ مناجات شعبانیه؛ دعاهایی مثل دعای سحر، صباح و
جوشن‌کبیر که از جمله دعاهای نیایشی هستند؛ صحیفهٔ سجادیّه، دعای عظیم فارابی،
مناجات‌نامهٔ ابن‌سینا، مناجات‌نامهٔ خواجه عبدالله انصاری، مناجات‌نامهٔ شیخ بهایی، مناجات‌نامهٔ
إخوان الصفا و برخی از خطبه‌های نهج‌البلاغه، و... .

۲. تمام این‌گونه موارد در متن رساله، در داخل دو کمان مشخص و نشانی داده شده است.

۳. در چگونگی تألیف این رساله چندین قول است که همهٔ آنها را می‌توان در دو قول خلاصه کرد. اولاً کسی در انتساب این رساله به شیخ تردید نکرده است و اگر هم چنین تردیدی از سوی کسانی روا داشته شده باشد، با توجه به آموزه‌ها و نوع تفکر و اندیشه، حتی اصطلاحات شیخ و وجود پاره‌ای از آثار دیگر شیخ در این رساله و یا بالعکس، این تردید از روی تحقیق نخواهد بود. عده‌ای بر این باورند که این رساله را شیخ ننوشته است، بلکه شاگردان یا کسانی که از نزدیکان او بودند این رساله را از آثار و یا از اقوال شفاهی وی جمع و تدوین کرده‌اند. عده‌ای نیز بر این باورند که جناب شیخ این رساله را خود نوشته و فرازهایی از آن را به مناسبتی در آثار دیگر خود نیز آورده است. در هر دو صورت، سخن، سخن شیخ اشراق است؛ حال فرق نمی‌کند که او خود بنگارد و یا دیگران آن را از آثار و یا اقوال شفاهی وی جمع و تدوین نمایند. تنها فرقی که هست اینکه اگر تمام متن این مناجات‌نامه در دیگر آثار وی آمده باشد، دیگر نباید این رساله را به عنوانِ اثر مستقل از آثار شیخ به شمار آورد، گرچه این‌گونه نیست، بلکه بخش‌هایی از این رساله در دیگر آثار

نسخه‌های این رساله که منابع و نسخه‌شناسان آثار سهروردی از آن با عنوان‌های: التَّمجیدات و المناجاة یاد کرده‌اند، در بخش نسخ خطی برخی از کتابخانه‌ها موجود است.

مطمئن‌ترین منبع برای نسخه‌شناسی این رساله آثار خود شیخ اشراق است که بخش‌هایی از این رساله به‌طور پراکنده در آثار وی آمده است. علاوه بر این، به چند منبع که این رساله را از آثار شیخ شمرده‌اند اشاره می‌شود.

۱. محمدعلی ابوریّان این رساله را با عنوانِ المناجاة از جمله آثار شیخ برشمرده است؛[۱]

۲. ابومظفر اِسفراینی نیز این رساله را شرح کرده است؛[۲]

۳. در کتابخانه راغب پاشا مجموعه‌ای به نام التقدیسات، به شمارهٔ ۱۴۸۰/۳، و در سرای احمد ثالث به شمارهٔ ۳۲۷۱/۴ نگهداری می‌شود که یکی از رساله‌های آن مجموعه‌ها، همین التَّمجیدات است؛[۳]

۴. مجموعه‌ای از رسائل عرفانی و فلسفی به شمارهٔ ۱۲۲۶ در مجلس

وی آمده است. به هر حال، این کار امروزه هم مرسوم و معمول است. بیش از نیمی از آثار استاد مطهری چنین است که سخنرانی‌های وی را در قالب کتاب تدوین و به نام وی عرضه می‌کنند. البته این رساله از سخنان شفاهی شیخ جمع و تدوین نشده است، بلکه از آثار قلمی اوست که در دیگر آثار وی به‌طور پراکنده آمده و سپس در قالب رسالهٔ مستقلی تدوین شده است، چون به خوبی آثار یک نوشتار در آن آشکار است. هلموت ریتر و دکتر سید حسین نصر بر این باورند که این نوع دعاها و خطابه‌ها و رساله‌های کوچکی که در ذیل عنوانِ کلی الواردات والتقدیسات تدوین شده، توسط یکی از شاگردان او، به احتمال قوی شهرزوری، از آثار وی جمع و تدوین کرده است، نک: سید حسین نصر، جاودان خرد، ص ۴۰۴.

۱. نک: اصول الفلسفة الإشراقیّة، ص ۴۶.

۲. نک: همان.

۳. برای تفصیل نسخه‌شناسی نک: آرام‌نامه، محمدتقی دانش‌پژوه، نیایش‌نامهٔ سهروردی، ص ۹۱.

نگهداری می‌شود که دو رساله از این رسائل، متعلق به شهاب‌الدین یحیی سهروردی است. یکی از آنها همین رسالهٔ التّمجیدات است که از صفحهٔ ۲۹-۳۵ را شامل می‌شود؛

۵. استاد محمدتقی دانش‌پژوه نیز یک نسخه از این رساله را که در کتابخانه آصفیّه با شمارهٔ ۳۷۱ نگهداری می‌شود دیده و هم ایشان تصویری از آن را به ایران آورده و در مجموعهٔ آرام‌نامه به چاپ رسانده است؛

۶. در کتابخانه اَیاصوفیه مجموعه‌ای با شمارهٔ ۲۱۴۴/۱ و تاریخ کتابت ۶۵۲ق نگهداری می‌شود که عنوان آن الواردات والتقدیسات است که یکی از این مجموعه همین نیایش‌نامه است.[1]

۷. تمجید اول را سید احمد اردکانی در ترجمه محبوب القلوب آورده است؛[2]

۸. یک نسخه از این رساله با عنوانِ المناجاة در دارالکتب المصریة به شمارهٔ ۱۴۲ موجود است که سامی الکیالی بخشی از آن را در سال ۱۹۶۰ چاپ و منتشر کرده است.[3]

این رساله شامل شش تمجید و با عنوانِ التّمجیدات و یا المناجاة، شیخ شهاب‌الدین مقتول معروف است. در واقع این رساله و رساله‌های دیگر وی که خمیرمایهٔ نیایشی دارند، حاصل مناجات‌ها، نیایش‌های شیخ در

---

۱. نک: آرام‌نامه، به اهتمام مهدی محقق، مجموعه مقالات علمی و ادبی تقدیم شده به استاد آرام، تهران: انتشارات انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۶۱، ص۸۷-۹۳.

۲. نک: اردکانی به روایت اشکوری و اردکانی، ص۷۸.

۳. منابع و نسخی که این رساله با مراجعه به آنها تصحیح شده است عبات‌اند از: ۱. نسخهٔ استاد محمدتقی دانش‌پژوه چاپ شده در کتاب آرام‌نامه؛ ۲. نسخهٔ چاپی دارالکتب المصریة؛ ۳. آثار شیخ اشراق که بخش‌هایی از این رساله در آنها آمده است؛ ۴. دعاها، روایات و آیات که در این رساله آمده است؛ ۵. منابع تاریخی که بخش‌هایی از این رساله را نقل کرده‌اند.

خلوت خود با حضرت معبود است. این رساله با «یا قیّوم الملکوت» آغاز می‌شود. سهروردی با کلماتی که بیانگر نام و صفات خداوند است به نیایش حضرت حق می‌پردازد و در هنگامهٔ مناجات از آیات و فرازهایی از دعاهای مأثور و احادیث در قالب تلمیح استفاده کرده که نشانی همهٔ اینها در پانوشت داده شده است. نکته‌ای که در این رساله به چشم می‌خورد، همسانی پاره‌ای از جملات شیخ با بخش‌هایی از نهج‌البلاغه و دعاهایی از صحیفهٔ سجادیه، کمیل، صباح، جوشن‌کبیر، سحر، دعای عشرات و مناجات خمس عشره و فقراتی از احادیث است که نشانی این‌گونه موارد نیز در پانوشت داده شده و می‌توانند در بازخوانی اندیشهٔ شیخ اشراق، دریچهٔ دیگری را به روی محققان و سهروردی‌شناسان بازنماید.

در پایان دربارهٔ اهمیت احیای این‌گونه رساله‌ها که نسخه‌های برخی از آنها در دسترس نیست، یا دسترسی به آنها دست‌کم برای نگارنده دشوار است، سخن دکتر سید حسین نصر قابل توجه است. و بالأخره باید اعتراف کرد که ممکن است هنوز از گوشه و کنار کتابخانه‌ها، رسائل دیگری از سُهرَوردی به دست آید. مخصوصاً ادعیه و اورادی که به نام الواردات والتقدیسات...؛ در دسترس نبودن آثار کامل سهروردی به علت چاپ نشدن همهٔ آنها از دیگر مسائلی است که با شناخت سهروردی ارتباط دارد. مسئلهٔ مهم دیگر دربارهٔ آثار سهروردی که از دشوارترین موارد تحقیق پیرامون تفکر اوست، ادعیه و خطابه‌ها و رساله‌های کوچکی است که با عنوان الواردات والتقدیسات، تدوین شده است و در کتابخانه‌ها مانده است.[1]

---

۱. نک: جاودان خِرد، ص۳۹۵ و ۴۰۴. با انتشار این رساله و رساله‌های دیگر این مجموعه، شاید تحقیق در پیرامون تفکر سهروردی که آقای نصر به آن اشاره کرده‌اند تا حدودی میسّر شود.

آخرین سخن اینکه در مواردی بخشی از عبارات این رساله در داخل دو کمان گذاشته شده است. این به آن معنا نیست که مطالب متعلق به دیگران است، بلکه تمام این عبارت‌ها از آنِ خود شیخ و متن رساله است، ولی چون شیخ آنها را در قالب تلمیح و یا اقتباس و یاگاه با ترکیبی از الفاظ خود با آیات و روایات آورده است، در داخل دو کمان گذاشته شد تا مشخص شود شیخ به چنین منابعی عنایت داشته است. دیگر اینکه مواردی عین متن رساله در آثار دیگر شیخ آمده است و این موارد نیز داخل دو کمان گذاشته شده است تا منابع و یا منبع دیگری که این بخش از رساله در آنها آمده معلوم شود.

۱

التَّمجیدات[۱]

«مِن تمجیداتِ الشیخ المحقق شهاب الحقّ والدّین المقتول، قدّس سِرّه».[۲]

التَّمجید الأوّل[۳]

«یا قَیّومُ المَلکوت، أحاطَ الظّلامُ بي،[۴] و حَیّاتُ[۵] الشّهواتِ لسعتني،[۶] و عقارب الدّنیا لَدغتني،[۷] و تَماسِیح[۸] الهوی قَصدتني،[۹] ترکتني بین خصومي غریباً[۱۰] وحیداً، یا مَن هو أرحم عليَّ مِن أبويَّ،[۱۱] أنقِذني و خلِّصني مِن سَخَطک. أدعُوک یا ربِّ بأَنِین[۱۲] المُذنِبین،[۱۳] أدعوک یا ربِّ بتأوُّه[۱۴] المجرمین. أُنادیک یا ربِّ نداءَ غریقٍ في بحر الطبیعة، هالکٍ[۱۵] مَهمَةِ الشّهوات.[۱۶] ها أنا مطروحٌ علی بابِ کبریائک. أیَحسُن من لطفک ردُّ الفقیر خائباً؟،[۱۷] أیَلیقُ بجودک طردُ الکئیب قانطاً؟[۱۸] کلّ عبدٍ استجارَ مولاه، فأجاره،[۱۹] فما لعبدک قد استجار بک فلا تجیره، أسیر علی الباب[۲۰] واقفٌ یَشکوا[۲۱] من جِیران سوء. لکلّ أسیرٍ قوم یرحمونه، فما بال أسیرک لا ترحم علیه بنظرة منک.[۲۲] عبید الآثمین فی فرح[۲۳] و نیل، إذا لاذوا بمَوالیهم،[۲۴] أحسن موالیهم إلیهم.[۲۵]

مالعبدک الملتجیء بجناب جبروتک فلا تلتفت إلیه بجذبة من جذبات نورک؟، أفیرجع عبید الآثمین مسرورین في فرح و نیل، و عبدک یرجع خائباً عن نوال[۲۶] نورک منتکّس الرأس بینهم.[۲۷]

فهلّ یقول عبید[۲۸] الآثمین: وَیل لک ما بالُک لم ینظر إلیک مولاک، وَیل لک، سعدنا و شقیتَ، و وصلنا و بقیتَ؛[۲۹] وَیلٌ لک، هذه عطایا موالینا، فأین عطیّة مولاک، سُبحانک رَبّ الجَبروت، «أنت سُبّوحٌ قدّوسٌ، رَبُّ الملائکةِ والرّوح»[۳۰] أذِقنی حلاوة أنوارک، و أهِّلنی لمعرفة أسرارک. إلهی، کم مِن عبدٍ آبقٍ ألمّ به مرضٌ، فَطرده النّاس، و لم یَرضوا بمجاورته، فحملوه و طرحوه علی باب مولاه. فبینما[۳۱] هو ینوح علی نفسه، إذا[۳۲] أشرف علیه صاحبه، فرحم غربته و ذلّته؛ و قال:[۳۳] یا عبد سوءٍ هَربتَ عنّي ثُمَّ عُدتَ إلیَّ حین لم یقبلک غیري، فعفوتُ عنک؛ إلهي، أنا العبد الآبق، حلَّ بی مرض المعاصي،[۳۴] ها أنا مطروح[۳۵] علی باب کبریائک علی ظِماءٍ،[۳۶] فما بال مریضک لا تُعالجه، و ظَمآن لطفک لا تسقیه جرعةً[۳۷] من زلال عفوک.

یا مَن قذف نوره في هویّات السّابقین، و تجلّی بجلاله علی أرواح السّائرین، وَ انطمست[۳۸] في عظمته ألباب النّاظرین،[۳۹] اِجعلنی من المشتاقین إلیک، العالِمین بلطائفک.[۴۰] یا ربَّ العجائب، و صاحب العظائم و مُبدِع الماهیّات و موجِد الإنیّات و مُنزِل البرکات، و مُظهِر الخیرات، وَ اجعلنا مِن المخلصین الشّاکرین الذّاکرین الّذین رضوا بقضائک، «و صبروا علی بلائک».[۴۱] إنّک أنت الحیّ القیّوم[۴۲] ذوالحول[۴۳] العظیم، والأید المتین[۴۴] الغفور الرحیم».[۴۵] «سُبحانکَ[۴۶] لا إله إلاّ أنت، یا ربّ الأرباب، یا ممدّ الملکوت بنور جلاله. یا مَن إذا تجلّی لشيءٍ خضع له؛ یا خَفِیَ اللُّطف؛ یا مَن رشّ[۴۷] نورَه علی ذوات مظلمة، فنوّرَها؛ و قذف شُعلة شوقه عی الأفلاک؛ فدوّرها و سیّرها.[۴۸] خضعت لعظمتک الرِّقاب، و لأنت لهیبتک الصّلاب، تلذّذت بذکرک الأرواح[۴۹] الرّاقصات، و رکدَت[۵۰] لبارق عزّتک الحوائر الحائرات. یا مَن بَرَقَ برقُ[۵۱] عزّته في سرائر المُنیبین، و زَمجَرَ[۵۲] رعد هیبته في قلوب الخاشعین.[۵۳] یا صاحب الکلمة العُلیا، و ربّ السّکینةُ الکبری «هَبْ لَنَا

مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنتَ ٱلْوَهَّابُ»[۵۴] أفِض[۵۵] علی نفوسنا لوامع برکاتک و علی أرواحنا سواطع[۵۶] خیراتک. إجعلنا من السُّعداء العارفین لجلالک، المشاهدین بجمالک،[۵۷] الذهبین إلیک،[۵۸] «إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ».[۵۹] و صلی الله علی خَیر خلقه محمّد و آله الطاهرین».[۶۰]

التّمجید الثّاني

«یا حیُّ، یا قیّوم،[۶۱] یا کلُّ، یا مبدَأ الکُلّ، یا نورَ کُلّ نُور،[۶۲] یا فائض کُلّ خیرٍ وجودٍ، خَلِّصنا إلی مشاهدة عالَم ربوبیّتک، نجِّنا عن قیود الهیولی. أذِقنا بَردَ[۶۳] عفوِک، و حلاوةَ مُناجاتک؛[۶۴] یا رَبّنا و ربِّ کُلّ عقل و نفسٍ،[۶۵] أرسِل علی قُلوبنا ریاحَ رحمتک «و أخرِجنا عن القریةِ الظّالم أهلها»[۶۶] و أنزل علی أرواحِنا لوامعَ برکاتِک. و أفِضِ علی نفوسنا[۶۷] أنوارَ خیراتک، یَسِّرلَنا العُروج[۶۸] إلی سماء القُدس والاتّصال بالرّوحانیین و مجاورةَ المعتکفین في حضرة[۶۹] الجبروت المطمئنّین في غرفات المدینة الرّوحانیة الّتي هي و راء الوراء؛ «سُبحانک[۷۰] ما عرفناک حقَّ معرفتک»،[۷۱] «سُبحانک، ما عَبدناک حقَّ عبادَتک»[۷۲] یا مَن لا یشغله سمعٌ عن سمعٍ، سُبحانک، سبحانک، إنّک أنت المتجلّي بنُورک لعبادک في أطباق السّماواتِ والأرضین»[۷۳] علّام الغیوب، إله الآلهة ربّ الأرباب، لإسمک التَّقدیس. والواقفونَ بالباب یَستغفرون بعدَ الإعتراف بکثیراتِ[۷۴] المعاصی، والذّنوب و إن کثُرت ذات التّناهی، و رحمتک المقدّسة لا یلحقها النّهایات. أمِطِ[۷۵] المتناهی بالّذي لا یتناهی. إن بدت قطرة من جودک إنقضت الأوطار.[۷۶] و إن هبّت هابّة مِن قاصرات عوارفک إندَرِستِ الآثار. لا نَرجوا سِواک و لا نخاف غیر خطایانا. أحسنت إلینا في النشأة الأولی بما لا نعلم دون وساطة أعمالنا. فأفعل بِنا هکذا النشأة الأُخری، فإنَّ الطریق ذات حَسَک،[۷۷] والسّائرون حُفاة[۷۸] عُرج،[۷۹] والمقصد بعید، والعیون ذات رَمدٍ،[۸۰] والدّافِعات قدّامهم، والجاذبات خلفهم

فإن وقعت فترات، فأنت لهل كفيل. و أنت بالجود الأعم على العالمين منّان، يا حنّان يا منّان».[81]

التّمجيد الثّالث

«إلهُ العالمين، يا حَيُّ يا قيّومُ،[82] أيّدنا بالنُّور، و ثبّتنا على النُّور، وَ احشُرنا مع النّور.[83] وَاجعَل منتهى مطالبنا رضاك، و أقصى مقاصدنا ما يعدّنا لأن نلقاك. ظَلمنا أنفسنا.[84] لستَ على الفيض بِضَنينٍ.[85] و أُسارى الظّلمات بالباب قيامٌ ينتظرون الرحمة و يرجون فكّ الأسراء[86] الخير، ذاتك[87] اللّهمّ والشرّ قضاؤك.[88] أنت بالمجد السنى[89] مقتضى[90] المكارم. و أبناء النواسيت[91] ليسوا بمراتب الانتقام. بارك الله في الذّكر و دفع السّوء،[92] و وفق المحسنين،[93] و صلّ على المصطفين المجتبين».[94]

«ربّنا آمنّا بك، و أقررنا برسالاتِك،[95] و علمنا أنّ ملكوتَك مَراتِب.[96] و أنّ لك عباداً متألهين، يتوسّلون بالنُّور،[97] على أنّهم قد يهجرون النُّور للظلمات، ليتوسّلوا[98] بالظّلمات إلى النُّور،[99] فيحصلون[100] بحركات المجانين،[101] قرّة عين العقلاء. وعدّتهم الزُّلفى، و أرسلت إليهم[102] رياحاً مبشّرات[103] لتحملهم إلى علّيّين ليمجدوا سُبحاتِك، و ليحملوا أسفارك. و ليتعلّقوا بأجنحة[104] الكرّوبيين، و ليصعدوا[105] بجبل الشّعاع و ليستغيثوا[106] بالوحشة والدَّهشَة،[107] لينالوا الأنس. أُولئك هم الصّاعدون إلى السّماء و هم القاعدون على الأرض. أيقظ[108] اللّهم النّاعِسات[109] مِن النّفوس في مراقِد الغَفلات، ليذكروا اسمك، و يُقدّسوا مجدَك، واكمل[110] حِصّتنا من العلم والصّبر، فانّهماابواالفضائل. وَارزقنا الرِّضا بالقضا.[111] واجعل الفتوّة حليتنا،[112] والإشراق سبيلنا، إنّك بالجود الأعمّ على العالمين منّانٌ،[113] والله تعالى خير مَن أعانَ و لرسوله و لآله الصلاة والسّلام والتحيّة والرضوان».[114]

التّمجيد الرّابع

«إلهى و إله جميع الموجودات، مِن المعقولات والمحسوسات. يا واهبَ النُّفوس والعقول، و مخترعَ ماهياتِ الأركان والأصول. يا واجب الوجود و فائض الجُود. يا جاعل القلوب والأرواح، و فاعل الصُّور والأشباح. و يا نُورَ الأنوار، و مدبِّرَ[115] كُلّ دوّار. «أنت الأوّل الّذي لا أوّلَ قَبلك، و أنت الآخر الّذي لا آخر بعدك. الملائكة عاجزون عن ادراكِ جلالك، والنّاسُ قاصرون عن معرفة كمال ذاتك».[116] اللّهم خلّصنا عن العلائق الدّنيّةِ الجسمانيةِ و نَجّنا مِن العوائق الرَدِيّة الظُّلمانية.[117] أرسِل على أرواحنا سُرادق[118] انوارك، و أفِض على نفوسنا بوارق[119] آثارك.[120]

العقل قطرةٌ مِن قطرات بحار ملكوتك، والنَّفس شعلةٌ مِن شعلات نار جبروتك. ذاتك، ذاتٌ فيّاضةٌ يفيضُ منها جواهر روحانيةً متمكّنةً، لا متحيزةً ولا متصلةً و لا منفصلةً، مُبرّاة[121] عن الأحيان والأين،[122] معزّلة[123] عن الوَصل والبين. فَسُبحانك «لَّا تُدۡرِكُهُ ٱلۡأَبۡصَٰرُ»[124] ولا يمثّله الأفكار.[125] «فَسُبۡحَٰنَ ٱلَّذِى بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَىۡءٖ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ»».[126]

التّمجيد الخامِس

«أللّهُمَّ يا قيّام الوجود، و فائِض الجود، و مُنَزِّل البَركات و غاية الحركات،[127] و منتهى الرّغبات، و نهاية الطلبات،[128] و نُورَ النُّور[129] و مدبِّر الأُمور،[130] و واهِب الحياة العالمين. أيّدنا[131] بنُورك، و وَفقْنا لمرضاتك، و ألهِمْنا رشدك وَ طَهّرنا عن رجس الظُّلمات،[132] و خلّصنا مِن غَسق الطّبيعة إلى مشاهدة أنوارك، و معاينة أضوائك و مجاورة مقرّبيك و مرافقة[133] سُكّان سَمواتك،[134] وَ احشُرنا «مع الّذين» أنعمتَ «عَلَيۡهِم[135] مِّنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَ[136] وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقٗا»؛[137] غفرانك، «اللّهُمَّ غفرانك، آمنّا بك، أقررنا بآياتِك و صدّقنا رسالاتِك، و علِمنا أنّه لا مذهب وراك، و

لا حولَ إلّا حولک، و لا قوّةَ إلّا قوّتک،[۱۳۸] و لا عـزّةَ إلّا عـزّتک. خـضعت لجلالک رقابنا[۱۳۹] و خشعت لعزّتک نفوسنا. أقبِضنا من غضبک إلى رضاک، و مِن عذابک إلى رحمتک، و مِن ظلماتنا[۱۴۰] إلى نورک. أزِل عنّا العَمی، و أدفع عنّا سلطان الهوی. ما جعلتَ إلینا أمرَ خلقنا، فلا تجعل إلینا أمر کمالنا،[۱۴۱] أرحمنا و أرض عنّا، و أرضنا عنک إنک بالجود الأعم منّان. «وَهَبْ لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنتَ ٱلْوَهَّابُ»[۱۴۲] والحمدُلله أولاً و آخراً الصّلاة علی رسوله محمّد و آله أجمعین».[۱۴۳]

التّمجید السّادس[۱۴۴]

«اللّهمَّ سکّن هیبة قهرمان الجَبروت بـاللّطیفة النّـازلة الواردة مـن فـیضانِ الملکوت، حتّی نتشبّثُ بأذیال[۱۴۵] لطفک عن أنزال قهرک، و نعتَصِم بک عن ارسال قدرتک. یا ذا القوّةِ الکاملةِ والقُدرة الشّاملة، اللّهمّ أخـرج کـمالات نفوسِنا مِن القوّة إلی الفعل بکمال قدرتک، و خاطبنا بلسان وجهک الّذي «کلّ شيءٍ هالکٌ إلّا إیّاه».[۱۴۶] یا صاحب الدائرة العظمی الّتي[۱۴۷] نشئت منها الدوائر، وَانتهت إلیها الخُطوط، و ظهرت منها النّقطة الأولی الّتي هي کلمتُک العُلیا[۱۴۸] علی صورتک الکلّیة. یا مُدهِّر الدُهور، مـا زال الأزل أنت القـائم بـحقیقة الوجود، و قُنیّتِ الکثرة[۱۴۹] في وحدتِک، وَ اضمَحلّ بقاء کُـلّ ذي بـقاء فـي دَیمُومیّة[۱۵۰] بقائک. نعوذُ بک من وسوسة الشّیطان من الخارجینَ الداخلین. نعوذُبک مِن شرِّ کلّ ذي شرٍ مِمّا ذرأتَ و برأت.[۱۵۱] «رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ ٱلْمَصِيرُ»».[۱۵۲]

ستایش‌نامه

ستایش اول

ای جاودانِ ملکوت،[۱۵۳] تاریکی ها بر من هجوم[۱۵۴] آورده‌اند و مارهای شهوات مرا گزیده‌اند و عقرب‌های دنیا نیشم زده‌اند و اژدرهای هوس مرا

نشانه گرفته است.[۱۵۵] مرا میان دشمنانم تنها گذاشته‌ای. ای آن کس که از پدر و مادرم مهربان‌تری. مرا از خشم خود برهان. خدایا، تو را به نالهٔ گناهکاران می خوانم. خدایا، تو را به آه مجرمان صدا می‌کنم. پروردگارا، تو را صدا می‌کنم و فریاد می‌زنم، مانند کسی که در دریای طبیعت غرق شده است و در بیابان‌های شهوت گرفتار آمده است. آری، این منم، که به درگاهِ کبریایت به خاک افتاده‌ام. آیا لطف تو را می سَزد که مرا تهیدست و ناکام رها کنی؟ آیا سزاوار کرم توست که مرا افسرده و محروم بداری؟[۱۵۶]

هر بنده‌ای به مولای خود پناه آورد؛ مولا، وی را پناه دهد. آیا بندهٔ تو، به تو پناه آورد و تو پناهش ندهی؟[۱۵۷] اسیری بر در ایستاده است و از همسایگان بد به تو شکایت می‌کند.[۱۵۸] هر اسیری کسی را دارد که به او مهربان باشد و رحم آورد. چرا اسیر خود را به گوشهٔ چشمی نمی‌نوازی؟ بندگان گناهکاران، چون به سروران خود پناهنده شوند قدر بینند و به آنان مهربانی کنند. پس چرا بنده‌ات را که به جبروت[۱۵۹] تو پناه آورده، به نیم‌نگاهی از جذبهٔ نور خود نمی‌نگری؟

آیا بندگان گناهکار، شادمان و کامروا باشند و بندهٔ تو از سفرهٔ کرم تو دست خالی و سرافکنده بازگردد؟ آیا بندگان گناهکار، چنین نمی‌گویند: وای بر تو! چه شده است که سرورت به تو نگاهی نمی‌کند؟ وای بر تو باد! ما خوشبختیم و تو بدبخت! ما به کام رسیده‌ایم و تو ناکام مانده‌ای. وای بر تو! این کرم مولای ماست. کرم مولای تو کجاست؟

تو را تسبیح می‌گویم، ای خداوند جبروت، تو سُبُّوح[۱۶۰] و قدّوسی و پروردگار ملائکه و روح، شیرینی نور خود را به من بچشان. و مرا لایق معرفت اسرار خود بدان. خدایا، بسا بنده‌ای که گریخته، اما چون بیماری سختی گریبانش گرفته، مردمان او را طرد کرده‌اند و همنشین او نشده‌اند. ناچار او را به آستانهٔ خانهٔ مولایش آورده‌اند و همان‌جا رهایش کرده‌اند. او در این حال می نالد و آن هنگام که مولایش او را می نگرد و به چنان حالی

می‌یابد، بر غربت و ذلت او رحم می‌آورد. به او می‌گوید: بد بنده‌ای که تو بوده‌ای. از من گریختی و وقتی هیچ‌کس تو را نپذیرفت به ناگزیر به سویم بازگشتی؟ اکنون من تو را می‌بخشایم و عفو می‌کنم.

خدای من، من همان بندهٔ گریزانم. بیماری گناه گریبانم را گرفته است. اکنون بر آستان کبریای تو افتاده‌ام، تشنه و نزار. چرا بیمار خود را شفا نمی‌دهی؟ چرا تشنهٔ لطف خود را جرعهٔ آبی از زلال مغفرت خود نمی‌بخشی؟ تویی آن کس که نور خود را در هویت پیشینیان تابانده و به جلال خود بر ارواح روندگان تجلی کرده است و در عظمت او خِرد همهٔ اهل نظر خاموش مانده است.[161] مرا از مشتاقان خود قرار ده. از آگاهان به لطف خود محسوب دار. ای پروردگار شگفتی‌ها، ای صاحب بزرگی‌ها، ای ابداع‌کنندهٔ ماهیتّ‌ها، ای پدیدآورندهٔ انیتّ‌ها،[162] ای فروفرستندهٔ برکت‌ها، ای آشکارکنندهٔ خیرها! ما را از شاکران و ذاکران قرار ده! کسانی که به قضای تو خشنودند و بر بلای تو صابر. تویی تو آن خداوند زندهٔ جاودان. آن کس که قدرت سترگ دارد و نیروی بی‌پایان. آن کس که بخشنده و مهربان است.

تو را تسبیح می‌گویم، ای پروردگار پروردگاران، ای یاری‌کنندهٔ ملکوت به نور جلال خود. ای آن کس که بر هر چیز تجلی کند، همه را به خضوع درآورد. ای آن کس که مهربانی‌اش پنهان است. ای آن کس که نور خود را بر هر ذات تاریک تاباند و همه را نورانی ساخت و اخگر شوق خود را در افلاک نهاد و همه را به چرخش و گردش درآورد. گردن‌کشان همه خاضع عظمت تواند و سرسختان همه در برابر هیبت تو فروافتاده‌اند. ارواح رقص‌کنان از ذکر تو لذّت می‌برند و حواس همهٔ فرشتگان به برق عزّت تو سرخوش و آرامند. ای آن کس که روشنای برق عزت خود را در جان اهل اِنابه[163] ریخته‌ای و برق هیبت خود را در دل اهل خشوع به

غرش آورده‌ای. ای صاحب کلمهٔ برتر و ای پروردگار آرامش والاتر. «از نزد خود رحمتی بر ما ببخش؛ بی‌گمان تو خود بسیار بخشنده‌ای»[164] بر جان ما روشنای برکات خود را بریز و بر روان ما شعاع خیر خود را بتابان. ما را از جملهٔ سعادتمندان آشنا به جلال خود و از تبار شاهدان جمال خود قرار ده. آنان که به سوی تو سیر می‌کنند و به نزد تو می‌آیند. «آری، تو بر هر چیز توانایی».[165] و درود خداوند بر بهترین آفریده محمد و خاندانش باد.

ستایش دوم

ای زنده و ای جاودان. ای همهٔ هستی و ای مبدأ همهٔ عالم، ای نور هر نور، ای بخشنده و ریزندهٔ هر خیر و جُود. ما را از این زندان برهان و به مشاهدهٔ عالم ربوبیت خود برسان. ما را از قید و بندِ مادّه و هیولا رهایی بخش. خُنکای عفو خود و شیرینی نیایش خود را به ما بچشان. ای پروردگار ما، و ای پروردگار هر عقل و جان، نسیم‌های رحمت خود را بر دل ما بوزان «و ما را از این دیار که مردمان (یا حاکمان) آن ستمگران‌اند برهان»[166] و بر روان ما نور برکات خود را بتابان و بر جان ما روشنای خیرات خود را برسان. عروج به آسمان قدس و پیوستن به روحانیان را مُیَسّرمان فرما و همسایگی معتکفان حضرت جبروت خویش را نصیبمان ساز. آنان که در غرفه‌های روحانی «شهری در آن سوی دریاها»، در آن پساپشتِ دور، آرام گرفته‌اند.

«خدایا، تو را تسبیح می‌گوییم. ما چنان که حق معرفت توست، تو را نتوانیم شناخت. تو را تسبیح می‌گوییم. ما چنان که درخور عبادت توست، تو را عبادت نتوانیم کرد». تویی آن کس که شنیدن سخنی تو را از شنیدن سخنی دیگر باز ندارد. تو را تسبیح می‌گوییم. تو را تسبیح می‌گوییم.[167]

تویی تو آن کس که بر بندگان خود در میان لایه‌های آسمان‌ها و زمین به نور خویش تجلی می‌کند. تویی تو، دانندهٔ بسیاردانِ هر غیب. تویی تو خدای خدایان. پروردگارِ پروردگاران. تقدیس از آنِ نام توست. «متبرک باد نام تو» آنان که بر آستانهٔ عفو تو ایستاده‌اند، به بسیاری گناهان خویش معترف‌اند، اما می‌دانند که این بسیارها و بسیارها باز هم متناهی‌اند. اما این رحمت مقدسِ بی‌پایان توست که به نهایت نمی‌رسد. خدایا، پایان‌پذیر را، به پایان‌ناپذیری خود از میان بردار.

اگر قطره‌ای از جود تو آشکار شود، همهٔ حاجت‌ها برمی‌آیند و اگر کمترین نسیم آشنایی تو بوزد، هر اسم و رسمی بر باد می‌رود. به غیر تو امید نمی‌بندیم و از چیزی جز گناهان خویش نمی‌ترسیم. در نشئهٔ نخست بی‌آنکه بدانیم و اعمالی در کار باشد، به همهٔ ما مهر ورزیده‌ای. پس با ما در نشئهٔ دیگر نیز چنین باش. زیرا راه پرخس و خار است و روندگان و مسافران پابرهنه و دونده‌اند و مقصد دور است و چشم‌ها کم‌سو. خطرها در پیش رو و جاذبه‌ها در پشت سر. خدایا، اگر لغزشی رخ دهد، تو مراقبی.[168] و تو بر همهٔ جهانیان و باشندگاه جود می‌ورزی و بخشنده‌ای، ای بسیار مهربانِ بسیار بخشنده.

ستایش سوم

خدایِ جهانیانی، ای زنده و ای جاودان، ما را به نور مؤید بدار، و بر نور ثابت‌قدم بدار، و با نور در محشر همراهمان کن. نهایتِ خواستهٔ ما را خشنودی خود قرار ده و برترین هدف ما را فراهم‌سازی چیزی بخواه که ما را به دیدار تو می‌رساند. ما بر خویش ستم کرده‌ایم. تو در فیض خویش بخل نمی‌ورزی. و اسیران ظلمت‌ها در آستانهٔ در ایستاده‌اند و چشم‌انتظار رحمت‌اند و آزادی از اسارت را امید می‌برند. خدایا، ذات تو خیر است و شرّ البته قضای توست. تو گرامی و والایی و خود موجب

برتری و والایی. ناسوتیان نیز در مرتبه و جایگاه انتقام نیستند. خدایا، در ذکر برکت ده و بدی را بردار. نیکان و نیکوکاران را موفق ساز و بر برگزیدگان درود فرست.

خدایا، به تو ایمان آورده‌ایم و به رسولان و رسالت تو اقرار کرده‌ایم، دانسته‌ایم که ملکوت تو مراتب دارد و تو بندگانی متألّه و سرمست داری که به نور دست توسل می‌یازند. گاهی به قصد رسیدن به تاریکی‌ها نور را ترک می‌گویند، تا با همان تاریکی‌ها به نور دست یازند. این است که گاه مجنون‌وار می‌زیند و این جنون روشنای چشم خردمندان است. تو به آنان بهشت و سعادت را وعده کرده‌ای و بادهایی بشارت خیر فروفرستاده‌ای تا آنان را به اعلی علیّین فرابرد تا در آنجا ستایشت کنند و تسبیحت گویند و کتاب‌های تو را بر دوش کشند و به بال کروبیان دست آویزند و از کوه شعاع بالا روند و از تنهایی و بیمناکی خود استغاثه کنند تا از این سبب به اُنس و صمیمیت برسند. آنان‌اند که به آسمان بالا می‌روند، هر چند که در زمین نشسته‌اند.

خدایا، خواب‌آلودگان را از بستر غفلت بیدار ساز تا نام تو را یاد کنند و مجد تو را تقدیس ورزند. خدایا، سهم ما را از علم و صبر کامل کن، که این دو، ریشه و بنیان هر فضیلت‌اند. رضا به قضا، روزی‌مان فرما و فتوت را آرایهٔ ما و اشراق را راه ما قرار ده. تو به کرم و جود عالم‌گستر خود بخشنده‌ای. خداوند است آن بهترین یاریگر. درود و سلام و رضوان بر پیامبر او و خاندان پیامبر او باد.

ستایش چهارم

ای خدای من و خدای همهٔ هست‌های معقول و محسوس، ای بخشندهٔ جان‌ها و خردها، ای پدیدآورندهٔ ماهیتِ هرچه رکن و اصل، ای هستی واجب، ای ریزندهٔ جُود، ای هست‌کنندهٔ دل و جان، ای به وجودآورندهٔ

صورت‌ها و شب‌ها، ای نورِ نورها و تدبیرکنندهٔ هر سیرکننده و گردنده، تویی آن نخست که پیش از تو هیچ نخستی نباشد. تویی آن پایان که پس از تو هیچ پایانی نماند. فرشتگان از ادراک شکوه تو ناتوان‌اند و مردمان از شناخت کمال ذات تو عاجزند.[۱۶۹] خدایا، ما را از پیوندهای پست تن رهایی بخش و از هرچه مانع پست تاریک نجات ده. بر روح‌های ما شعله‌های نور خود را بتاب و بر جان‌های ما برق نشانه‌های خود را بیفکن.

عقل قطره‌ای از دریای ملکوت توست و جان شعله‌ای از آتش جبروت تو. ذات تو چنان فیاض است که همهٔ جوهرهای روحانی از آن سرچشمه می‌گیرند. ذات تو از مکان و زمان و پیوستن و گسستن و وقت و گاه و فصل و وصل منزه است. تو را تسبیح می‌گویم. «چشم‌ها او را نتوانند دید»[۱۷۰] و اندیشه‌ها او را به تمثیل درنخواهند آورد. «پس منزه است خداوندی که به دست او ملکوت هر چیز است، و همه به نزد او باز می‌گردد.»[۱۷۱]

ستایش پنجم

خدایا، ای برپادارندهٔ هستی، ای بخشندهٔ جُود، ای فرودآورندهٔ برکت و ای نهایت هر حرکت. ای غایت هر آرزو و سرانجام هر طلب. ای نور نور و ای مدبّر اُمور و ای بخشندهٔ زندگی به جهانیان؛ ما را به نور خود مؤید فرما و به کسب رضایت خود توفیق ده. رشد و بالندگی را به ما الهام کن و از زشتی تاریکی‌ها پاکمان ساز. ما را از ظلمت طبیعت خلاص کن و به شهود انوار خود، به تماشای پرتوهای خود، به همسایگی نزدیکان خود و هم‌نوایی با ساکنان آسمان‌های خود برسان. ما را با آنان محشور کن که «بر آنان نعمت عطا کرده‌ای»، از پیامبران و صدّیقان و شهیدان و صالحان، «آنان که بهترین یاران‌اند.»[۱۷۲]

خدایا، بخشایش تو، بخشایش تو را می‌طلبیم. به تو ایمان آورده‌ایم، به آیات تو اقرار کرده‌ایم و رسولان تو را تصدیق کرده‌ایم. می‌دانیم که دینی جز دین تو نیست و مذهبی آن سوی تو ممکن نیست. قدرتی غیر قدرت تو در کار نیست، نیرویی جز نیروی تو وجود ندارد. عزّتی جز عزّت تو نیست. فروتنِ جلالت تواییم، و جانمان خاشع آستان عزّت توست. ما را از خشم خود بگیر و به خشنودی خود برسان، از عذاب خود بگیر و به رحمت خود برسان، از ظلمت‌های ما بگیر و به نور خود برسان.

خدایا، نابینایی را از ما بستان و حکومت هوس را از ما بردار. تو کار آفرینش ما را به ما وانگذاشتی، پس کار کمال ما را نیز به ما وانگذار. خدایا، بر ما رحم آور و از ما خرسند باش. ما را نیز از خود خرسند کن. تویی که بخشش فراگستر داری و منت‌گذارِ همهٔ عالَمی. «از نزد خود رحمتی به ما بفرست. تویی تو آن بخشندهٔ بسیاربخش.»[۱۷۳] و ستایش از آن خداست، در آغاز و انجام، و درود بر پیامبر خداوند محمد و خاندان او باد.

ستایش ششم

خدایا، هیبت و هیمنهٔ سترگی جبروت خود را با لطایف فروفرستاده از فیضان ملکوت، آرامش بخش. آرامَمان ساز تا از بیم قهر تو به دامن لطف تو چنگ زنیم و از سرپنجهٔ قدرت تو به تو متوسل شویم. ای تویی که دارای قدرت کامل و فراگیری. خدایا، به کمال قدرت خود، کمالات جان‌های ما را از قوه به فعلیت درآر، و ما را با زبان «وجه خود که هر چیز جز او هلاک‌شونده است»[۱۷۴] مخاطب ساز. ای آن کس که صاحب عظیم‌ترین دایره‌ای که همهٔ دایره‌های هستی از تو نشئت گرفته‌اند و همهٔ خطوط جهان به تو می‌رسند و نقطهٔ آغازی‌ام که همان «کلمهٔ علیا»ی توست، بر صورت کلی تو از تو پدید آمده است.

ای دهرکنندهٔ هرچه دهر، از ازل تو به حقیقت هستی قائمی و کثرات در وحدت تو فانی‌اند و بقای هر باقی در ابدیت و ثبات سرمدی تو میراست. از وسوسهٔ شیطان درون و بیرون به تو پناه می آوریم. از شر هر صاحب شری که در خلق و مردم توست، از آنچه آفریده‌ای و پیراسته‌ای، به تو پناه می آوریم. «پروردگارا، فقط بر تو توکل می‌کنیم و فقط به سوی تو اِنابه و زاری می آوریم. پایان واگشت همه چیز تویی».[۱۷۵]

پروردگارا، برای امیدهایمان جز آستانه تو جایی نیست، و جز رحمت و کرم تو رجایی نیست. جز توبه و بازگشت به سوی تو، راهی نیست، و جز وعدهٔ مغفرت و فضل تو پناهی نیست.[۱۷۶]

پی‌نوشت‌ها

۱. حضرت سید ساجدین نیز در صحیفهٔ خود، دعایی با عنوان «تمجید» دارد. در مقدمه اشاره شد که این رساله التَّمجیدات همان رسالهٔ المناجاة است که در منابع با دو عنوان ثبت شده است.

۲. این سطر را نساخ در اول رساله اضافه کرده‌اند.

۳. در متنی که مرحوم استاد محمدتقی دانش‌پژوه در آرام‌نامه به چاپ رسانده، که متأسفانه اغلاط چاپی بیش از حد معمول در آن راه پیدا کرده است، به جای عنوانِ «التَّمجید الأوّل» تا پنجم «التمجید آخر» آمده، یعنی پنج عنوانِ «التمجید آخر» که ما در اینجا پسوند «آخر» را تبدیل به اعداد وصفی «ترتیبی» کردیم که از «التمجید الأول» شروع در «التمجید السادس» پایان می‌پذیرد، و نیز استاد «تمجید ششم» را از حاشیه نسخهٔ مجلس نقل کرده و در اصل نسخهٔ مجلس هم «التَّمجید آخر» آمده است. تمام این تغییرات شکلی است و در متن و محتوا هیچ تغییری به وجود نیامده است مگر اینکه اغلاط چاپی نسخهٔ آرام‌نامه در این نسخه اصلاح شده و در حواشی آیات، روایات و دعاها و مناجات‌نامه‌های امام علی، فارابی، ابن‌سینا به مناسبتی در پانوشت آمده است.

۴. أحاطَ، إحاطةٌ، یعنی بر آن محیط شد و او را در بر گرفت در رساله کلمة التصوف «الظّلام أحاط بی» آمده است. احتمالاً آنچه ما ثبت کردیم باید درست باشد، چون در قرآن و صحیفهٔ سجادیّه نیز مشابه این عبارت آمده است: «و أحاطَتْ به خَطِیئتُهُ» (بقره، ۸۱) و «مِن ذنوبی الّتي قد أو بقتنی و أحاطت بي»، نک: دعای ۵۱. از نظر ادبی چندان فرقی ندارد، ولی در بخشِ معانی کتاب مطول و مختصر المعانی دربارهٔ پیش و پس آوردن مُسند، می‌نویسد: هرگاه فاعل انگیزهٔ خاصی برای تقدم مُسند

داشته باشد، مقدم می‌شود. اینجا نیز انگیزهٔ فاعل ملاک است. مثل «قام علیٌ» «قام» مقدم آمده و در «علیٌ» عمل کرده و آن را رفع داده است. یا جایی که مُسند صدارت طلب باشد مثل «أینَ الطریق» چون «أین» از ادات استفهام است باید در آغاز کلام بیاید. اما از نظر نحوی، بنا بر نظر بصریون، جملات فعلیه را در آغاز کلام بر جملات اسمیه ترجیح می‌دهند. البته اگر جمله‌ای با اسم شروع شود خلاف قاعده نیست. اینجا تنها ترجیح مطرح است. لذا با فعل (احاط) آورده شده کمااینکه حضرت در کلام خود می‌فرماید: «احاطت بی» و ضمیر به ذنوب راجع است. نسخهٔ اردکانی: یا قیوم قد أحاط بی.

۵. الحَیّ: زنده. در آیهٔ شریفه آمده است «وَتُخْرِجُ ٱلْحَیَّ مِنَ ٱلْمَیِّتِ» امّا «الحَیَّة» مؤنّثِ «الحَیّ» که جمع این «حَیّات و حَیَوات» است؛ ولی اینجا «حیّات = حیّاة» جمع «حَیَّة» است که به معنای مار افعی است، یعنی افعی‌های شهوات مرا در بر گرفته و عقرب‌های دنیا مرا نیش می‌زنند.

۶. آرام‌نامه: لسعني.

۷. لَدغتيني: مرا نیش می‌زنند.

۸. تماسیح: جمع منتهی جموع است، و مفرد آن تمساح؛ مثل: تمثال: تماثیل. حیوان درنده‌خویی است که معمولاً عرفا نفس امّاره را به تمساح و اژدها تشبیه می‌کنند. چنان که مولانا می‌گوید:

نفس اژدرهاست او کی مرده است — از غم بی‌آلتی افسرده است

نفس اژدرهاست با صد زور و فن — روی شیخ او را زُمُرّد دیده کَن

(مثنوی، دفتر سوم، ص۳۸۴ و ۴۴۹، چاپ هرمس)

۹. جملهٔ «و تماسیح الهوی قصدتني» جملهٔ فصیح عربی نیست، چون

«تماسیح» در لغت عربی استعمال نشده و اگر شده خیلی کم است و احتمال دارد مستعربه باشد.

۱۰. در آرام‌نامه «غریباً» نیامده است.

۱۱. نسخهٔ آرام‌نامه: «یا أرحم علیَّ مِن أبوی» نادرست است.

۱۲. بأنین: ناله.

۱۳. گنهکاران: «منه معصیة المذنبین» صحیفه، دعای ۵۰.

۱۴. أوّه، آه، اسم صوت است، أوّه: آه کشیدن؛ تأوّه: بانگ شگفتی برآوردن، بانگ اندوه؛ که مراد شیخ در اینجا همین است. تأوّه: از سر تحسین آه کشیدن.

۱۵. هالک: هلاک‌شونده، «هرکه را در این هیچ لذت نیست بیمار است و هالک است» (غزالی) احتمال دارد «هلک» باشد. اگر متن چنین باشد قابل توجیه است.

۱۶. و مَهمَهٍ مُغبَرّة أرجاؤه/کأنّ لون أرضِهِ سماؤُهُ، نک: تلخیص المفتاح، ص۳۹؛ مهمه: را در سه وجه با سه اعراب می‌توان خواند که هر یک دارای معانی خاصی است؛ مَهمَةٍ: اندوهگین، گداختن. مُهِمَّه: تأنیث مهم که جمع آن مهمات است. مَهْمَه: بیابان هموار، دشت ویران، دشت دور. جمع آن مهامه است. که مراد مصنّف همین است. مَهْمَهِ الشّهوات، اضافهٔ بیّانیه است و یک نوع استعاره در جمله به‌کار رفته است. مَهمَهِ الشّهوات: یعنی دشت شهوات، این معنا با متن سازگارتر است.

۱۷. خائب، خائباً: ناامید.

۱۸. قَنَط، قانطاً: مأیوس، در حالی که مأیوس باشد. جمله، استفهام انکاری است؛ کَئِبَ، کأب: غمگین بودن، دل‌افسرده بودن، مضطرب بودن؛ الکَئِب: افسرده‌دل. مقایسه شود با مناجات حضرت امیر(ع)

«اَللّهُمَّ صُن وَجهی بالْیَسار، و لا تَبذُل جاهِي بالإقتار فأسترزق طالبی رزقک...» نهج‌البلاغه، دعای ۲۲۵.

۱۹. کلمة التصوف: کلّ عبدٌ إذا إستجارَ مولاه أجاره.

۲۰. آرام‌نامه: اسیرک واقف.

۲۱. همان: لیشکوا.

۲۲. اردکانی: لا ترحمه بنظرٍ منک؟

۲۳. فرخُنده.

۲۴. بموالاهم.

۲۵. تقریباً معنا و مضمون این بخش از «التّمجید الاول» با معنا و مضمون دعای شمارهٔ ۵۳ صحیفه یکی است.

۲۶. آرام‌نامه: خائباً بمَنِّ نورک.

۲۷. «اَلْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا۟ رُءُوسِهِمْ» (سجده، ۱۲).

۲۸. اردکانی: عبدة.

۲۹. و نفیت.

۳۰. «تَنَزَّلُ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ» (قدر، ۴). و نیز بخشی از دعای عشرات است که در مفاتیح و مصباح شیخ طوسی آمده است: «سُبحانه و تعالی: سُبّوحٌ قُدّوسٌ رَبنا و ربّ الملائکة والروح».

۳۱. فبینا ینوح.

۳۲. اردکانی: إذ.

۳۳. اردکانی: فرحم ذلّته و غربته، فقال.

۳۴. مقایسه شود با بخشی از دعای مناجات التّائبین: «إلهی هل یرجع العبد الآبِق إلّا إلی مولاه...»، نک: مفاتیح الجنان، مناجات التّائبین، فصل هشتم، ص ۱۱۸.

۳۵. آرام‌نامه و اردکانی: ساقط.

۳۶. ظِمْء و ظُمأً = عطش؛ ظَمآن = ظِمآن: عطشان؛ یعنی تشنه لطف تو هستم. در معلّقهٔ زُهیر بن ابی‌سُلمیٰ هم به این معنا اشاره شده است:

رَعَوا ظِمأَهُم حتّی إذا تَمَّ أورَدوا / غِماراً تَفرّیٰ بالسّلاحِ و بالدَّمِ.

۳۷. کلمة التصوف: شربةً.

۳۸. انطمس.

۳۹. «و عجزت عن نعته اوهام الواصِفین»، صحیفهٔ سجادیّه، دعای اول. در متن «فی عظمته» آمده است. به نظر می‌رسد «عظمتک» مناسب‌تر است. در ترجمه نیز به کلمهٔ اخیر توجه شده است.

۴۰. مقایسه شود با حدیث نبی مکرم اسلام: «و لذّةَ النّظر إلی وجهک و شوقاً إلی لقائک» نک: بحارالانوار، ج۸۷، ص۲۰۵.

۴۱. مقایسه شود با بخشی از دعای کمیل: «یا إلهی و سیّدی و مولای و ربی صبرتُ علی عذابک...».

۴۲. مقایسه شود با: «هُوَ ٱلْحَىُّ ٱلْقَيُّومُ» (بقره، ۲۵۵).

۴۳. اردکانی: ذوالجلال.

۴۴. المبین.

۴۵. از اول رساله که با «یا قیوم» شروع شده تا «الغفور الرحیم» در رسالهٔ کلمة التصوف، از ص۱۰۲-۱۰۴، آمده است. اندکی متن چاپی آرام‌نامه با متن کلمة التصوف اختلاف دارند، در مقابله کلمة التصوف اصل قرار داده شده است. اردکانی تا این قسمت از تجمید اول را ذکر کرده است. بنا به نوشتهٔ اردکانی شیخ در بارگاه الاهی می‌ایستاده و این دعا را می‌خوانده است، نک: سهروردی به روایت اردکانی، ص۷۸.

۴۶. آرام‌نامه: سبحانک، سبحانک، یا ربّ الأرباب؛ «لا إله إلّا أنت» نیامده است.

۴۷. رَشّ: پاشیدن، فشاندن.

۴۸. آرام‌نامه: یسّرها.

۴۹. کلمة التصوف: الأرواح.

۵۰. کلمة التصوف: ووکدت. به نظر می‌رسد نسخهٔ مجلس، دقیق‌تر است
رَکد، رکدَت: آرام گرفتن، و در یک جا آرامش پیداکردن است.

۵۱. بزْق: درخشیدن، درخشش نور الاهی در قلب.

۵۲. زمْجَرَ، یُزمجِرُ...، یعنی غرش شیر، صدا در گلو چرخانیدن.

۵۳. الکاشفین.

۵۴. آل‌عمران، ۸. در نسخهٔ آرام‌نامه آیه کامل نیامده است.

۵۵. فیض خود را بر نفس من نازل کن.

۵۶. سواطع: جمع ساطعة و مذکر آن ساطع است، به معنای درخشان، نورانی.

۵۷. آرام‌نامه: کمالک؛ باید جمالک درست باشد، چون جمال را مشاهده می‌کنند، نه کمال را؛ بلکه به کمال می‌رسند، و لذا جمال با پس و پیش عبارت سازگارتر است.

۵۸. فیک؛ داخل دو کمان که از «سبحانک» شروع می‌شود و در «إلیک» ختم می‌شود، در رسالهٔ کلمة التصوف، ص ۱۲۶ آمده است.

۵۹. آل‌عمران، ۲۶ و بقره، ۱۰۶. ابونصر فارابی نیز در رسالهٔ دعاء عظیم با پروردگار خود چنین به نیایش می‌پردازد. «اللّهمّ ربّ الأشخاص العِلویّة، والأجرام الفلکیّة، والأرواح السّماویّة، غلبت علی عبدک الشّهوة البشریة، و حُبّ الشّهوات الدّنیا الدّنیّة، فاجعل عصمتک مُجبنی من التخلیط، و تقواک حصنی من التفریط، «إنّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ مُّحِیطٌ» (فصّلت، ۵۰)، نک: کتاب الملّة، دعاء عظیم، ص ۹۰. در رسالهٔ کلمة التصوف، ص ۱۲۶ به جای آیهٔ شریفه «عَلَىٰ مَا یَشَاءُ قَدِیرٌ» آمده است.

۶۰. حضرت سید ساجدان نیز در بخشی از دعای صحیفه می‌فرماید: «... صل علی محمّدٍ و آل محمّد وَارزُقنا مِن برکات السّماوات والأرض «إنّکَ عَلَىٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ» (آل‌عمران، ۲۶) نک: صحیفه سجادیه، ص ۹۵.

۶۱. در کتاب التّلویحات اللوحیّة والعرشیّة: یا قیّوم، یا حیّ، یا کلُّ، یعنی پس و پیش آمده است. این تمجید در کتاب آیین میترا، ص ۴۲۶. نویسندهٔ این کتاب بر این باور است که این نیایش‌نامه برگردان اصل اوستایی و پهلوی است که در پشت‌ها یا ستایش‌های اوستایی آمده است. برای نگارنده روشن نیست این تمجیدات که مشحون از آیات قرآن، صحیفهٔ سجادیه، دعاهای رسیده از امامان معصوم و حتی نهج‌البلاغه است، چگونه می‌تواند برگردان بخش‌هایی از اوستا باشد. مگر که بپذیریم اینها نیز برگردان اوستاست.

۶۲. فلسفهٔ اشراق مبتنی بر شناخت نُورالأنوار است. شیخ در بسیاری از آثار خود کلمهٔ «نورالأنوار» را به‌کار برده و در این دو رساله نیز در چندین جا به‌کار برده است. گاه عین کلمات و اصطلاحات وی در آیات و روایات و دعاها آمده است، نک: «یا نُور النُّور، یا مُنوِّر النّور، یا خالق النّور، یا مقدِّر النّور، یا نورَ کُلِّ نُور...»، نک: ملاهادی سبزواری، شرح الأسماء، شرح دعای جوشن کبیر، ص ۴۶۹.

۶۳. آرام‌نامه: برق.

۶۴. إلهی مَن ذاالّذي ذاق حلاوة محبتک...، نک: مفاتیح، مناجات المحبّین.

۶۵. آرام‌نامه: حس.

۶۶. این عبارت در قالب تلمیح از آیهٔ شریفهٔ «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا» (نساء، ۷۵) آمده است. شیخ در دیگر آثار خود از جمله الألواح العمادیة، کلمة التصوف و چند جای دیگر نیز در مواردی به این

آیهٔ شریفه استناد کرده است. به نظر می‌رسد بسیاری از مفسران در تفسیر کلمهٔ «اهلها» به صواب نرفته‌اند. «اهل» در لغت عرب به چندین معنا به‌کار رفته است، یکی از آنها: اهل خانه، اهل شهر و دیار، اهل‌البیت، خویشاوندان، قوم و مالکان آمده است. ترجمهٔ کامل آیه این است: «و شما را چیست که در راه خدا و نجات مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی‌جنگید؟ همانا می‌گویند: پروردگارا، ما را از این شهر (مکه یا شهر دیگر) که اهلش ستمگرند بیرون ببر، و از جانب خود برای ما سرپرستی و یاوری مقرر بدار». اینجا مراد از «اهل» حاکمان و مالکان یک شهر و دیار است، نه تمام اهل یک شهر یا مکه. چون «ظالم» اسم فاعل و ظلم‌کننده است و «اهل» اسم جمع است نه جمع، و در مواردی که قرینه باشد، می‌توان اسم جمع را بر مفرد نیز اطلاق کرد. از طرفی این عقلایی نیست که تمام اهل یک شهر و روستا همه ظالم و ستمگر باشند، آن هم در حدی که بتوانند دیگران را به ستوه آورند و آنها چاره‌ای جز اینکه به خدا پناه ببرند نداشته باشند و از او بخواهند که آنها را از آن شهر و دیار خود خارج کند. قرینهٔ دیگر پس و پیش این بخش، «رَبَّنَآ أَخْرِجْنَا مِنْ هَـٰذِهِ ٱلْقَرْيَةِ» از آیه است. چون در بخش پیشین خداوند به اینها می‌گوید: چرا مردان و زنان در برابر ستمگران پیکار نمی‌کنند. معلوم است یک نفر یا گروهی در شهر هستند که به عنوان حاکم و یا حاکمان که در این آیه به آنها «اهل» اطلاق شده، به مردم ستم می‌کنند. بخش پسین این است، مردم از خدا می‌خواهند که آنها را از این شهر خارج کند و سرپرستی عادل بر آنها بگمارد. پس در اینجا کلمهٔ «اهل» به حاکمان جور اطلاق می‌شود که در شهر و دیار به مردم ستم می‌کنند، نه اینکه مراد از کلمهٔ «اهل» عامهٔ مردم شهر است و مردم از دست حاکمان به ستوه

آمده‌اند که از خدا می‌خواهند برای آنها سرپرستی تعیین کند. اگر غیر این بود می‌گفتند: خدایا، ما را از این شهر خارج کن و به شهر و دیار دیگر ببر، دیگر تقاضای سرپرست معنا نداشت. پس معلوم می‌شود سرپرست آنها ظالم هستند، نه اهل شهر و دیار. در ضمن باید به این نکته هم توجه کرد که: «القریة» بدل برای «هـذه»، «الظالم» نعت و صفت برای «القریة»، «اهل» فاعل برای «ظالم»، «ها» مضاف‌الیه برای «اهل» است و در پایان می‌گوید: «وَٱجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا». احتمال دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه مراد و تفسیر سهروردی از این آیه، همان تفسیر عرفانی آن باشد که برخی از عرفا «قریه» را به وجود آدمی تطبیق و نفس اماره را که در وجود هر انسانی هست به ظالم و ظلم‌کننده بر آن وجود تعبیر و تفسیر می‌کنند. یعنی خدایا، مرا از دسترس این نفس شیطانی دور ساز. «والله اعلم بالصواب».

۶۷. علی انفسنا.

۶۸. آرام‌نامه: الوصول.

۶۹. آرام‌نامه: حظیرة و در نسخه‌ای حضیرة آمده است.

۷۰. سبحانه.

۷۱. ابن‌ابی‌جمهور أحسایی، عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۳۲؛ بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۹۱.

۷۲. صحیفهٔ سجادیّه، ص ۷۰، دعای شمارهٔ سوم نسخهٔ جواد فاضل؛ بحارالانوار، ج ۸، ص ۲۱۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۳۴؛ شیخ مفید، الاختصاص، ص ۳۵۳.

۷۳. از اوّل «التمجید الثّانی» تا اینجا عیناً در کتاب التّلویحات اللوحیّة والعرشیّة، ص ۹۳ و ۹۴ چاپ کربن آمده است.

۷۴. الکثیر: نقیض قلیل است. گفته می‌شود رجال کثیرةٌ و کثیرون و نساء

کثیرة و کثیرات؛ اینجا این کلمه را «کثرات» هم می‌توان خواند، ولی با توجه به ماقبل و مابعد آن «کثیرات» مناسب‌تر است.

۷۵. أمِطِ: کنار زدن، و احتمالاً معنای راه باز کردن هم بدهد. در حدیث هم آمده است «إماطة الأذى عن الطریق مِن علامات الإیمان» عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۴۳۲ و مشکاة الانوار، ص ۸۲.

۷۶. الأوطار، جمعِ وَطَر، است، یعنی طلب حاجتی کردن؛ شهوت به معنای عام نیز در لغت آمده است، و در اصطلاح عرفان، ادراک، حلول، مشاهد نیز آمده است و در سورهٔ احزاب آیهٔ ۳۷، کلمهٔ «وطر» آمده است: «مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَٰكَهَا».

۷۷. خَشُک، یعنی کوتاه و درشت شد. حَسَک: دشمنی، کینه، اینجا مراد شیخ همین معناست.

۷۸. حفاة: زمین زدن، او را بر زمین زد، به معنای پابرهنه هم آمده است.

۷۹. عُرِجَ: بالا بردن «حُفاة عُرِج» یعنی آنها از بالا به پایین آوردند. عُرج: از معراج و معاریج.

۸۰. رَمد: تاری چشم، کم‌سویی چشم. این بخش از دعا مقایسه شود با بخشی از کلام امام(ع) که می‌فرماید: «أللّهمَّ إنّی أعوذُ بکَ مِن وعثاءِ السَّفر و کآبة المنقَلب...» کلام ۴۶. و یا می‌فرماید: «آه مِن قلّة الزّاد، و طولِ الطَّریق، و بُعدِ السَّفر، و عظیم المورد» کلمه قصار ۷۷.

۸۱. نک: مفاتیح الجنان، دعای جوشن کبیر، ص ۸۷ و مناجات الخائفین و دعای هفتم، فخر رازی در ص ۴۸۴ جامع العلوم، آمده است که با این عبارت شروع می‌شود «أللّهمَّ یا حَیُّ یا قیّوم...».

۸۲. «الله لا إله إلّا هو الحَیُّ القیّوم» بقره، ۲۵۵ و آل عمران، ۲.

۸۳. در بعضی نسخه‌ها: إلی النّور.

۸۴. بخشی از دعای کمیل «ظلمتُ نفسی...».

۸۵. ضَنین: حسد، بُخل و حسادت. در آیه شریفه آمده است «وَمَا هُوَ عَلَى ٱلْغَيْبِ بِضَنِينٍ» (تکویر، ۲۳).

۸۶. مصر: فک الأسیر.

۸۷. در بعضی نسخه‌ها: «و یرجون الخیر الخیر دأبک و یرجون الخیر فک الأسری» مقدمه هیاکل النّور، تصحیح احمد عبدالرحیم السّایح.

۸۸. مصر: والخیرُ رضاؤک والشرّ قضاؤک.

۸۹. مصر: الأسنی.

۹۰. تقتضی.

۹۱. نواسیت: جمع ناسوت، نام یکی از عوالِم است. البته عوالم مرتبه پایین.

۹۲. بارک في الذّکر و ادفع السوء.

۹۳. الحسنین.

۹۴. علی المصطفی و آله أجمعین؛ از شروع التَّمجید الثالث تا اینجا: المجتبین؛ خطبهٔ رسالهٔ هیاکل النّور است، نک: ص ۶۷، چاپ نشر نقطه.

۹۵. هیاکل النّور: برسالتک.

۹۶. آرام‌نامه: مُوات.

۹۷. هیاکل النّور دوانی: یتوسّلون بالنّور إلی النّور.

۹۸. مصر: لیتوصلوا.

۹۹. این جمله در نسخه‌های هیاکل النور پس و پیش آمده است: لیتوسلوا إلی الظلمات بالنّور.

۱۰۰. مصر: فیجعلون.

۱۰۱. بحرکة کحرکات المجانین.

۱۰۲. مصر: لهم.

۱۰۳. مصر: ـ مبشّرات.

۱۰۴. بال‌های فرشتگان.

۱۰۵. صعود: بالا رفتن.

۱۰۶. هیاکل النّور نسخهٔ دوانی: لیستعینوا.

۱۰۷. هیاکل النّور دوانی: والرَّهبة و آرام‌نامه: والرّهب. دَهشة: سرگشتی، شگفتی، سردرگمی، وحشت و هراس؛ وحشَة: تنهایی، بی‌کسی، اندوهناکی، بیگانگی؛ رهبة: بیمناک شدن، ترسیدن. با توجه به این معانی «وحشة و دهشة» مناسب متن است. نه رهبة.

۱۰۸. یَقِظَ: بیدار بودن، هشیاری؛ إیقاظ: بیدارسازی. أیقظ: فعل امر است: ما را هوشیار کن.

۱۰۹. نَعَسَ: چرت زدن؛ تناعس: خود را به خواب زدن؛ ناعس: خواب‌آلود و جمع آن ناعسات است.

۱۱۰. هیاکل النّور فارسی، مجموعه مصنّفات، ج ۳، ص ۱۰۸ «کمّل».

۱۱۱. در بسیاری از نسخه‌ها «و ارزقنا الرِّضا والقضاء» آمده، ولی معنای جمله اقتضا می‌کند که «بالقضاء» باشد.

۱۱۲. آرام‌نامه: القوّة جبلّتنا، الجِبِلّة: طبیعت، خلقت، نهاد، سرشت. جِبِلّتنا: سرشت ما، ولی در تمام نسخه‌های هیاکل النّور: الفتوة حلیتنا، آمده است. حلیتنا: چند معنا برای «حلیة» شمرده‌اند: پسندیده، زیورآلات به خود آراستن، زیبا، شیرینی، درخت پرثمر، «حَلِیَت الفاکهة» میوه رسید، آبدار و شیرین شد.

۱۱۳. در دعای پایانی رسالهٔ هیاکل النّور فارسی که در مجموعه مصنفات، ج ۳، آمده، پس از کلمهٔ منان این عبارت: «والحمدُ للهِ أوّلاً و آخراً و ظاهراً و باطناً. و صَلِّ علی نبیّکَ مُحمد و آله و صُحبه أجمعین»، آمده است.

۱۱۴. نک: جلال‌الدین دوّانی، ثلاث رسائل، رساله هیاکل النّور، ص ۹۶-۹۷.

۱۱۵. مدیر کلّ دوّار؛ الالواح العمادیة، ص ۳۳.

۱۱۶. مقایسه شود با آیهٔ شریفهٔ «هُوَ ٱلْأَوَّلُ وَٱلْأَخِرُ وَٱلظَّـٰهِرُ وَٱلْبَاطِنُ» (حدید، ۳) و با دعای حضرت سیّد ساجدین، علی بن الحسین(ع): «اَلحمدُلله الأوّلِ بلا أوّلٍ کان قبلَهُ والآخِرِ بلا آخرٍ یکونُ بعدهُ، الّذي قَصُرت عن رؤیَتِه اَبصارُ النّاظرین و عَجزت عن نعتِه أوهام الواصفین...»، نک: صحیفهٔ سجادیه، ص ۴۷، دعای اول؛ و بخشی از دعای کمیل: «یا نُور یا قدوس، یا أولَ الأولین و یا آخِرَ الآخرین»؛ و مناجات العارفین: «و عجزت العقول عن إدراک کُنه جمالک...»، نک: مفاتیح الجنان.

۱۱۷. الرَّدیّة الظّلمانیة: هلاک شدن، هلاکت. عین عبارت در هیکل ششم، رساله هیاکل النّور آمده است.

۱۱۸. سُرادق: سراپرده، خیمه، پرده‌سرا. کلمه عربی نیست، بلکه کلمهٔ مستعربه است. بیشتر مردم مصر و مناطقی که مستعربه هستند آن را به‌کار می‌برند. گویا کلمهٔ فارسی است. در نسخهٔ مصر: «شوارق» آمده است که هر دو وجه قابل توجیه است. در حکمة الاشراق، «سرادقات القدرة» آمده است.

۱۱۹. آرام‌نامه: «بارق» آمده است: با توجه به سیاق جمله «بوارق» مناسب‌تر است.

۱۲۰. از «اللّهم خلصنا... آثارک» مقایسه شود با دعای خامسة عشر، مناجات الزاهدین: «و اخرج حُبَّ الدُّنیا مِن قلوبنا...»، نک: مفاتیح الجنان.

۱۲۱. مَبراة، مبرّات: نیکی ها، عطایا.

۱۲۲. أین: ظرف است برای پرسش از مکان. اینجا مراد: زمان‌ها و مکان‌هاست. این بخش از رساله شیخ اشراق، با این بخش از خطبهٔ

غرّای ابن‌سینا: «و یفیضُ عنه وجودُ جواهر روحانیّة لا زمانیّة و لا مکانیّة صورها عاریةٌ عن المواد عالیة...» مجله معارف، شماره ۲، ۱۳۶۴، ص ۳۸.

۱۲۳. مصر: مُعَرّاة.

۱۲۴. انعام، ۱۰۳. مصر: و سبحان الذی لا تدرکهُ الأبصار.

۱۲۵. در نسخه مصر پس از کلمهٔ «الأفکار»، «لک الحمدُ والثناء، و منک المنعُ والعطاء، و لک الجُود والبقاء» آمده است که در آرام‌نامه نیامده است.

۱۲۶. یس، ۸۳. مقایسه شود با عبارت ابن‌سینا «سبحان الملک الجبّار، إلا له القهّار، «لَّاتُدْرِكُهُ ٱلْأَبْصَٰرُ» و لا تُمثِّلهُ الأفکار» خطبه غرّا، ص ۲۶.

۱۲۷. مصر: ـو غایة الحرکات.

۱۲۸. در نسخهٔ مصر و آرام‌نامه و نهایة الطلبات نیامده است.

۱۲۹. مصر: و منوّر النّور.

۱۳۰. عیون الأنباء: مدّوِر الاُمور، گردانندهٔ امور؛ مدبِّر: تدبیرکننده امور، کارگردان. مدبِّر نعت و صفت فاعلی است.

۱۳۱. مصر: أمدِنْا.

۱۳۲. در بخشی از دعای ۳۳ صحفهٔ سجادیّه ص ۳۰۹، آمده است: «وَ أَلْهِمْنا معرِفَةَ الإختیار... و أَلْهِمنا الإنقیاد لما وَرَدت علینا». و أَلْهِمنا = وَ أَلْهَمَنا.

۱۳۳. مرافقة: همراه. مصر: و موافقة.

۱۳۴. الالواح العمادیة و مصر: ملکوتک.

۱۳۵. آیهٔ شریفه بدین‌گونه است «مَعَ ٱلَّذِينَ أَنْعَمَ ٱللَّهُ...» احتمال اشتباه متن این رساله یا الالواح العمادیة، می‌رود. شاید به سبب خطای نساخ باشد که «انعم الله» به «أنعمت» تبدیل شده است. البته این نکته نیز

نباید فراموش شود که آیهٔ شریفه در حالت نقل و اخبار است، و لذا «انعم الله» آمده، ولی شیخ در مقام مناجات است و طبعاً حالت خطابی دارد، و بجاست «أنعم الله» در قالب تلمیح به حالت خطابی به «أنعمتَ» تبدیل شود.

۱۳۶. از: «أللهمّ یا قیّام الوجود... والصالحین» در عیون الأنباء فی طبقات الأطباء، ابن‌ابی‌اصیبعه، با این عبارت آمده است: «أللّهم یا قائم الوجود، و فائض الجود، منزِل البرکات و منتهی الرغبات، منوّر النّور، و مدوّر الأمور، واهب الحیاة العالمین، امددنا بنورک، و وفقنا لمرضاتک، و ألهِمنا رشدک، و طهّرنا من رجس الظلمات، و خلِّصنا من غسق الطبیعة إلی مشاهدة انوارک، و معاینة اضواءک، و مجاورة مقرّبیک، و موافقة سکان ملکوتک، و احشرنا مع الّذین أنعمت علیهم من الملائکه والصّدیقین والأنبیاء والمرسلین»؛ وجود چنین بخش‌هایی از این رساله در عیون الأنبا، که تقریباً از معاصران سهروردی است، خود محکم‌ترین دلیل است که این رساله از آنِ سهروردی است. مختصر اختلافی در الفاظِ این دو نقل، دیده می‌شود. این متن از نامهٔ سهروردی، (مجموعه مقالات)، مقاله دکتر معین، تحت عنوانِ «حکمت نوریه» ص ۴۳۷ نقل شده است.

۱۳۷. نساء، ۶۹. از اللّهم یا قیّام تا آخر آیهٔ شریفه عیناً از الالواح العمادیة، ص ۹۶، نقل شده است.

۱۳۸. مقایسه شود: «لا حولَ و لا قوّة إلّا بالله».

۱۳۹. الرَّقَب: کلفتی گردن را می‌گویند. الرَّقَبَة، که جمع آن «رقاب» است، یعنی گردن، رقابنا: گردن‌های ما. «فَإِذَا لَقِيتُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَضَرْبَ ٱلرِّقَابِ حَتَّىٰٓ...» (محمّد، ۴).

۱۴۰. آرام‌نامه: ظلماتک.

۱۴۱. کمالک.

۱۴۲. آل‌عمران، ۸.

۱۴۳. از اللّهم... تا أجمعین، خطبه پایانی رساله الألواح العمادیة است که در این رساله نقل شده، یا از این رساله در آنجا نقل شده است. شق اول عقلانی‌تر است.

۱۴۴. در نسخهٔ چاپی آرام‌نامه «التّمجید السادس» با عنوانِ «دعاء شیخ الاشراق علیه الرحمة» در حاشیهٔ رساله آمده است. در اینجا در ادامهٔ تمجیدات آورده شد. احتمال دارد نسخه‌نویس نسخهٔ مذکور، فراموش کرده و سپس آن را در حاشیه نوشته است. از معنا و مفهوم این دعا کاملاً مشهود است که دنباله رساله است.

۱۴۵. أذال: پامال کردن؛ أذیال: پایین‌ترین بخش یک شیء را می‌گویند. مثل دامن، اصطلاحاً می‌گویند: دست به دامنش گرفت. تَمَسَّک بأذیاله: دست به دامان او شد. تشبّث بأذیال لطفک: یعنی، پناه به لطف او بردند، دست به دامان لطف او شد.

۱۴۶. مقایسه شود با آیهٔ شریفهٔ «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (قصص، ۸۸).

۱۴۷. الّذي.

۱۴۸. مقایسه شود با آیهٔ شریفهٔ: «كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا» (توبه، ۴۰). این‌گونه اقتباس را تلمیح می‌گویند.

۱۴۹. در نسخهٔ چاپی آرام‌نامه «الکثیرة» آمده است، به احتمال قوی «الکثرة» درست است (تصحیح قیاسی).

۱۵۰. دامَ، یَدومُ و دَیمُومَةً: دوام، ثبات، استمرار، در اینجا به معنای دوام و استمرار است.

۱۵۱. ذَرَأتَ و بَرَأتَ: ذَرَأتَ: در لغت به معنای «خلق بسیار» چه عباد و چه بلاد، و «بَرَأتَ» نیز به معنای خلق بسیار است با این فرق که خلق

بسیار کرد و آنها را پاک نیز گردانید. معنای عبارت: پناه می‌برم به تو از شرِ هر آنچه از عباد و بلاد خلق کردی. در اصول کافی، ج۲، ص۵۲۷ شبیه این دعا آمده است. «اللّهمَّ إنّی أعوذ بک مِن شَرِّ ما خلقتَ و ذَرَأتَ و بَرَأتَ في بلادک و عبادک».

۱۵۲. ممتَحنه، ۴؛ تصحیح و تحقیق رسالهٔ التّمجیدات در روز دوشنبه سیزدهم رجبِ ۱۴۳۰ قمری، مصادف با پانزدهم تیر ۱۳۸۸ خورشیدی، روزی که تمام عالَم هستی به یُمنِ ورود امیر توحید و عرفان، حضرت علی بن ابی‌طالب(ع) به شادمانی نشسته‌اند، به پایان رسید. قم، محمّد ملکی (جلال‌الدین). خدایا، عاقبت خیر را بر همگان و این بندهٔ عاصی مقدَّر فرما. آمین یا ربَّ العالمین. ترجمهٔ این رساله در چارچوب متن انجام شده و از هرگونه عبارت‌پردازیِ خارج از متن خودداری شده است.

۱۵۳. عرفا عالم ارواح، عالم غیب، و عالم معنا را ملکوت می‌گویند. در زبان فارسی معادلی برای کلمهٔ «قیوم» وجود ندارد که تمام‌نمای معنای این کلمه باشد. نزدیک‌ترین معنا به این کلمه «جاودان» است. دربارهٔ معنای «قیوم» نگاه کنید به رساله امام محمد غزالی، مجله معارف، دوره دوازدهم، شماره سوم، آذر ـ اسفند ۱۳۷۴، ص۲.

۱۵۴. در متن عربی «أحاط» آمده، یعنی بر او محیط شدن و او را به‌طور کامل در بر گرفته‌اند، و عرب این کلمه را زمانی به‌کار می‌برد که احاطه همراه با هجوم باشد. مثلِ تاریکی‌ها بر من هجوم آورده‌اند.

۱۵۵. نفس اژدرهاست او کی مرده است   از غم بی آلتی افسرده است

۱۵۶. امام نیز در دعای خود می‌فرماید: «و مهربانی جویم از بندگان بدکردارت» همان.

۱۵۷. إلهی هل یرجع العبد الآبق إلی مولاه...؛ خدایا، نه این است که هر بنده‌ای به سوی مولایش باز می‌گردد. مناجات تائبین، مفاتیح الجنان.

۱۵۸. مولای پارسایان امام امیرمؤمنان نیز در نیایش خود با حضرت حق، چنین می‌خواهد که او حرمت او با تنگدستی ضایع نکند «خدایا، به توانگری آبرویم را نگاه دار، و به تنگدستی حرمتم را ضایع مگذار» نهج‌البلاغه، دعای ۲۲۵.

۱۵۹. حد فاصل میان جهان مُلک و ملکوت را عالم جبروت می‌گویند، نک: سجادی، فرهنگ اصطلاحات عرفانی.

۱۶۰. سبُّوح، از صفات خداوند است. سبحان الله نیز به همین معناست «یُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِی ٱلسَّمٰوٰتِ وَمَا فِی ٱلْأَرْضِ».

۱۶۱. اوهام وصف‌کنندگان در وصف تو به عجز نشسته‌اند، صحیفهٔ سجادیه، دعای اول.

۱۶۲. وجودات، هستی.

۱۶۳. الإنابة، مصدر، یعنی توبه و پشیمانی، اهل إنابه، کسانی هستند از غفلت به درآمده و به سوی حق و خدای خود باز می‌گردند.

۱۶۴. آل‌عمران، ۸.

۱۶۵. همان، ۲۶.

۱۶۶. برگرفته از آیهٔ شریفهٔ ۷۵ سوره نساء.

۱۶۷. سبحانک، سبحانک.

۱۶۸. امام عارفان در نهج‌البلاغه می‌فرماید: «خدایا، به تو پناه می‌برم از سختی سفر، و رنج و اندوه حَضَر، و منظرِ زشتِ مال. خدایا، تو در سفر یار و همراهی، و برای بازماندگان نگاهبان و پناهی» کلام ۴۶. در جای دیگر می‌فرماید: «آه از توشه اندک و درازی راه و دوری منزل و سختی در آمدنگاه» قصار، ۷۷.

۱۶۹. در دعای اول صحیفه سجادیه و مناجات العارفین نیز چنین عبارتی آمده است.

۱۷۰. انعام، ۱۰۳.

۱۷۱. یس، ۸۳.

۱۷۲. نساء، ۶۹.

۱۷۳. آل‌عمران، ۸.

۱۷۴. برگرفته از آیهٔ شریفه ۸۸ سوره قصص.

۱۷۵. ممتحنه، ۵.

۱۷۶. سه سطر پایانی چپ‌چین شده جزو ترجمهٔ متن رساله نیست.

۲

التّسبیحات و دعوات الکواکب

پیشگفتار

شمس‌الدین محمد شهرزوری، ابن‌خلّکان، ابن‌خلّدون، ابن‌ابی‌اصیبعه، عمادالدین اصفهانی و ابن‌شداد از جمله مورخانی هستند که در کتاب‌های خود آثار سهروردی را سیاهه کرده‌اند و آثار هم‌اینان در قرون بعدی از منابع معتبر دربارهٔ سهروردی شمرده شده است.

در این منابع سه رساله به نام شیخ اشراق ثبت شده که نام هر سه رساله شباهت زیادی با همدیگر دارند. ۱. دعوات الکواکب؛ ۲. التسبیحات و دعوات الکواکب؛ ۳. تسخیرات الکواکب و تسبیحاتها.[1]

با توجه به این منابع و دیگر منابع کهنی که آثار سهروردی را سیاهه کرده‌اند و تحقیقاتی که محققان انجام داده‌اند، چندان تردیدی در انتساب این رساله‌ها به سهروردی باقی نمی‌ماند. تنها در اینجا یک سؤال مطرح است: آیا چنین رساله‌ای با این چارچوب و محتوا می‌تواند از باورهای فیلسوفی همانند شیخ اشراق باشد؟ در جواب این سؤال باید گفت: اولاً نظایر چنین رساله‌هایی با همین محتوا از دیگر فیلسوفان نیز در دست است و انتساب این نوع رساله‌ها به آنها هم تقریباً یقینی است. پاره‌ای از آنها در کتاب‌های خود یا نامی از این رساله‌ها برده‌اند و یا آنها را در فصلی

از کتاب‌های خود آورده‌اند.[۲] اما آیا این طرز تفکر که در این رساله آمده با تفکر فیلسوفی همانند شیخ اشراق سازگار است یا نه؟ در جواب باید گفت: شاید با تفکر دیگر فیلسوفان به‌ویژه فیلسوفان خِردگرای محض سازگار نباشد، ولی با تفکر شیخ اشراق، که یکی از منابع فلسفهٔ او، فلسفهٔ ایران باستان و فلسفه و آیین زردشت است و در این دو فلسفه نیز خورشید، ماه، ستاره، آب و آتش قداست خاصِّ خود را دارند، سازگاری دارد و کاملاً طبیعی به نظر می‌رسد. از طرفی تنها این رساله نیست که شیخ اشراق به این‌گونه مباحث پرداخته است. وی در آثار دیگر خود از جمله کتابُ حکمة الاشراق نیز مطالبی دربارهٔ «هورخش»، «حکمت جاودان»، ستایش ماه و ستاره دارد. این تفکر از شیخ اشراق ثابت شده است و سخن گفتن بیش از این جز اینکه دامن این نوشته را می‌گستراند ثمرهٔ دیگری نخواهد داشت. سید حسین نصر دربارهٔ این‌گونه رساله‌ها می‌نویسد:

> این نوع آثار ممکن است به نظر برخی بی‌اهمیت جلوه‌گر شود، ولی من آنها را مهم می‌دانم، زیرا هنگامی که درست در نظر آوریم، مشاهده می‌کنیم که این طرز تفکر که متعلق به دوران دیرین تمدن بابِلی است، هنگامی وارد فلسفهٔ یونان می‌شود که فلسفهٔ نوافلاطونی به سوی شرق گرایش می‌یابد و متعلق به آن جنبه از حوزهٔ فلسفهٔ نوافلاطونی است که به «مکتب سوریه» معروف است. علاقهٔ سهروردی به این نوع تفکر نشان می‌دهد که او رابطه‌ای مستقیم با مکتب نوافلاطونی داشته است.[۳]

امّا نسخه‌ها: استاد محمدتقی دانش‌پژوه در آرام‌نامه به تفصیل دربارهٔ نسخه‌های این رساله به‌طور مستند سخن گفته است[۴] و در اینجا به جز چند مورد نیازی به ذکر همهٔ آن نیست. علاوه بر مستندات استاد، این رساله و با چند رساله دیگر با عنوانِ فرعی الواردات والتقدیسات جلد نهم

الحکمة الاشراقیّة را تشکیل می‌دهند. جلد یازدهم این مجموعه نیز اختصاص به نسخه‌شناسی آثار سهروردی دارد که در آنجا به تفصیل این رساله و تمام آثار دیگر سهروردی نسخه‌شناسی شده است.[۵]

اما نکته‌ای که باید در آن دقت مضاعف نمود نام این رساله است. همان‌گونه که گفته شد، سه رساله با عنوان‌های تقریباً همانند هم در منابع به شیخ نسبت داده‌اند که هر سه عنوان را جناب شهرزوری و شماری دیگر از سهروردی‌شناسان ذکر کرده‌اند. این سه رساله عبارت‌اند از: دعوات الکواکب؛ التّسبیحات و دعوات الکواکب؛ تسخیرات الکواکب و تسبیحاتها. حال نام این رساله با کدام‌یک از این عناوین سازگار است، شایسته است با توجه به آثار و منابع موجود بررسی شود.

پرواضح است که عنوان اول دعوات الکواکب، اختصار شدهٔ عنوان دوم التّسبیحات و دعوات الکواکب، است که در منابع به صورت مجزا آمده و با گذشت زمان و کتابت نساخ مختلف، دو رسالهٔ جدا از هم پنداشته شده است. به احتمال زیاد این دو باید یک عنوان باشد که به تفکیک و به اختصار نوشته شده است. عنوان‌های دوم و سوم، یعنی التّسبیحات و دعوات الکواکب، و تسخیرات الکواکب و تسبیحاتها به حسب ظاهر نیز باید عنوان یک رساله باشد، چون بعید به نظر می‌رسد که سهروردی دو رساله با دو عنوان، آن هم این قدر شبیه به هم از نظر لفظ و معنا، داشته باشد، زیرا هر دو عنوان مُشعر به یک معناست. اگر فرض شود که این دو عنوان، عنوان دو رسالهٔ جدا از هم است به‌طور طبیعی این دو رساله از نظر مطالب و معنا و عنوان نیز تا حدودی باید غیر هم باشد. در غیر این صورت، تکرار مطالب رسالهٔ اول در دوم لازم می‌آید که شایسته نیست. اگر دو رساله از نظر محتوا جدا از هم باشد، این دو عنوان در این حد از شباهت در لفظ و معنا، آن هم از یک مصنّف کمتر اتفاق می‌افتد. نگارنده احتمال می‌دهد که

هر سه عنوان، عنوان یک رساله است که از سوی نساخ مختلف به اختلاف ثبت شده است، و یا خود شیخ اشراق رسالهٔ خود را به یکی از این عناوین معنون کرده است.[۶] سخن آخر اینکه همهٔ این رساله‌های کوچک که نوعاً با خمیرمایهٔ نیایشی و مناجات‌گونه هستند و شیخ اشراق در طول عمر کوتاه خود به خواندن آنها مداومت می‌کرده است، بعدها در رساله‌های گوناگون جمع و تدوین شده است. ناگفته نماند این مطلب از حاشیهٔ ملاصدرا بر حکمة الاشراق نیز استفاده می‌شود.[۷] حال با توجه به این عناوین و ساختار متن رساله، عنوانِ «التّسبیحات و دعوات الکواکب» مناسب‌ترین عنوان بر این رساله است. چون این عنوان گویی به دو موضوع: یکی «التّسبیحات» و دیگری «دعوات الکواکب» باشد، اشاره دارد، و چنین نیز هست. از طرفی اگر ملاحظه شود متن رساله نیز به‌طور کامل با این تفکیک سازگار است، به دلیل اینکه متن نیز شامل دو قسمت است. قسمت اول شامل تسبیح و تقدیس حضرت حق و عقول و نور و غیره است، که می‌تواند عنوان «التّسبیحات» بر این بخش اطلاق شود، و قسمت دوم شامل دعوات کواکب سبعه است، که ملاصدرا نیز به این قسمت اخیر اشاره نموده است. این بخش نیز می‌تواند مصداق عنوان «دعوات الکواکب» باشد. این احتمال هم نابجا نیست که این متن دو رسالهٔ مجزا از هم شمرده شود، یعنی «التّسبیحات» و «دعوات الکواکب» که نُساخ به علت نبود کاغذ در پی هم استنساخ نموده‌اند که این‌گونه استنساخ نسخ معمول و مرسوم بوده است.[۸]

التّسبیحات و دعوات الکواکب[۹]

مرحباً بالإشراق، و سُبحان الله نُور الأنوار،[۱۰] أهلاً[۱۱] بک أیّها الباري، أراک[۱۲] تحلّ قُیودی، و أرانی زال وَجعی،[۱۳] و قَلّ ثِقلی، و خفّ ظَهری. عجّل هنأک الله فتح الباب؛ فإنّي أخشى أن یَستهویني[۱۴] مَرَدَةِ[۱۵] الشّیطان. رأیتُ الأرض راجفةً،[۱۶] والسّماء ترتَعِد،[۱۷] لا شکّ قد نزل علیها أمر الله.

وَاعلَم، أنّک تُدنِیني[۱۸] من الله ربّ الأرباب. إنّي صَعِدتُ إلی الملکوت و رأیتُ العجائب والفُسْحَة[۱۹] والنُّور، و أخذتُ الکتاب والضوء.[۲۰] وَ استَنزلتِ البَرکات[۲۱] علی عالَمنا، و أرسَلت التَقدیس علی الماء والطّین. من الله المبتدأ و إلیه المنتهی،[۲۲] ربّه المحمود و هو المحمود.

فصل في محبّة الله؛ أُقدِّس في الکتاب ربّي الله نُور النُّور، الأعلم الأعظم الأقوی الأعزّ الأکرم، قیّام الأنیّات کُلّها، واجب الوجود، ناظم العوالم، صاحب الخِیَرةِ الباسط والنُّور الأقهَر[۲۳] والبَهاء[۲۴] الأرفع والضُّوء الأشدّ الّذی لا یتناهي، مبدع الدَّهر والسَّرمد والدَّیمُوم،[۲۵] حمد الأزل بالأبد، القائم بالسَّطوة القاهر علی رأس الماهیّات[۲۶] بأجمعها «اورمزد، دادار کیهان»[۲۷] الله الواحد الّذي له الوحدة المطلقة من جمیع الوجوه،[۲۸] فعّال العجائب، و اهبُ العقل والحیاة، و مظهر الهویات، الّذي هو فوق الفضیلة والشَّرف والوصف والنُّطق والحیطة والإشارة، إلّا[۲۹] له الأعلی، نُور الأنوار، تقدیساً و تحمیداً و تمجیداً و تسبیحاً یَتبَرّک به العالَمون.

تسبیح «بهمن»[۳۰] نُور العقل؛ أقدِّس عبدَالله[۳۱] و محابّ الله الأعظم، نُور الله الأکبر، صنع الله الأعلی، المِثال الأوّل،[۳۲] القِدّیسُ الأقرب، ملک الملائکة،[۳۳] رئیس الأنوار القاهرة، «کدخدا» الملکوتُ في حضرة الله،[۳۴] «بهمن» نُور الفلک الأطلس، و هو الفلک المحدّد.[۳۵]

العقل الثّاني؛ و أُقدِّس ظلّه الرّفیع البَريء، عن الآفات، الجِرم الأقصی، منتهی الإشارات والحرکات، و نفسه المقدّسة المستعملة لشُعاع «بهمن» نور صاحب البسیطة والحرّة[۳۶] والبَریق[۳۷] النّافذ في الأعلینَ.[۳۸]

العقول؛ أُقدِّس الأنوار القاهرة الأعلینَ، یَنابیع العِزّ والبَهاء، والکمال والشّرف، و أرباب طلسمات السّماوات والأرض کُلّها، رؤسا الجَبروت،

عبادالله الطّاهرین الأکرمین، أصحابُ السُّلطان الباهر، والأشعّة اللّامعة، والسُّبحات[39] المقدّسةِ والرُّتبِ[40] المتعالیة، و ملاک برق النّازلین بأمر الله العزیز.

الملائکة؛ أقدّس النُّفوس النّاطقة مدبّرات الجسم، عُشّاق الأنوار القاهرة المِشعَة،[41] عُظَماء القُدس، محرّکاتِ الأجرام بِطاعةِ الله، الأضواء الغلّابة «اصفهبدی» السّماوات والأرض من الطّاهرین.[42]

فلک الثّوابت؛[43] أقدّس أصحاب الثّوابت، الأنوار القاهرین الکاملین الأقربین الثّوابت، و أُقدّس الثّوابت و مسکنَها العالی الشّریف.[44]

فلک زُحل؛[45] العقل الثّالث؛ أُقدّس لتعظیم الله النُّور القاهر الشّدید البَهیّ، صاحب العِزة والقَهر، رَبّ الطّلسم زُحل. و أقدّس عبدالله الطّائع[46] الأبَ الرفیع السّیّد المُنیر، عِلویّ المَسکن، کبیرالشأن، عظیمُ الأمر، غائر الفکر،[47] بعیدُ المنظر، فیّاضُ البرد والیُبس، صاحب التسبُّح والتفرُّد والتّجارُب والهَمّ والوقار والأید والقهر والثّبات و أثنیٰ علی شخصه[48] النّیر و نفسهِ الشّریفة، و أُقدّس مسکنَهُ العالی المقدّس الکریم.[49]

فلک المُشتری،[50] العقل الرّابع؛ أُقدّس لتعظیم الله القاهر الشّدید، ذَا الرُّوا[51] الإلهی المُشرِق، تامُّ العشق الأعلیٰ، والِدُ البَرکات، منبعُ الخیر والعدل والمحبّة والائتلاف، رَبُّ المشتری الّذی هو ظلّه. و أُقدّسُ عبدالله الطائع المشتری، الأبَ الفاضل الغایب الزّاهر[52] المُنیر السّعد الأکبر، صاحبُ العلم والعدل والصّدق، والحرّة[53] والجمال والظَّفر والمکارم والزُّهد والوفاء، عظیمُ الهِمّة والغیاث، و أثنیٰ علی شخصه النّیّر و نفسه الشّریفة الکریمة، و أُقدّس مسکنَهُ العالی المقدّس الکریم.[54]

فلک المرّیخ،[55] العقل الخامس؛ أُقدّس لتعظیم الله، النُّور القاهر الشّدید ذا العِزّ والقُوی والغلبة العظیمة والبصیص[56] النّافذ، ربُّ المرّیخ[57] الّذی هو ظلّه المرّیخ. و أُقدّس عبدالله الطائع المرّیخ الفاضل الشّجاع الغالب الطاهر صاحب

القهر والسُّطوة والبأس[58] الشّدید والنّار الموقدة[59] والضوء المهیب والحَرّ والیُبس، والقُوّةِ والسّلاطةِ،[60] و أثنیٰ علی شخصه النّیر و نفسه الشّریفة، و أُقدّس مسکنَهُ العالی المقدّس الکریم.[61]

فلک الشّمس،[62] العقل السّادس؛ أُقدّس لتعظیم الله، والشّخص الأنوار، الکواکب الأزهر، قاهر الغَسق،[63] فاعل النّهار، کامل القُویٰ، خازن العجائب، شدید الهِمّة، المستغنی بنُوره عن جمیع الکواکب تعظیما و یَکسوها[64] النَّضرةَ والبهاء والضّیاء[65] والإشراق. و أُثنی[66] علی شخصه النّیر و نفسه الشّریفة. وأُقدّس مسکنَهُ العالی المقدّس الکریم.[67]

فلک الزُّهرة،[68] العقل السّابع؛ أُقدّس لتعظیم الله، النّورَ الباهر الشّدید، البهی الجمیل الصَّبیح،[69] صاحب الحُسن والمُحبة، کامل العشق، القدسیّ المشرق المضیء،[70] رَبّ الزُّهرة الّتی هی ظلّه الزّهرة. و أقدّس عبدالله الطائع الزُّهرة السّراء[71] الصّبیحة المشرقة البَهاء، ذاتَ الملاحة واللّطف والنّظام والسّخاء والجَمال والعِطر والإعتدال والمودة والخُلق الحَسنِ والغِناء و آلات الطرب والبَهجة. و أُثنی علی شخصها النیّر و نفسها الشّریفة. و أقدّس مسکنَها العالی المقدّس الکریم.[72]

فلک عُطارِد،[73] العقل الثّامن؛ و أقدّس عبدالله الطائع عُطارِد، النیّر الفاضل العالِم العاقلُ النّاطق الصّادق، صاحب الحُجة والنّظر والفِطن والجَدل والکتاب و أسرار العُلوم والحِساب، جِبر السّماء المساعد للکواکب الصّبور. و أثنیٰ علی شخصه النّیر و نفسه الشّریفه و أُقدّس مسکنَهُ العالی المقدّس الکریم.[74]

فلک القمر،[75] العقل التّاسع؛ أُقدّس لتعظیم الله، النُّور القاهر الشّدید، النیّر الشّارق اللّامع البَهی، ذا الجَمال والفضائل، رَبُّ القمر[76] الّذی هو ظلّه القمر. و أُقدّس عبدالله الطائع القمرَ، السّیّد الفاضل، مفتاح النُّجوم، فارس الملک، وزیرِ «هُورَخْش» و خلیفته، صاحب الرّطوبات، مُمِدّ المِیاه، واهب الأصباغ، صاحب

السّماوات منتزع، و أُثنى على شخصه النيّر و نفسه الشّريفة و أُقدّس مسكنَهُ العالى المقدّس الكريم.[77]

عقول أصحاب العناصر؛ أُقدّس صاحب طلسم الماء، ليقدّس به الماء، و صاحب طلسم الأرض ليقدّس به الأرض، و أرباب طلسمات المعادن، ليتقدّس به المعادن، و أرباب طلسمات النّبات، ليتقدّس به النّبات،[78] و أُقدّس أربابَ طلسماتِ الحيوانات، ليتقدّس به الحيوانات.

ثمّ و لواهب العقل حمدٌ بلانهايةٍ[79] و شُكر بغير غاية؛ الصّلاةُ على سيّدنا محمد و آله ذوى العقول والدّراية.

پی‌نوشت‌ها

۱. شمس‌الدین شهرزوری، تاریخ الحکماء، تحقیق: عبدالکریم ابوشویرب، چاپ پاریس، ص ۴۷۰؛ محمدعلی ابوریّان، اصول الفلسفة الاشراقیة، چاپ قاهره، ص۴۸. در منابع موجود نام رسالهٔ دوم را التّسبیحات القلبیة و دعوات الکواکب و نام رسالهٔ سوم را متخیرات الکواکب و تسبیحاتها؛ و مخیّرات الکواکب و تسبیحاتها نیز ثبت کرده‌اند، ولی به نظر می‌رسد آنچه در متن ثبت شده به صواب نزدیک‌تر است. از طرفی نگارنده احتمال می‌دهد همهٔ عنوان‌ها نام یک رساله باشد که نساخ بی‌توجه به دیگر نسخه‌ها نام این رساله را با توجه به محتوای آن خود برگزیده‌اند و یا سیاهه‌نگاران با چنین توجهی نام‌های متفاوتی بر این رساله انتخاب نموده‌اند (والله اعلم بالصواب).

۲. برای نمونه نک: شمس‌الدین محمدبن محمود آملی، نفائس الفنون في عرایس العیون، تحقیق و تصحیح میرزا ابوالحسن شعرانی، ج۳، ص۱۹۱ به بعد، وی در فصل چهارم در علم دعوات کواکب، همانند شیخ اشراق دعواتی با عنوانِ دعوات الکواکب السبعة، آورده که در پانوشت متن همین رساله تمام آن متنی که در نفائس الفنون آمده ذکر شده و در بیشتر موارد با دعواتی که شیخ اشراق ذکر کرده همخوانی دارد. شیخ بهایی نیز در رسالهٔ الحدائق الهلالیة چنین بابی را در شرح بخشی از دعای ۴۳ صحیفهٔ سجادیّه آورده است. خود شیخ اشراق نیز در کتابُ التلویحات اللوحیّة والعرشیة می‌نویسد: «والسحر أیضاً من تأثیر النُّفوس والأوهام إلّا أنّها شریرة تستعمل في الشّر... والطلسماتُ و هی من أمزجة أرضیة مخصوصة بهیآت وضعیة أو قوی نفوس أرضیّة مخصوصه الخ، نک: المورد الرابع، التلویح الثاني، ص۹۸. نیز در کتاب حکمة الاشراق، قسم دوم در مقالهٔ دوم و سوم، در چندین فصل به

تفصیل دربارهٔ افلاک و کواکب و تأثیرات آنها سخن گفته است و حتی در بعضی موارد عبارت‌ها، اصطلاحات و کلمات نیز همانند هم انتخاب شده است، نک: ص ۱۴۹-۱۸۶. امام فخرالدین رازی نیز در کتاب المطالبُ العالیة من العلم الالهی، جلد چهارم، القسم الأول، ص ۳۳۰-۳۵۲ و ج ۸، ص ۱۶۸-۱۷۶، مباحثی را دربارهٔ کواکب آورده و در همان فصل دعواتی را با همان سبک و سیاقِ دعوات شیخ اشراق و شمس‌الدین آملی ذکر کرده است. در کتاب جامع‌العلوم ستّینی نیز باب سی و سوم را به «علم الطلسمات» و باب پنجاه و نهم را به «الدعوات» اختصاص داده است. به‌ویژه در این باب دعواتی را در قالبی ذکر کرده که شیخ اشراق نیز در همان قالب، دعوات خود را بیان کرده است؛ حکیم ادیب سید عبدالقادر حسینی اَدهمی در دو رسالهٔ فواتح الرغائب في خصوصیات أُوقات الکواکب؛ و لطائف الإشارة في خصائص الکواکب السیارة، همانند همین مباحث را طرح و به تفصیل بررسیده است. نسخه‌هایی از این دو رساله که چاپ دکن هندوستان است در کتابخانهٔ نگارنده موجود است. البته این رساله‌ها با چند رسالهٔ دیگر به ضمیمهٔ شمس‌المعارف الکبری چاپ شده است و ده‌ها رسالهٔ دیگر از حکما نیز به این‌گونه مسائل پرداخته‌اند. از همهٔ اینها مهم‌تر در کتاب اصول کافی کتابی با عنوانِ «کتاب الدعا» و بابی با عنوانِ «باب دعوات» آمده که در آن دعاهایی راکه با همین سبک و سیاق از امامان معصوم رسیده جمع و تدوین شده است. همانند این روایات در صحیفهٔ سجادیه و نهج‌البلاغه نیز به چشم می‌خورد.

۳. جاودانِ خرد، ص ۴۰۴ و ۴۰۵.

۴. بنا به نوشتهٔ استاد نسخه‌هایی از این رساله در کتابخانه‌های سرای احمد ثالث به شمارهٔ ۳۲۷۱/۴ و ایاصوفیّه به شمارهٔ ۲۱۴۴/۱ و

راغب پاشا به شمارهٔ ۱۴۸۰/۳ و نسخه‌های دیگر از این رساله در همین کتابخانه‌ها و کتابخانهٔ آصفیّه به شمارهٔ ۳۷۱، نگهداری می‌شود که در همه نسخه‌ها در آغاز و انجامش عباراتی آمده که بنا به فرمودهٔ استاد نیایش‌نامه و یا نماز ستارگان هفت‌گانه است، نک: محمدتقی دانش‌پژوه، آرام‌نامه، ص ۹۱-۹۳. نگارنده از روی همین نسخهٔ آرام‌نامه، متن را استخراج کرده و سپس با منابع دیگر و نسخهٔ چاپی مقابله و تصحیح و تحقیق کرده است.

۵. ان‌شاءالله به زودی جلد اول و دوم این مجموعهٔ یازده‌جلدی که شامل تمام آثار چاپ شده و نشدهٔ شیخ اشراق است در اختیار دوستداران حکمت ذوقی اشراق قرار خواهد گرفت، و بقیهٔ مجلدات نیز به ترتیب با تحقیق و تصحیح چاپ و منتشر خواهد شد.

۶. از طرفی جناب استاد محمدتقی دانش‌پژوه می‌نویسد نسخه‌ای که در آصفیّه دیده است عنوان خاصی ندارد و تنها عنوان «رسالة للشیخ المقتول» در اول رساله خوانده می‌شود. از طرفی در دیباچهٔ کتاب شواکل الحور في شرح هیاکل النُّور، از رساله‌ای به نام رسالة في وصف العقول نام برده شده که آغاز آن رساله، همانند همین رساله است، نک: آرام‌نامه، ص ۹۲. این مطلب مشعر به این معناست که خود شیخ نامی بر این‌گونه رساله‌هایش برنگزیده است. بلکه مناجات‌ها، دعاها و زمزمه‌های او در خلواتش بوده که شاگردان و دیگران و یا حتی خود در جایی یادداشت نموده و بعدها در قالب رساله منتشر شده است و هر کسی با توجه به محتوا نامی برای آنها انتخاب کرده است (والله اعلم بالصواب).

۷. ملاصدرا در حاشیهٔ خود بر حکمة الاشراق، می‌نویسد: و للمصنّف ادعیة مشهورة للکواکب السّبعة کان له في کل ایّام الأُسبوع دعوة

بخصوصه یدعو بها لواحد من السبعة و فیها من التّعظیم والمدح ما لا مزید علیه، نک: تعلیقات، چاپ شده در حاشیه شرح حکمة الاشراق، قطب‌الدین شیرازی، ص ۳۵۷.

۸. این دوئیّت کاملاً در عنوان رساله هم مشهور است «التّسبیحات» یک رساله و «دعوات الکواکب» رساله دیگری است، که با «واو» به همدیگر عطف شده است. اما از آنجا که بسیاری از نسخه‌ها در همین قالب آمده اینجا نیز به همان قالب که در نسخه‌ها آمده آورده شده است. البته در متن آغاز و انجام دو نسخه در پانوشت مشخص شده است؛ و دعوات شمس‌الدین آملی هم کاملاً با همین بخش مطابقت دارد.

۹. نسّاخ در اول این رساله عبارت «بسم الله الرحمن الرحیم، للشیخ شهاب‌الدین المقتول رفع الله مقاماته وارد الله لکل موقف کبیر» را اضافه کرده‌اند.

۱۰. نورالأنوار، در اوستا نیز همانند حکمة الاشراق به خداوند اطلاق شده است.

۱۱. رضی: ابلاً، خطای چاپی. اگر این خطاب «أهلاً» در مقایسه با آن اصطلاح «أهلاً و سهلاً» دیده شود معنای دقیق و رقیق جملهٔ فوق معلوم می‌شود. «أهلاً و سهلاً» یعنی شما اهلیّت این مکان را دارید، یعنی در اینجا اهلیّت از آنِ شماست که در این مکان به آسانی و سهولت زندگی کنید. حال «أهلاً بک أیها الباریء» یعنی شما به نورِ انوار بودن، اهلیّت دارید و این صفت شایستهٔ شماست.

۱۲. آرام‌نامه: أریک (رسم‌الخط). در کتاب حکمت خسروانی، ص ۶۰۲ آغاز و بخش‌هایی از این رساله آمده است و همچنین در صفحهٔ ۴۲۵ کتاب آیین میترا نیز این رساله به چاپ رسیده است.

۱۳. الوَجع، وِجاع، وَجْعَی: درد، دردمند؛ درد من زایل شد.

۱۴. یستهوینی: مرا تحریک کرد، تحریک کردن.

۱۵. یاغی‌گری، سرکش، تمرّدکردن، اشرار شیاطین؛ احتمالاً «مردَة» هم خوانده می‌شود.

۱۶. رجفة، راجفة: اسم وحدت، تکان خوردن، لرزه، رعشه؛ در سورهٔ نازعات آیهٔ ششم آمده است «یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ» در نسخهٔ چاپی آرام‌نامه و رضی: راجعة، آمده نباید درست باشد.

۱۷. ترتعد: می‌لرزید، لرزیدن، دیدم که زمین و آسمان لرزه به اندامشان افتاده بود و به خود می‌لرزیدند.

۱۸. تُدنیني: ازدنا، دُنو، یعنی: نزدیک می‌گرداند. نزدیک می‌گرداند مرا.

۱۹. الفُسحَة: وسعت، گشادگی، فراخی.

۲۰. آرام‌نامه: والوضوء، گویا خطای چاپی است.

۲۱. رضی: للبرکات.

۲۲. از آیهٔ شریفهٔ «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ» (نجم، ۴۲) اقتباس شده است. در رسالهٔ هورَخش کبیر هم این جمله آمده است.

۲۳. أقهر: صیغهٔ مبالغه است. غالب و چیره شدن. «سُبحانک ما أعظم شأنک، و أقهَرَ سلطانَکَ» صحیفهٔ سجادیه، دعای ۵۲، ص ۲۵۰. چاپ بیروت با مقدمه سید محمدباقر صدر.

۲۴. بها: زیبایی.

۲۵. الدَّیموم: دوام، استمرار.

۲۶. در نسخه المَهیات آمده است، نک: سید جعفر سجادی، فرهنگ علوم فلسفی و کلامی، ص ۶۵۰.

۲۷. دربارهٔ واژهٔ «اَهورَومزدَه»، «اورمزدا» و «اَهورامزدا»، نک: جهانگیر اوشیدری، دانشنامهٔ مزدیسنا، ص ۱۹-۲۱، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۱.

۲۸. درباره این عبارت «الله الواحد... من جمیع الوجوه» نک: سید جلال‌الدین آشتیانی، شرح مقدمهٔ قیصری بر فصوص الحکم، ص۱۴۸ و ۱۶۲.

۲۹. إلّا، استثنا از مُظهر الهویات است.

۳۰. «بهمن» عنوانی است که در آثار زرتشت حکیم، و فلسفهٔ شیخ اشراق، به «نورالأقرب» یا «عقل اول» و یا «المثال الأوّل» اطلاق شده که همه به معنای «صادر اول» است. جهت اطلاع بیشتر علاوه بر حدیثِ «أوّل ما خلق الله العقل» بحارالانوار، ج۱، ص۹۷ و آیهٔ شریفهٔ «وَمَآ أَمۡرُنَآ إِلَّا وَٰحِدَةٌ» (قمر، ۵۰)، نک: شهرزوری، شرح حکمة الاشراق، شهرزوری، ص۳۳۳؛ و دیگر نام فرشته‌ای است که تدبیر بسیاری از امور چهارپایان به دست اوست.

۳۱. در حکمت خسروانی «عباد الله» آمده است، نک: ص۶۰۲.

۳۲. نک: الإشارات والتنبیهات، نمط پنجم، في الصُّنعِ والابداع. «أوّل ما خلق اللهُ العقل» البته این اول، اول زمانی نیست، بلکه اول رتبی است. به این نکته هم باید توجه شود، در مقابل احادیثی که عقل را خلقت نخستین معرفی می‌کند، احادیثی در مجامع روایی وارد شده که غیر عقل را نیز خلقت نخستین معرفی کرده است. مانند: «أوّل ما خَلَقَ الله روحی؛ أوّل ما خلق اللهُ نوری؛ أوّل ما خَلَقَ اللهُ القلم؛ أوّل ما خَلَقَ اللهُ الجوهر؛ أوّل ما خلق اللهُ العرش؛ أوّل ما خَلَقَ اللهُ العلم الأعلی»، «إنّ الله خلق العقل و هو أوّل خلق مِن الروحانیّین»، نک: بحارالانوار، ج۱، ص۳۰۹ و ۳۱۴، و ج۵۷، ص۳۰۹ و حدیث دیگری نیز با این عبارت نقل شده است: «خلقتُ محمداً أولاً مِن نورِ وجهی» و یا از قول پیامبر(ص) نقل شده: «خلقتنی اللهُ مِن نوره» نک: سُنن ابی داوود، حدیث شماره ۴۷۰۰.

البته به‌گونه‌ای با تأویل و تفسیر می‌توان این موارد مختلف را جمع کرد.

۳۳. شاید مراد: «جبرائیل» است و از طرفی بیشتر «ملک الملائکة» به روح انصراف دارد. مثل آیهٔ شریفهٔ: «تَنَزَّلُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ» (قدر، ۴).

۳۴. در بعضی از نسخه‌های چاپی: حضرت الله.

۳۵. تسبیح بهمن (نور اقرب) در آموزه‌های زرتشت هم آمده است، نک: هاشم رضی، حکمت خسروانی، ص۶۰۲؛ گزیده‌های زات سپرم، زرتشت‌نامه، بندهش، دینکر، گات‌ها.

۳۶. الحُرَّة، مؤنثِ الحُرّ، که جمع آن حرائر و حُرّات: زن آزاده، مقابل برده، ولی اینجا باید «الحَرَّة» خوانده شود به معنای «گرم» است. مانند: حَرَّ الماء، آب را گرم کرد.

۳۷. بَرَق، یَبرُق، بَرِیقاً: آذرخش، درخشید و آشکار شد.

۳۸. در آیهٔ شریفهٔ ۱۳۹ سوره آل‌عمران آمده است «وَلَا تَهِنُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ وَأَنتُمُ ٱلۡأَعۡلَوۡنَ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ» و همچنین این آیه، در آیه ۳۵ سوره محمد نیز با اندک اختلاف در الفاظ تکرار شده است. «فَلَا تَهِنُواْ وَتَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱلسَّلۡمِ وَأَنتُمُ ٱلۡأَعۡلَوۡنَ...». «أعلون» یعنی برتر، بالا، جمع «أعلی» و اسم تفضیل است. و در ترکیب، انتم مبتدا، و «ٱلۡأَعۡلَوۡنَ» خبر آن است. و در آیه در حالت رفع است و در حالت جر می‌شود «الأعلِینَ» که در این رساله آمده است؛ «الأعلِینَ» بیش از ده‌بار در حکمة الاشراق و کتاب التّلویحات، تکرار شده است، نک: حکمة الاشراق، ص۱۴۴. «أصحاب الأصنام المتکافئة عن الأعلین، و تکثّرها بمناسبات أشعّة في الأعلین». «بل یصدر ما یصدر عن بعض الأعلین» حکمة الاشراق، ص۱۶۵، مقاله دوم. مراد از «الأعلین» هم در حکمة الاشراق و هم در این رساله، انوار قاهرهٔ طبقه طولیه است و مراد از

«انوار قاهره» انوار طبقهٔ عرضیه است، نک: شرح حکمة الاشراقِ نظام‌الدین هروی، انواریّه، ص ۴۶.

۳۹. شُبحه، به دانه‌های تسبیح می‌گویند و جمع آن «شُبحات» است که در عرفان به عظمت و جلال خداوند معنا می‌شود.

۴۰. والرُّتبة.

۴۱. المِشعَة: پراکنده، پرتوافکن. این کلمه «المِشعَة» عربی فصیح نیست، بلکه از واژگان وارداتی (مستعربه) است نباید با کلمه «مُشَعشَعَة» اشتباه شود. که کلمه فصیح عربی است به معنای شراب صاف شده است. در معلّقهٔ عمروبن کُلثوم آمده است: مُشَعشَعَةً کَأن الحُصَّ فیها/إذا ما الماءُ خالَطَها سَخینا.

۴۲. اگر این نظریه که این متن دو رسالهٔ مجزا از هم است، پذیرفته شود، رسالهٔ «التّسبیحات» در اینجا به پایان می‌رسد.

۴۳. آغاز رسالهٔ دعوات الکواکب.

۴۴. سهروردی مسائل مربوط به کواکب را به تفصیل در چند جای آثار خود از جمله در حکمة الاشراق ذیل عنوانِ «في تتمة الكلام على الثوابت و بعض الكواكب» ص۱۴۶؛ مقاله سوم ص۱۷۲-۱۸۶ «في بيان أنّ العالم قديم و أنّ حركات الأفلاک دورية تامة» بحث کرده است، و تقریباً همین الفاظ و عبارت‌ها در آنجا هم آمده است.

۴۵. زُحل پهلوی: کیوان؛ بابِلی: کیمانو.

۴۶. «و أُقدّس عبدَالله طائع، «کیوان» این عبارت در مناجات‌های دیگر هم تکرار شده است با این فرق به جای «کیوان»، قمر، مشتری و غیره آمده است. در نسخهٔ آرام‌نامه یک مورد «طالع» آمده است، گویا اشتباه از حروف‌نگار باشد. بقیّه موارد «طایع» آمده است. وجه درست «طائع» است، یعنی مطیع و پیرو، فرمانبر. گرچه «طالع» هم

بی‌وجه نیست، چون می‌تواند «طلوع»کننده هم باشد. ولی به قرینهٔ «عبد»، «طائع» یعنی عبد فرمانبر، باید درست باشد. البته از نظر رسم‌الخط «طائع» درست است، نک: المنجد، ماده طَوَّعَ.

۴۷. غائر، عُمق، گودی، فرورفته. اینجا یعنی تیزفکر، عمیق الفکر، متفکر؛ در نسخه آرام‌نامه و رضی: «غایر الفکر» آمده که نباید درست باشد، چون «غایر» از ماده «غیّر» یعنی متفاوت بودن که با معنای عبارت سازگار نیست. ولی «غائر» از ماده «غور» است «واو» تبدیل به «همزه» شده که به معنای غورکردن است. در زبان عربی آمده «سَبَرَغَورَه» به کنه شیء پی برد. یا «بعیدُ الغُور» دست‌نایافتنی. در مواردی هم بر اساس قاعدهٔ صرفی هرگاه همزه بعد از الف زاید قرار گیرد به «یا» تبدیل می‌شود در این‌گونه موارد باید از جمله معنا فهمیده شود.

۴۸. در نسخهٔ چاپی رضی: «النّیر و نفسه... المقدس الکریم» ساقط شده است، نک: آیین میترا، ص۴۲۴.

۴۹. با مناجاتی که شمس‌الدین آملی در نفائسُ الفنون در تسخیر زُحل آورده است مقایسه شود: «أیها السیّد العظیم الأجل القاهر الجبّار، القادر العظیم الشّأن العالی المکان الکبیر، الرفیع ذوالعقل الصّافي والفهم الوافی الشّامخ کبیر الخطر العظیم الغضب، قویُّ الجسد ذوالفضل الکامل متمم الوعید، ویل لمن الحیته و تعساً لمن أبغضته أسئلک بحق خالقک المدبّر لکل شيء و منشی العِلویّات والسِفلیات و مالکها، أن یفعل کذا و کذا، نک: نفائس الفنون، ج۳، ص۲۰۹.

۵۰. المشتری: برجیس و پهلوی: هرمزد؛ اسم کهن ایرانی: اهورامزدا.

۵۱. «رَوَاء = رَوأ» یعنی گوارا؛ و «رُواء، الرُوأ» زیبایی، خوش‌سیما، که در این عبارت همین معنا مراد شیخ است.

۵۲. زاهر: درخشان، نورانی، تابان، تابناک.

۵۳. الحَرّة: گرم.

۵۴. مقایسه شود با مناجاتی که آملی در تسخیر مشتری آورده است «أيها السیّد الطاهر النقی الممجد القادر الکبیر، لعطف الصادق البرّ الشریف العطاء، و رئیس العلماء والأولیاء، النّاسک البعید من الحزن والحقد الکریم الأمین السخی العلیم، السیّد الأوّل، القاهر الماهر، حُسن الصنعة بسیط العلم، جمیل العقل، صفی الفهم أعظم السعود مستقیم الرای، مفید الحکم والطهارة و اصل النسک بحق جلال مکانک و رفعة موطنک، و اشراق نورک و عزّ وجهک، و طهارة طینتک ان تعطینی مطلوبی و تسمع دعوتی و تحصل غرضی، یا سیّد الکواب و سعد السیارات، و قاضی الحاجات أسئلک بالاله الواجب لذاته الّذي لا یصل النُّطق إلی شرح جلاله و لا یدرکه الحواس والأفکار أسئلک بمن العقل قاصر عن ادراکه اسئلک بمن تعالی عن الاسم والرسم الدائم احتجابه عن کلّ عقل و وهم، اسئلک بالمنزه عن مشابهة کل جوهر و قوّة أسئلک بحقّ الّذی اشارت العقول والاذهان إلیه بالقدرة والعزة والعُلوّ والفردانیة، إن توصلني إلی ما سئلتک یا حسن المنظر یا بهی الوجه یا نور الفلک یا صاحب النّوامیس، أجب دعوتی و خضوعی لک، نک: نفائس الفنون، ج ۳، ص ۲۰۸.

۵۵. المرّیخ: بهرام و پهلوی: وَرَهرَان؛ کهن ایرانی: ورثراغنا.

۵۶. البَصیص: درخشش، تابش، پرتو، جلوه.

۵۷. رب المرّیخ = در فارسی، بهرام.

۵۸. البأس: شجاعت، دلیری، نیرومند.

۵۹. تلمیح از آیهٔ ششم سوره هُمزه: «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ».

۶۰. السّلطَة: حکومت، مُلک، سلطنت، اقتدار، قدرت. این واژه در لغت

به فتح و ضمّ «سین» آمده است، ولی به نظر می‌رسد کلمه «السّلطة» از «السّلاطه» مناسب‌تر باشد، نک: المنجد، ماده سَلَط، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، همان ماده. این واژه «السّلاطة» در دعای «هورخش کبیر» هم آمده است «السّلاطة» در اینجا به معنای حرفه آمده است، یعنی سلطنت، شغل اوست. «واعلم أنّ من مقتضیات الفِعالة مکسورة الفا في الأغلب، الدلالة علی الحِرف والصّنایع، کالصِیاغة والحیاکة والتّجارة والکتابة والإمارة؛ و امثال ذلک. همهٔ این موارد دلالت به «شغل» می‌کند.

۶۱. مقایسه شود با دعایی شمس‌الدین آملی در تسخیر مرّیخ: «یا نار الحمیة وقده الرّویة و مزیل الملوک عن کراسیها و مدبّر الجبارین، و مَبیح دِماء المتسلطین، والأصل في القیل والقال، والمراء والجِدال و أراقه الدّماء، و إلقاء الشّر في الدّهما، و بابها الشّجاع القوی الصُّلب الشّدید الغضب المتغلب الجابر الغالب القاهر الهادم الکاسر ذوالسّیف اللامع، والحدید القاطع صاحب السّطوة والقَهر غالب الجیوش هادم العروش کثیر البأس والشّدة عظیم القوّة والعظمة أسئلک بحق مَن وهب لک قواک و صفائک إن تعطینی کذا و کذا، نک: نفائس الفنون، ج۳، ص۲۰۷.

۶۲. آفتاب، خورشید؛ کهن ایرانی: میترا و پهلوی: مهر.

۶۳. غسق، غاسق: تاریکی، ظلمت، «هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا» (یونس، ۵). مراد از «ضیاء» نور ذاتی و از «نور» نور عرضی است، با توجه به همین تعریف نور آفتاب ذاتی و نور ماه برگرفته از آفتاب است که در اصطلاح عرضی می‌گویند.

۶۴. کسو، یکسو، کسواً، کسا، یعنی جامه، لباس، اینجا یعنی: جامه زیبا و بَها بر تن او کرد. النَّضرَة، زیبا.

۶۵. دعای صباح که به مفتاح الفلاح و مصباح النّجاح، معروف است منسوب به حضرت امیرمؤمنان، علی علیه‌السلام، است که آن حضرت در این دعا ضمن تمجید خورشید آن را عظیم شمرده است که فرازی از این دعا، با دعای شیخ از نظر معنا و محتوا همسان است. به بخشی از دعای صباح و شرح آن از ملاهادی سبزواری توجه شود و سپس مقایسه گردد. در بخشی از دعای صباح آمده است «وشَعشَعَ ضیاءَ الشمس بنور تأجُّجِهِ... و جَعلتَ الشمسَ والقمرَ للبریّةِ سِراجاً وهاجاً...» ملاهادی سبزواری در شرح این بخش از دعا می‌نویسد: «إنّه، علیه‌السلام، بعد ذِکر الفلک، أفردَ ذِکر الشّمس لمزید العنایة به، فإنّه النّیّر الأعظم و قلب العالَم، سیّد الکواکب، آیة نورالله القاهر لقهره أنوار الکواکب الموجودة عند طلوعه، و هو فاعل النّهار و جاعل الصّباح...» این بخش از شرح با بخش أعظم دعای شیخ اشراق همسان است.

۶۶. و أثنیٰ علی: ستایش کردن، ثنا گفتن کسی را، نک: فرهنگ معاصر عربی ـ فارسی، ماده ثنی، ص ۷۱.

۶۷. گویا «هورخش صغیر» همین دعاست. مقایسه شود با دعایی که در نفائس الفنون ذیل آفتاب عالم‌تاب آمده است: أیّها السلطان المستعلی والملک المستولی، السیّد القادر، والسند القاهر الّذي خضعت لاشراقه اعناق الوجود، و استقر لتحیته صباح الجود المتفرد باقصی العزّة والعلاء، و قصاری الرفعة والسناء المستمد من العالَم العِلوی، والصُّقع العقلی من امداد الفیض اکملها و من اسبابِ القوّة والجلالة أجلها، و أجملها الّذي ارتدی برداء الضیاء في السرمد، و تقمص بقمیص النّور في الأبد، فسری في کل مظلم ضوئه، فاصبح مشرقاً، و انبسط علی کل کثیف شعاع نوره، فامسی مؤتلقا قد تحلی من الاشکال

بافضلها و تجلّی من الألوان باجملها و احتوی من الخصال الکریمة علی احمدها، و استولی من الأفعال العظیمة علی أمجدها قائد الذراری و مدبّرها و کفیلها و مصرفها و مسعدها و منحسها و مقویها و محرفها، أنت الملک و هم الخدم، و أنت الأصل و هم الأعوان، إذا تطلعت انوارک و سطعت ارواحک انخنسوا و استتروا خالعین وجلین خاضعین خاشعین لعلو رتبتک و سُمّو درجتک، و إذا تسترت ارواحک من جنابک المقدس إلی عالَم الکون والفساد لعلّت العناصر عن احوالها و عزّت الارکان علائها یا باعث الریاح اللواقح من اماکنها و منزل الامطار السوایح من مواطنها، و مظهر الرعود لنصبک ما مع الهواء بمقارعها، و موقد البوارق لیخطف أبصار الناظرین بقوارعها أنت الّذي یرتقع المتمسک بحبلک مِن حضیض الذّل والشقاء إلی أُوج العزّة والعلا و یرتقی المعتصم بذلک من مفح المهانة والاستکانة إلی قلة العظمة والکبریاء حتی ینقاد له النفوس المستولیة علی معشر البشر و یذعن له الجبابرة من الأسود والأحمر المقدس عن معارضه الاضداد و مشاکلة الانداد والمنزه عن التغییرات والتأثیرات السفلیة المتعالی عن أن یسر صفحة وجوده العدد الزمانی لا أحصی ثناءٍ علی حضرتک المطهرة و مواقفک المکرمة و کیف لا أعجز و قد حارت العقول في اکتناه عظمتک و حارت الامارات في ادراک رحمتک و قصرت اجنحة الأوهام عن أن یحوم حول حمی کبریائک السالک بحقّ عزّک و علائک، و رفعتک و بهائک و عزّ شرفک و نهایة کرمک، و یاإلاله الأعظم الّذي خصک بهذه المحاسن و جلاک بهذه المکارم أن تقضي سؤلی و یفیض علی مأمولی من الاستیلاء علی خزائن العلوم و کنوز الحکمة والاستیلاء علی جنس الأنس و معشر البشر إنّک أهل الکرم والجود، والعبد المخلص لواجب الوجود.

۶۸. الزُّهره: کهن ایرانی: آناهیتا؛ و پهلوی: آناهیت، و فارسی متداول: ناهید.

۶۹. الجمیل الصَّبیح: زیباروی، خوش‌سیما.

۷۰. المضییء: نورانی.

۷۱. یک کلمه ناخوانا.

۷۲. شمس‌الدین آملی در ذیل عنوانِ «تسخیر زهره» دعایی را که نقل کرده بیشتر به عشق و عاشقی می‌ماند تا دعا و مناجات، شگفت اینجاست که معنا و مفاهیم این دعا، با دعاهایی که در ذیل زحل، مشتری، آفتاب و غیره نقل کرده متفاوت است و دعای زهره کاملا با عشق زمینی تطبیق می‌کند و هیچ شباهتی به دعای شیخ اشراق که در ذیل فلک زهره نقل کرده ندارد. «أیتها السیّدةِ العالیة الکریمة السّهیة المتبسمة الضّاحکة الحُلوة العاشقة الجملیة النبیلة المتحلیة بأحسن الصّفات الرقیقة المحل الأنیقة اللّون الحسنة الصّحبة والمجامعة ذات المحبة، والصّباحة والمسرّة الموصوفة بزجاجة العقل المذکورة بفرط الملاحة، ذات الأحوال اللّطیفة والألحان اللّذیذة الموسقیة المطربة المتردیة برداء الجمال والبهجة صاحبة الرأی المنیر والفهم؛ أسئلک بالنّور الّذي لا یزول والکمال الّذي لا یحول والعِزُّ الّذي لیس فوقه عزٌّ و بالإسم المبجل الممجدانِ تعطینی مطلوبی»، نک: نفائس الفنون، ج ۳، ص ۲۰۴.

۷۳. عُطارِد: پهلوی: تیر؛ و کهن ایرانی: تیرا.

۷۴. بر خلاف دعای زهره که آملی در نفائس الفنون نقل کرده، دعایی که در این کتاب، عطارِد مورد خطاب قرار گرفته با نیایش عطارِدی که در رساله سهروردی آمده در اغلب موارد، حتی از نظر لفظ و معنا، با هم مطابقت دارد. دعای نفائس الفنون: «أیّها السیّد الفاضل السّدید النّاطق

الفهم المناظر، العالِم بخفیّات الأمور، المطّلع علی سرائر الحکم الغامضة من کُلٍّ فن الکاتب الحاسب، العالِم بأخبار السّماء والأرض و صاحب الجَدل والمناظرات والنّطق والفَهم و صاحب الفکرة والبدیهة والدهاء الصّبور الصادق اللّطیف بلطفک الخفیف، فلم تظهر للعین و استترت، فلم یعرف بالطبع أنت مع السُّعود سعد و مع النُّحوس نحس و مع الذّکر، ذکر و مع الأنثی أنثی و مع النّهاری، نهاری و مع اللیلی، لیلی، لرقة فکرک و زجاجیة فضلک مازجتهم و شاکلتهم بأشکالهم، إن أسئلک بحق معطیک، هذه والموهب محلیک بهذه المناقب، تفیض علی قوّة من قواک و تعطینی کذا و کذا، نک: نفائس الفنون في عرائس العیون، ج۳، ص۲۰۲. همانند این نیایش در صحیفه سجادیه و بخش‌هایی از دعاها آمده است.

۷۵. قمر: ماه، این واژه از جمله واژه‌هایی است که از زبان کهن ایرانی و پهلوی تاکنون دست نخورده مانده است. در همه دوران به «قمر» در زبان فارسی «ماه» گفته می‌شده است و در اَوستا با نام «ما و نگه» از این موجود نورانی یاد شده است.

۷۶. «وَجَعَلَ ٱلۡقَمَرَ فِيهِنَّ نُورٗا وَجَعَلَ ٱلشَّمۡسَ سِرَاجٗا» (نوح، ۱۶)؛ و کان مِن دعاء الإمام زین‌العابدین، علیه‌السلام، إذا نَظَر إلی الهلال قال: «أیّها الخَلق (خلق به معنای مخلوق) المطیعُ، الدّائبُ السّریع، المتردّد في منازل التقدیر، المتصرفُ في فلک التّدبیر، آمنتُ بمَن نَوَّر بک الظُّلم و أوضح بک البُهم و جعلکَ آیةً مِن آیاتِ مُلکِهِ ...وأن یجعلکَ هِلالَ بَرَکةٍ، هِلال أمنٍ من الآفات...، نک: صحیفة سجادیه، دعای ۴۳، ص۱۸۳.

۷۷. در نفائس الفنون، ج۳، ص ۲۰۰، دعای بالابلندی برای قمر ذکر شده که ماه را واسطهٔ ضیای اکبر در افاضهٔ خیرات و خلیفهٔ السِّر الأعظم

دانسته که در دعای سهروردی نیز چنین معنایی آمده است. هر دو متن با دعای ۴۳ صحیفهٔ سجادیه همخوانی دارد. اما دعایی که در نفائس در تسخیر قمر آمده است: أیها الملک الکریم والسیّد الرحیم مرسل الرحمة و منزل النّعمة، فاتح السعادات و محصل المرادات ناظم مصالح البلاد و معطی مناجح العباد، المتحرّک بالحرکة الابدیة التی هی اسرع حرکات الکواکب لأجل استحفاظ الأجناس و استبقاء لأنواع المفیض علی کل انواع الاصطناع، جامع انوار الکواکب و ناقلها، والمعطی الاتّصالات العِلویة و قابلها المتفرد بتقسیم فلکة منازل، قد جعل حلوله فی کلّ واحد منها مبدأ النوازل یناظر کلّ ثابت و سیّار، و منتقل من اطوار إلی اطوار یمازج الکواکب بطبایعها و یشارکها فی صنایعها و یتبدد من طبع إلی طبع رعایة للسافلات و عنایة بالکائنات من المستهل إلی التربیع الأوّل طبیعتک الماء، و منه إلی التربیع الثّانی طبیعتک الهواء، و منه إلی التربیع الثّالث طبیعتک النّار، و منه إلی المحاق طبیعتک الأرض منزل الامطار، و مکوّن الفضة فی معادن الأحجار مفتّق الأنهار، و مرضع النبات والحیوان من یدی الاحسان المؤید من عند العلیم القدیر اللطیف الخبیر، جلّت عظمته و علت کلمته، تنقش المواد العنصریّة بالنّقوش الروحانیّة، و تصوّر النطف الانسانیّة بالصورة النّورانیّة، واهب الإنسان ابهی الأشکال، و احمد الخصال مانح العلم والسخاء واللطافة، أنی مقرّ بکمالک و مقصر علی ملاحظة جمالک، و کیف لا و أنت خلیفة النیّر الأعظم، و واسطة الضیاء الأکبر فی افاضة الخیرات علی العالمین، والمبدأ الأقرب فی عالم الکون والفساد، و اسئلک یا واهب الکل، و مانح العقل، و بالذی دورک، و نورک فی الأفلاک بسرّک أن تسعدنی بعطایاک الجزیلة و منایحک الجمیلة، فأنت المخصوص بالرأفة والمتعین لدفع الآفة

۷۸. آرام‌نامه و رضی: البنات، خطای چاپی است.

۷۹. رسالهٔ منطق المشرقین، ابن‌سینا نیز با همین دعا «تمّ و لواهب العقل حمدٌ بلا نهایة» پایان یافته است، نک: همان رساله، ص۸۳. در شب دوشنبه یازدهم آبان سال ۱۳۸۸ تصحیح و تحقیق این رساله به پایان رسید (محمّد ملکی).

۳

الدعوة الشّمسيّة

پیشگفتار

رسالهٔ الدعـوة الشمسیة یا هـورخش کبیر، از جمله رساله‌های کم‌حجم سهروردی است که محققان در انتساب آن به وی تردید روا نداشته‌اند. این رساله، که در واقع نیایش آفتاب و عظمت ایـن مـوجود نورانی است، در آثار سهروردی جایگاه ویژهٔ خود را دارد. این طرز تفکرِ شیخ اشراق، برگرفته از فلسفهٔ زردشت حکیم و فیلسوفان اشراقی ایران باستان است.[1]

نور با همهٔ مظاهرش نمودی مقدس دارد و یادآور قداست نورالانوار است. اینکه شیخ اشراق تا بدین حد از خرّه کیانی و نور خورشید سخن می‌گوید به این اعتبار است. وی خـورشید (هـورخش) را نـمونه و مَثَل اعـلای الاهـی در جـهان مـادی دانسـته و تـصریح دارد، هـمان‌گونه کـه واجب‌الوجود، نورالانوار و مفیض نور تمامی هستی است، خورشید نیز در جهان نقش نمایندگی او را یافته و نورالانوار دنیای ما وجههٔ علیای الاهی است. نفس ما نیز در خود پرتوی از انوار او را دارد و در همه چیز نشانه‌ای از نـور او مـوجود است. سـهروردی ضـمن نـیایشی در نـعت خـورشید این‌گونه بـا خـورشید سـخن مـی‌گوید و از آن طلب فیض،

نوربخشی و استمداد می‌کند. با نگاهی عمیق به متن دعا عظمت این موجود نورانی در نگاه سهروردی آشکار می‌شود.[۲]

همانند این نیایش‌نامه در آثار دیگر حکمای اشراقی مسلک نیز آمده که یکی از آنها رساله‌ای است به نامِ تسخیر آفتاب عالم‌تاب، از علامه شمس‌الدین آملی که متن آن در پانوشت همین رساله آمده است تا محققان به آسانی به مقایسهٔ این دو رساله بپردازند.[۳] دیگری رساله‌ای است که در رسائل اخوان الصفاء[۴] آمده است، که با این جمله: «واعلم، أيّها الأخ أنّه ينحط من دائرة الشّمس إلى العالم الأرض...» شروع می‌شود و با این جمله: «... و كل في مقام كريم و محل عظيم يسبحون بحمد ربهم» پایان می‌پذیرد.

این رساله براساس نسخهٔ مجلس و نسخهٔ دیگری که متعلق به کتابخانهٔ مرحوم استاد سید محمد مشکاة است و نسخهٔ تعلیقات ملاصدرا که در حاشیهٔ شرح حکمة الاشراق قطب‌الدین شیرازی آمده (چاپ سنگی)،[۵] و نیز چندین نسخهٔ چاپی تصحیح و مقابله شده است.

در این تصحیح، نسخهٔ استاد سید محمد مشکاة که استاد دکتر محمد قزوینی آن را تصحیح کرده به عنوان نسخهٔ اصل و بقیهٔ نسخه‌ها با آن مقابله و اختلاف نسخ نیز در پانوشت آمده است. نکتهٔ دیگر اینکه کلمات مشکل در پانوشت توضیح داده شده و از همه مهم‌تر بخش‌هایی از این رساله که در منابع دینی از جمله در صحیفهٔ سجادیّه، نهج‌البلاغه و دعای صباح آمده، استخراج شده و در پانوشت نشانی داده شده است.

این رساله (دعا) را شماری از محققان نیز تحقیق و در ضمنِ بعضی از آثار خود به چاپ رسانده‌اند، که دقیق‌ترین آنها متعلق به استاد ادب مرحوم زنده‌یاد استاد دکتر محمد قزوینی است که نگارنده در این تصحیح بیشتر توضیحات آن استاد ادب را در پانوشت آورده و در پایان حاشیه با گذاردن حرف (ق) به این موارد توجه داده است.[۶]

نام رساله: در بسیاری از منابع کهن از این رساله با عنوانِ الدعوة الشّمسیّة نام برده شده است، و در پاره‌ای از نسخه‌های چاپی نیز با عنوانِ «هورَخش کبیر» نامبردار شده است. ملاصدرا از این رساله با عنوان دعوة الشمس یاد کرده است. به نظر می‌رسد هر دو گروه و جناب ملاصدرا با توجه به مفاد و معنای مطالب رساله، این اسامی را برای این رساله برگزیده‌اند، چون در واقع این رساله دعای آفتاب است. از طرفی در متن دعا کلمهٔ «هورَخش» آمده است. این سنت در بین نساخ و علما معمول و مرسوم بوده است که هرگاه رساله‌ای فاقد نام و نشان بوده و یا مصنّف خود نامی بر آن برنگزیده باشد، با توجه به معنا و مفهوم آن، نامی متناسب بر آن برمی‌گزیده‌اند. این رساله نیز شامل این سنت شده است و هر دو نامی که برای آن انتخاب شده، متناسب با متن و مطالب این رساله (دعا) است. اما شمس‌الدین شهرزوری اولین کسی است که آثار سهروردی را سیاهه کرده و از این رساله با عنوان الدعوة الشّمسیّة، نام برده است.[۷] قُدمای قوم هم از این رساله به همین نام یاد کرده‌اند. نگارنده احتمال می‌دهد عنوانِ هورَخش کبیر را زنده‌یاد دکتر محمد معین با توجه به علاقه و ایران‌دوستی‌اش، و یا زنده‌یاد دکتر محمد قزوینی با توجه به متن این رساله برگزیده‌اند که گزینش بجا و درستی است. ولی احتمال اول به صواب نزدیک‌تر است، چون مرحوم معین علاقهٔ خاصی به زرتشت حکیم و اَوستا دارد، و این علاقه هم ناشی از علاقهٔ او به ایران و احیای آثار ایران باستان است، و از طرفی جناب سهروردی نیز همانندِ زرتشت حکیم، که از خورشید با عنوانِ «هورخش» یاد کرده، در این رساله و دیگر آثار خود، ضمن ستایش خورشید، با همان نام اوستایی-پهلوی (هورَخش یا هوَرِخْشْ) از آن یاد کرده است. همچنین چون در اوستا برای خورشید دو نیایش بسیار غرّا و فصیح آمده و نام آن نیایش‌ها

«هورخش کبیر و صغیر» است، گویا زنده‌یاد معین نیز از اَوستا متأثر شده و این نام را برای این رساله برگزیده است[۸] که البته همان‌گونه که ذکر شد، نام نامناسبی نیست.

الدّعوة الشّمسيّة[۹]

أهلاً بالحيّ النّاطق[۱۰] الأنوار، والشّخص الأظهر، والكواكب الأزهر، سلام الله تعالى عليك و تحيّاته و بركاته.[۱۱]

أيّها النيّر الأعظم،[۱۲] والسّيار الأشرف، الطائع[۱۳] لمُبدِعه، المتحرّک في عشق جلال بارئه[۱۴] «بحركة فلكة، المتبرىء عن قبول الخرق والكون والفساد والحركة المستقيمة»[۱۵] أنت «هورَخْش»[۱۶] الشّديد الغالب،[۱۷] قاهر الغسق،[۱۸] رئيس العالَم،[۱۹] ملک الملائكة، سَيد الأشخاص العِلويّة، فاعل النّهار بأمر الله،[۲۰] مالک رقاب الأنوار المتجسّدين[۲۱] بحول الله،[۲۲] المطاع، الجِرم المنير الباهی[۲۳] الزاهر، العالِم الحكيم الفاضل، أكبر أولاد القدّيس[۲۴] من الأضواء المتحجمين، خليفة نور النّور[۲۵] في عالَم الأجرام، نورک من نور ينتهی إلی نوره، و قهرک من قهرينتهی[۲۶] إلی قهره. أنت مَثَلٌ لكبريائه، و أنموذج من انموذجات، بهائه، و حجتُه علی عباده. «مَن أعطيته[۲۷] مِن نورک في الأجسام أضاء، و مَن أسعدته بقوّة الله سَعِد.[۲۸] تعطی الكواكبَ نورَک، و لا تأخذ منها، و تكسوها البهاءَ والإشراق».[۲۹] سُبحان مَن ضوّءک[۳۰] و نوّرک، و مِن[۳۱] شرقِ جلاله سيّرک[۳۲] و في الفلک الرّابع دوّرک،[۳۳] و في وسط نظام الكُلّ قرّرک.[۳۴]

أسئلک أيّها الأب القدّيس،[۳۵] صاحب السّلاطَةَ[۳۶] والهيبة، كامل القوی، علة تعاقب الجديدَين و تتابع الفصول، أن تسأل باسط[۳۷] ضوء نفسک النّاطقه الشّارقة أباک[۳۸] و علتک[۳۹] و معشوقک و مبدأ حركتک الّذي أنت[۴۰] ظلّه و طلسمه و جميعَ الأنوار القاهرة، والعقول المجردة ليسئلوا

السؤال اللائق بعالم السرمد البرىء عن[41] التغير والتجدد أباهم[42] و علّتهم و معشوقهم،[43] النّورَ الأقرب، المبدع الأشرف،[44] عقل الكلّ، المعلول الأعظم الأوّل، ليسأل هو هكذا إلهة[45] و إله الآلهة،[46] منتهى العِلل، أوّل الأوائل، ناظم العوالم، مبدع الكلّ، القيّوم، نورَ النّور، إله كلّ عقل و نفس و جسم أثيرى و عنصرى و بسيط و مركب، على النّظام الأتمّ الأكمل، الله الوحيد، واجب الوجود من سلطانه؛ (ثمّ يسئل حاجته مثل أن يقول)[47] أن يُنوِّر نفسى باللّوامع القدسيّة والعلوم الإلهية والفضائل العلوية و يجعلنى من المشتاقين إليه و يعصمني عن الآفات النفسيّة والبدنيّة و أن يكرّمنى في الدّنيا والآخرة.[48]

السؤال اللائق بعالَم السرمد البرىء عن[٤١] التغير والتجدد أباهم[٤٢] و علّتهم و معشوقهم،[٤٣] النّورَ الأقرب، المبدع الأشرف،[٤٤] عقل الكلّ، المعلول الأعظم الأوّل، ليسأل هو هكذا إلهة[٤٥] و إله الآلهة،[٤٦] منتهى العِلل، أوّل الأوائل، ناظم العوالم، مبدع الكلّ، القيّوم، نورَ النّور، إله كلّ عقل و نفس و جسم أثيرى و عنصرى و بسيط و مركب، على النّظام الأتمّ الأكمل، الله الوحيد، واجب الوجود من سلطانه؛ (ثمَّ يسئل حاجته مثل أن يقول)[٤٧] أن يُنوِّر نفسى باللّوامع القدسيّة والعلوم الإلهية والفضائل العلوية و يجعلنى من المشتاقين إليه و يعصمني عن الآفات النفسيّة والبدنيّة و أن يكرّمنى في الدّنيا والآخرة.[٤٨]

پی‌نوشت‌ها

۱. دربارهٔ دین و فلسفه زرتشت، نک: مری بویس، الن ویلیامز، جستاری در فلسفهٔ زرتشتی، ترجمهٔ سعید زارع و دیگران، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۸۸؛ و هنریک ساموئل تیبرک، دین‌های ایران باستان، ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی، ص۲۴۵-۳۴۶.

۲. نک: میثاق امیر فجر، فلسفهٔ مشاء و اشراق، ص ۱۲۶.

۳. تنها سهروردی و یا شمس‌الدین آملی و یا اِخوان صفا نیست که چنین نیایش‌نامه‌هایی را در آثار خود آورده‌اند. علاوه بر متون دینی که در پانوشت متن به آنها اشاره شده است، این سنتی است که بنیاد آن را حکیم الاهی زرتشت آذربایجانی در اوستا گذاشته و در واقع نیاکان ما بر این سنت بوده‌اند، که بایستی پاس داشته شود. به تبع آن برخی از فیلسوفان اسلامی نیز چنین نیایش‌نامه‌هایی را در آثار خود آورده‌اند. مجریطی از نمازِ ستارهٔ مشتری از کتاب العلم الالهی فخر رازی یاد می‌کند، و از طرفی سرود نیایشِ ستارهٔ مشتری را به فارابی نسبت می‌دهد؛ ابن‌سینا نیز نیایشی در ستایش خورشید دارد، نک: المطالبُ العالیة مِن العلم الالهی، ج۴، ص ۳۳۰ به بعد، و ج۸، ص۱۶۷-۱۷۶؛ حکمت خسروانی، ص۴۰۹؛ آیین میترا، ج۱، ص۴۱۷.

۴. جلد چهارم، چاپ مصر، ص ۲۶۰.

۵. ملاصدرا تعلیقاتی بر حکمة الاشراق دارد که در حاشیه شرح حکمة الاشراق قطب‌الدین و چند جای دیگر چاپ شده است. تصویری از این تعلیقات که متعلق به استاد سید محمد مشکاة بوده در کتابخانهٔ نگارنده موجود است. ملاصدرا در این تعلیقات به مناسبتی در فصل مربوط به کواکب می‌نویسد: مصنّف (سهروردی) رساله‌ای به نام دعوات الکواکب دارد که در طول هفته آن را می‌خوانده است و در ادامهٔ همین مطلب

به عنوان نمونه از این رساله با عنوانِ دعوة الشمسیة یاد می‌کند و سپس متن آن را که همین رساله باشد می‌آورد، گرچه مختصر اختلافی با دیگر نسخ دارد. البته احتمال دارد نُساخ همین مقدار از کل رساله را در حاشیه شرح قطب‌الدین آورده باشند. آنچه در پانوشت به عنوان رساله ملاصدرا آمده، مراد همین رساله است که در قالب تعلیقه در حاشیه شرح قطب‌الدین شیرازی بر حکمة الاشراق آمده است، نک: شرح حکمة الاشراق، چاپ سنگی، ص۳۵۷.

۶. تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، این رساله را زنده‌یاد دکتر محمد معین از روی نسخهٔ خطی متعلق به استاد سید محمد مشکاة استنساخ کرده و سپس استاد دکتر محمد قزوینی آن را تصحیح نموده و در مجموعه مقالات مرحوم معین، ج۱، ص۴۱۰، به چاپ رسیده است. البته اولین‌بار این رساله با همین مشخصات در مجله یغما سال اول، شماره دوم، ص۸۲ چاپ شده است. آقای نجفقلی حبیبی نیز این رساله را تصحیح و در مقدمهٔ جلد چهارم، ص۱۰، از مجموعه مصنّفات به چاپ رسانده است. و همچنین این دعا در کتاب منتخبی از مقالات فارسی درباره شیخ اشراق، ص۱۴۷-۱۵۲ از مجلهٔ یغما نقل شده است. در کتاب آیین مهر، ج۱، ص۴۱۵ و کتابِ سهروردی مدیحه‌سرای نور، ص۳۱۴، نیز این رساله آمده است. البته ناگفته نماند منابع همهٔ اینها آرام‌نامه یا مجموعه مقالات معین است. نگارنده نسخه‌های مورد اعتماد خود را که همان نسخه‌های سید محمد مشکاة و ملاصدرا باشد، علاوه بر دو نسخهٔ خطی یاد شده با این نسخ چاپی نیز مقابله کرده است. یاد استادان بزرگ: سید محمد مشکاة، محمد قزوینی، محمدتقی دانش‌پژوه و محمد معین را گرامی می‌دارم و عاقبت خیر برای همگان آرزومندم. رمزهای به‌کار برده شده: مجلس = نسخهٔ مجلس شورای اسلامی؛

ملاصدرا = نسخه سنگی چاپ شده در حاشیه شرح حکمة الاشراق قطب‌الدین شیرازی، مشکاة = نسخهٔ کتابخانه مشکاة؛ حبیبی = نسخهٔ چاپ شده در مجموعه مصنّفات، ج ۴. قزوینی = نسخه بدل‌های نسخهٔ مرحوم قزوینی؛ رضی = آیین مهر.

۷. شهرزوری، تاریخ الحکماء، ص ۴۷۰، چاپ پاریس.

۸. سهروردی یک نیایش مختصر دیگری نیز دربارهٔ آفتاب دارد که در بخشی از رسالة التسبیحات و دعوات الکواکب، آمده است، و آن را نسبت به این رساله هورخش صغیر می‌گویند. البته این دو ترکیب «هورخش کبیر و صغیر» از یک جهت چندان مناسب نیست، چون «هورخش» یک کلمهٔ پهلوی است که با یک کلمهٔ عربی (کبیر، صغیر) ترکیب شده است.

۹. آغاز این رساله در بعضی از نسخه‌های چاپی با این عنوان «هورخش کبیر للسهروردي قدس الله روحه» شروع می‌شود. طبیعی است که این عنوان را دیگران اضافه کرده‌اند، و در منابع کهن الدعوة الشّمسیة آمده است، و این عنوان دقیق‌تر است، یعنی «دعای خورشیدی» یا «نیایش خورشیدی».

۱۰. زندهٔ گویا، ترجمهٔ «کیومرث» = حَیّ مَیِّت.

۱۱. مشکاة: سلام الله تعالی علیک و تحیاته و برکاته؛ ملاصدرا: السّلام علیک و تحیات الله و برکاته.

۱۲. امیرمؤمنان حضرت علی، علیه‌السلام، هم در نهج‌البلاغه و هم در دعای صباح، خورشید را به عنوان یک موجود نورانی مقدس و در چندین جای نهج‌البلاغه ذکری از این موجود به میان آورده است. از جمله در خطبهٔ ۱۸۵ می‌فرماید: «و جعل شمسها آیةً مُبصِرةً لنهارها و قمرها آیةً ممحوّةً...» آفتاب را آیتی کرد روشنی کننده که به روز در آید و

ماه را آیتی که تاریکی شب را نور آن بزداید؛ و همچنین آن حضرت در بخشی از دعای صباح می‌فرماید: «و شَعشَعَ ضیاءَ الشَّمس بنورِ تأجُّجِه... و جَعَلَ الشَّمسَ والقمرَ للبریّة سِراجاً و هاجاً...». ملاهادی سبزواری در شرح این بخش از دعا می‌نویسد: «إنّه علیه‌السلام، بعد ذِکر الفلک أفرَدَ الشَّمس لمزید العنایة به، فإنّه النَّیّر الأعظم و قلب العالَم، سیّد الکواکب، آیة نور الله القاهر لقهره أنوار الکواکب الموجودة عند طلوعه، و هو فاعل النَّهار و جاعل الصَّباح...». این بخش از دعا با بخش اعظم دعای شیخ اشراق همسان است؛ و همچنین حضرت سید ساجدین نیز در صحیفهٔ خود دعایی با همین قالب دارد، فرقی که هست مخاطب آن حضرت «ماه» و مخاطب شیخ اشراق «آفتاب» است. طبعاً هر یک صفات ماه و خورشید را در قالب دعا آورده‌اند. بخشی از دعای حضرت سجاد برای مقایسه دو متن ذکر می‌شود، هنگامی که آن حضرت شب‌ها به ماه می‌نگریست این دعا را می‌خواند: «أیّها الخلق (خلق به معنای مخلوق) المطیع الدائب السّریع المتردّد فی منازل التقدیر المتصرّف فی فلک التدبیر آمنتُ بمَن نوّر بکَ الظُّلَم و أوضح بکَ البُهَم و جعلکَ آیةً من آیات مُلکه» الخ. صحیفه سجادیه، دعای ۴۳، ص ۱۸۳.

۱۳. حبیبی: الطالب؛ رضی و ملاصدرا: الطالع؛ آرمینه: طالع، طالع نمی‌تواند درست باشد. چون لام به معنای «این» نداریم. اگر لام را به معنای «الی» بگیریم معنا غلط می‌شود، مگر اینکه «لام» زاید فرض شود و در آن صورت بر سر مفعول می‌آید که می‌شود و طالعی که [illegible] خود را می‌[illegible] و این را هم مشکل بتوان درست کرد [illegible] که در [illegible] به نظر می‌رسد [illegible] «طالع» است، یعنی [illegible] که پدید [illegible] و مطلع [illegible] خود است.

ملاصدرا = نسخه سنگی چاپ شده در حاشیه شرح حکمة الاشراق قطب‌الدین شیرازی، مشکاة = نسخهٔ کتابخانه مشکاة؛ حبیبی = نسخهٔ چاپ شده در مجموعه مصنّفات، ج ۴. قزوینی = نسخه بدل‌های نسخهٔ مرحوم قزوینی؛ رضی = آیین مهر.

۷. شهرزوری، تاریخ الحکماء، ص ۴۷۰، چاپ پاریس.

۸. سهروردی یک نیایش مختصر دیگری نیز دربارهٔ آفتاب دارد که در بندی از رسالة التسبیحات و دعوات الکواکِب، آمده است، و آن را نسبت به این رساله هورَخش صغیر می‌گویند. البته این دو ترکیب «هورخش کبیر و صغیر»، از یک جهت چندان مناسب نیست، چون «هورخش» یک کلمهٔ پهلوی است که با یک کلمهٔ عربی (کبیر-صغیر) ترکیب شده است.

۹. آغاز این رساله در بعضی از نسخه‌های چاپی با این عنوان «هورَخش کبیر للسهرَوردي قدس الله روحه» شروع می‌شود. طبیعی است که این عنوان را دیگران اضافه کرده‌اند، و در منابع کهن الدعوة الشّمسیّة آمده است، و این عنوان دقیق‌تر است، یعنی «دعای خورشیدی» یا «نیایش خورشید».

۱۰. زندهٔ گویا، ترجمهٔ «کیومرث» = کَیَ مَرتَن.

۱۱. مشکاة: سلام‌الله تعالی علیک و تحیاته و برکاته؛ ملاصدرا: السّلام علیک و تحیات‌الله و برکاته.

۱۲. امیرمؤمنان حضرت علی، علیه‌السلام، هم در نهج‌البلاغه و هم در دعای صباح، خورشید را به عنوان یک موجود نورانی تقدیس و در چندین جای نهج‌البلاغه ذکری از این موجود به میان آورده است. از جمله در خطبهٔ ۹۱ می‌فرماید: «و جَعَل شمسَها آیةً مُبصِرَةً لِنهارها و قمرها آیة ممحُوَّةً» آفتاب را آیتی کرد روشن‌کننده که به روز درآید؛ و

ماه را آیتی که تاریکی شب را نور آن بزداید؛ و همچنین آن حضرت در بخشی از دعای صباح می‌فرماید: «و شعشع ضیاءَ الشّمس بنور تأجُّجِه... و جَعلتَ الشّمسَ والقمرَ للبریّة سِراجاً و هاجاً...». ملاهادی سبزواری در شرح این بخش از دعا می‌نویسد: «إنّه علیه‌السلام، بعد ذِکر الفلک أفردَ الشّمس لمزید العنایة به، فإنّه النیّر الأعظم و قلب العالَم، سیّد الکواکب، آیة نور الله القاهر لقهره أنوار الکواکب الموجودة عند طلوعه، و هو فاعل النّهار و جاعل الصّباح...». این بخش از دعا با بخش اعظم دعای شیخ اشراق همسان است؛ و همچنین حضرت سید ساجدین نیز در صحیفهٔ خود دعایی با همین قالب دارد. فرقی که هست مخاطب آن حضرت «ماه» و مخاطب شیخ اشراق «آفتاب» است طبعاً هریک صفات ماه و خورشید را در قالب دعا آورده‌اند. بخشی از دعای حضرت سجاد برای مقایسه دو متن ذکر می‌شود، هنگامی که آن حضرت شب‌ها به ماه می‌نگریست این دعا را می‌خواند «أیّها الخلق (خلق به معنای مخلوق) المطیع الدائبُ السّریعُ المتردّد في منازل التقدیر المتصرّف في فلک التدبیر آمنتُ بمَن نوّر بکَ الظُّلم و أوضح بك البُهمَ و جعلك آیة مِن آیاتک» الخ. صحیفه سجادیه دعای ۴۳، ص ۱۸۳

۱۳. حبیبی: الطالب؛ رضی و ملاصدرا: الطالع؛ آرام‌نامه: طائع، طالع نمی‌تواند درست باشد. چون لام به معنای «مِن» نداریم، اگر لام را به معنای «إلی» بگیریم معنا غلط می‌شود، مگر اینکه «لام» زاید فرض شود و در آن صورت بر سر مفعول می‌آید که می‌شود طالعی که مبدع خود را می‌نمایاند و این را هم مشکل بتوان درست کرد؛ و لذا وجهی که درست‌تر به نظر می‌رسد همان «طائع» است، یعنی: سیّار اشرفی که پیرو و مطیع آفریننده خود است.

۱۴. یعنی خالق خود، این فقره مبتنی است بر عقیدهٔ بعضی حکمای سلف که حرکت افلاک را حرکت شوقیه و عشقیّه می دانسته‌اند (ق).

۱۵. داخل دو کمان در نسخه ملاصدرا نیامده است. از آنجا که این رساله را در قالب حاشیه نوشته شاید جهت اختصار نقل نشده است.

۱۶. دربارهٔ اشتقاق «هورَخش» چند نظر است. نخست آنکه این واژه مرکب از «هو» است که در اَوستا و پهلوی به معنای «خوب» آمده است، و «رَخش» به ضمّ و فتح اول، به معنای رخشان و روشن و کلمهٔ مرکب به معنای «نیک روشن» که صفتی برای آفتاب است. در نیایش سهروردی نیز چنین آمده «أنت هورخش الشدید». دوم آنکه اصل آن «هورخش» فرض شود، یعنی آفتاب درخشان، که حکیم فردوسی هم گفته است.

برافروخت خورشید رخشنده تاج
زمین زرد شد، کوه و دریا چو عاج

نک: محمد معین، مجموعه مقالات، ج ۱، ص ۴۰۹. سهروردی دربارهٔ «هورَخش کبیر» بعضاً با همین الفاظ و کلمات، در کتاب حکمة الاشراق، ص ۱۴۹-۱۵۰، نیز سخن گفته است: «وَاعلم، أنَّهُ لا میّت في عالم الأثیر، و سلطان الأنوار المدّبرة العلویّة و قوّتها تصل إلی الأفلاک بتوسّط الکواکب، و منها ینبعث القُوی، والکواکب کالعضو الرئیس المطلق و «هُورَخش» الّذي هو طلسم «شهریر» نور شدید العضو، فاعل النّهار، رئیس السّماء، واجب تعظیمه في سُنّة الإشراق، و ما أزداد علی الکواکب بمجرّد المقدار والقُرب بل بالشّدّة، فإنَّ ما یترأی مِن الثّوابت باللّیل و باقی السّیارات مقدار مجموعها أکثر مِن الشّمس بما لا یتقایس و لا یفعل النّهار». پاره‌ای از شارحان تقریباً مطالب این رساله را در شرح

این عبارت آورده‌اند، نک: حکمة الاشراق، ص ۱۴۹-۱۵۰؛ در اوستا «هوَرِ-خْشَئِته»، آمده است که سرود و نیایش خورشید است، نک: حکمت خسروانی، ص ۵۰۲.

۱۷. ملاصدرا: الغالب.

۱۸. ملاصدرا: العشق.

۱۹. ملاصدرا: رئیس السّماء؛ به نظر می رسد این کلمه «السّما» متناسب‌تر از «العالَم» است.

۲۰. در نسخه ملاصدرا پس از کلمهٔ «رئیس» این نیم سطر پس و پیش آمده است. «السّماء فاعل النّهار بامر الله تعالی ملک الکواکب سیّد الأشخاص العِلویّة».

۲۱. ملاصدرا: المتجسدة.

۲۲. ملاصدرا: بحول الله تعالی و قوّته.

۲۳. ملاصدرا: القاهر.

۲۴. ملاصدرا و رضی: القُدس.

۲۵. نور النّور: ذات باری تعالی.

۲۶. ملاصدرا: و قهرک من قهر ینتهي.

۲۷. قزوینی: اعطیت.

۲۸. سَعِد، سَعَد، سُعِد، هر سه وجه درست است. همه به یک معناست «خوشبخت و مبارک شد».

۲۹. داخل دو کمان «» در نسخه ملاصدرا نیامده است.

۳۰. قزوینی: ضلوک؛ ملاصدرا: فسبحان مَن صوّرک.

۳۱. ملاصدرا: في.

۳۲. مِن شرف جلالة سیّرک. متن تصحیح شدهٔ استاد فروزان‌فر (معین).

۳۳. قزوینی: نورک؛ ملاصدرا: لواک.

۳۴. یعنی: خورشید در وسط منظومه است؛ ملاصدرا: و فی وسط نظام الکلّ قرّرک.

۳۵. به قرینه اینجا باید چند سطر قبل هم «القدیس» باشد، نه «القُدُّس» یا «القُدس» (ق).

۳۶. مادهٔ «سَلِطَ، یَسلَطُ و سَلُطَ، یَسلُط، سَلاطةً و سُلُوطَةً» یعنی زبانش تیز و برّان شد، چرب‌زبانی، دریدگی، زبان‌آور شد؛ که این ماده صفتی پسندیده برای مردان و صفتی ناپسند برای زنان است. گرچه بیشتر به معنای «دریدگی» آمده است. بر سر زبان‌ها هم زیاد گفته می‌شود «فلان زن خیلی سلیطه است»، یعنی دریده است. و مادهٔ «سَلَّطَ، یُسَلِّطُ، یعنی بر او چیره شد و بر او مسلّط شد. «السُلطَة» یعنی اقتدار، حکومت، مُلک، سلطنت. یعنی ای پدر روحانی، ای صاحب سلطنت و حکومت، اقتدار و شکوه و جلال. این کلمه در رسالهٔ التسبیحات و دعوات الکواکب، در بند فلک مریخ هم با این عبارت «والقوّة والسَلاطة» آمده است. «السَّلاطة» که مصدر آن «السَّلیط» است. مانند: «والسَّلیطةِ من النِّساء» در متن این معنا هم مراد نیست. در حدیث هم آمده است «إنّ الفُحشَ والبَذاء والسَّلاطة مِن النِّفاق» اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۵، و وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۳۲. مراد شیخ در اینجا همان صاحب سلطنت است که در واقع شغل او سلطنت است، یعنی ای کسی که بر همهٔ هستی سلطنت داری.

۳۷. قزوینی: ساسط؛ در نسخهٔ ملاصدرا عبارة پس و پیش آمده است: أیّها الأب القدیس اسئلک أن یسأل بیاسط.

۳۸. از سطور بعد برمی‌آید که «أب» و «علت» و «معشوق» هورخش، نور أقرب (بهمن) است.

۳۹. ملاصدرا: علیک.

۴۰. «أنت» در نسخهٔ حبیبی نیامده است.

۴۱. قزوینی: مِن؛ ملاصدرا: عن التجدد والتغیّر.

۴۲. در اصل: «والتجدد مِن آباهم» آمده است، ولی «أباهم» در قالب مفرد صحیح است، نه در قالب جمع؛ و «مِن» قبل از «اباهم» زاید است (سهو از نساخ) چون در عربی می‌گویند «سئلة عن کذا» یعنی او را از فلان مطلب پرسید، درست برعکس فارسی که می‌گویند «فلان مطلب را از او پرسید». به عبارت دیگر در عربی فعل پرسیدن نسبت به شخصی که از او می‌پرسند متعدی به نفس است، نسبت به مطلبی که از او می‌پرسند متعدی به «عن» است، برعکس فارسی، ولی گاه در عربی فعل «سئل» به هر دو مفعول متعدی به نفس استعمال می‌شود مثل: سألته مسئلة (ق).

۴۳. ملاصدرا: و معشوقهم.

۴۴. گویا در نسخهٔ ملاصدرا پس از کلمه «المبدع الأشرف» متن را خلاصه کرده‌اند: عبارت ملاصدرا: الأشرف العقول الکلّ القیوم نور النُّور إله کل عقل و نفس و جسم اثیری و عنصری، واجب الوجود أن ینوّر نفسی باللّوامع القدیسیة والعلوم الالهیة والفضائل العِلویة و یجعلنی من المشتاقین إلیه و یعصمنی عن الآفات النفسیّة والبدنیّة و ینصر أهل النُّور والاشراق و یبارکهم و یقدسهم و إیّانا إلی الأبد، نک: حاشیه شرح حکمة الاشراق قطب‌الدین شیرازی، چاپ سنگی، ص ۳۵۷. البته نسخهٔ ملاصدرا با اندک تفاوتی با نسخهٔ قزوینی دارد؛ نسخهٔ ملاصدرا به همان اندازه هم لطیف‌تر است. اگر دو نسخهٔ قزوینی و ملاصدرا با هم مقایسه شود لطافت عرفانی در نسخه ملاصدرا مشهود است.

۴۵. قزوینی: الهته.

۴۶. خدای خدایان؛ بغان بغ (باستان).

۴۷. داخل پرانتز جزو دعا نیست. در نسخهٔ حبیبی حذف شده است. این اضافه طبیعی است چون در پایان هر دعا دستورالعملی داده می‌شود که پس از پایان دعا، چگونه حاجات خود را بخواهید.

۴۸. مقایسه شود با «دعای خورشید» که در نفائسِ الفنونِ شمس‌الدین آملی آمده است: أیّها السلطان المستعلی والملک المستولي، السیّد القادر، والسند القاهر الّذي خضعت لاشراقه اعناق الوجود، و اسفر لتحیته صباح الجود المتفرد باقصی العزّة والعلاء، و قصاری الرفعه، والسناء المستمد من العالَم العِلوی، والصُّقع العقلی من امداد الفیض اکملها و من اسباب القوّة والجلالة أجلها، و أجملها الّذي ارتدی برداء الضیاء في السرمد، و تقمص بقمیص النّور في الأبد، فسری في کل مظلم ضوئه، فاصبح مشرقاً، و انبسط علی کل کثیف شعاع نوره، فامسی مؤتلقاً قد تحلی من الاشکال بافضلها و تجلّی من الألوان باجملها و احتوی من الخصال الکریمة علی احمدها، و استولی من الأفعال العظیمة علی أمجدها قائد الذراری و مدبّرها و کفیلها و مصرفها و مسعدها و منحسها و مقویها و محرفها، أنت الملک و هم الخدم، و أنت الأصل و هم الأعوان، إذا تطلعت انوارک و سطعت ارواحک انخنسوا و استتروا خالعین وجلین خاضعین خاشعین لعلو رتبتک و سُمُو درجتک، و إذا تسترت ارواحک من جنابک المقدس إلی عالَم الکون والفساد لعلّت العناصر عن احوالها و عزّت الارکان علائها یا باعث الریاح اللواقح من اماکنها و منزل الامطار السوایح من مواطنها، و مظهر الرعود لنصبک ما مع الهواء بمقارعها، و موقد البوارق لیخطف أبصار الناظرین بقوارعها أنت الّذي یرتقع المتمسک بحبلک مِن حضیض الذّل والشقاء إلی أُوج العزّة والعلا و یرتقی المعتصم بذلک

من مفح المهانة والاستکانة إلی قلة العظمة والکبریاء حتی ینقاد له النفوس المستولیة علی معشر البشر و یذعن له الجبابرة من الأسود والأحمر المقدس عن معارضه الاضداد و مشاکلة الانداد والمنزه عن التغیرات والتأثیرات السفلیة المتعالی عن أن یسر صفحة وجوده العدد الزمانی لا أحصی ثناءٍ علی حضرتک المطهرة و مواقفک المکرمة و کیف لا أعجز و قد خارت العقول في اکتناه عظمتک و حارت الامارات في ادراک رحمتک و قصرت اجنحة الأوهام عن أن یحوم حول حمی کبریائک اسئلک بحقٍّ عزّک و علائک، و رفعتک و بهائک و عزّ شرفک و نهایة کرمک، و بالاله الأعظم الّذي خصک بهذه المحاسن و جلاک بهذه المکارم أن تقضي سؤلی و یفیض علی مأمولی من الاستیلاء علی خزائن العلوم و کنوز الحکمة والاستیلاء علی جنس الأنس و معشر البشر إنّک أهل الکرم والجود، والعبد المخلص لواجب الوجود، نک: شمس‌الدین محمد بن محمود آملی، نفائِسُ الفُنون في عرایسُ العیون، تحقیق و تصحیح علامه میرزا ابوالحسن شعرانی، تهران: انتشارات اسلامیّة، ج ۳، ص ۲۰۵-۲۰۶.

نکته دیگری هم که قابل توجه است و نمایانگر تأثیرپذیری شیخ اشراق از فلسفه یونان باستان و یا توجه کامل وی به آن فلسفه است، تطبیق بخش‌هایی از دعای «الدعوة الشّمسیة» یا «هورَخش» کبیر، با دعا یا سرودِ «اخناتون» یا «سرود خورشید» است که متعلق به مصر باستان است. این انطباق به‌گونه‌ای است که بعضاً می‌توان بخش‌هایی از سرود اخناتون را ترجمهٔ آزاد دعای خورشید سهروردی دانست.

برای تفصیل این تطبیق و مقایسه نک: بامداد اشراق: احوال، آثار، منابع و مبانی فلسفهٔ اشراق، فصل سوم، یونان باستان؛ و تاریخ تمدن: مشرق زمین گاهوارهٔ تمدن، ج ۱، ص ۲۴۶. تصحیح و تحقیق این رساله در زادروز

عالِم آل‌محمد، حضرت علی بن موسی‌الرضا، علیه تحیّة والثّناء، یعنی روز جمعه یازدهم ذیقعدهٔ سال ۱۴۳۰ قمری مصادف با هشتم آبان ۱۳۸۸ خورشیدی (۸۸/۸/۸) به پایان رسید. خدایا، بحق عالِم آل‌محمد، عاقبت خیر بر همگان و این کمترین مقدّر فرما.

آمین یا ربَّ العالمین.

۴ و ۵

دعوة الزُّهرة و دعوة الطِّباع التّام

پیشگفتار

دو رسالهٔ کم‌حجم[1] ولی پرمحتوا و در عین حال بسیار زیبا و دل‌انگیز از شیخ اشراق در دسترس هست. در اینکه این دو رساله از شیخ است تردیدی وجود ندارد. چون از شمس‌الدین شهرزوری گرفته تا خواجه نصیرالدین طوسی و ملاصدرا وجود رساله‌هایی با خمیرمایهٔ نیایشی و ستایشی را به شیخ اشراق نسبت داده‌اند و در آثار خود نیز به این‌گونه رساله‌ها اشاره و استناد کرده‌اند[2] و تردیدی هم در آن روا نداشته‌اند. یکی از اینها رسالهٔ دعوة الزّهرة،[3] است. زهره، همان ناهید است که در اوستا از این ستاره به آناهیتا و اناهیته تعبیر شده است و او را ایزدبانوی آب‌ها، و الههٔ زیبایی و نگهبان زنان قلمداد کرده است. یشت پنجم از بخش یشت‌های اوستا به ستایش و تجلیل این ایزدبانو اختصاص یافته است.[4] علاوه بر اینکه ملاصدرا در تعلیقات خود بر حکمة الاشراق به این دعاها اشاره کرده و شمس‌الدین شهرزوری نیز آنها را در سیاههٔ آثار سهروردی آورده است، خواجه نصیرالدین طوسی نیز این نیایش زهره را به نظم درآورده که در پانوشت متن رساله آمده است.

دومین رساله، دعوة الطباع التّام نام دارد که حجم آن کمتر از دعوة الزهره است.

بنا بر آنچه از رسالهٔ هیاکل النّور مستفاد می‌شود، برای نوع انسان یک مَلک آفریده شده است و این مَلک از روز تولد پیوسته همراه اوست و او را مورد حمایت خود قرار می‌دهد و چون مرگ او فرارسد همزاد نورانی او می‌شود. سهروردی در دو جای از آثار خود آن فرشته[۵] را طباع‌التّام خوانده که در پانوشت متن رساله به تفصیل منابع آن ذکر شده است. وی رساله‌ای دارد که در آن این موجود تابناک ادیبانه وصف شده و او را مورد خطاب خود قرار داده و با او به نیایش پرداخته است. بر همین اساس، این دعا و نیایش به رسالهٔ دعوة الطباع التّام، معروف و مشهور شده است. ملاصدرا و دیگران نیز با استناد به این رساله مباحث مفصلی را دربارهٔ طباع تام در آثار خود آورده‌اند.[۶] به هر حال، خطاب سهروردی در این دعا همان «ملک موکّل = الطباع‌التّام» است که با سوز و گدازی با او سخن گفته و در واقع با او به نیایش پرداخته است.

این نیایش در کتاب التقدیسات به دنبال دعاهایی که سهروردی برای ایام هفته ساخته، و در منابع بسیاری آمده است که به بخشی از آنها در پانوشت اشاره شده است.[۷] سهروردی خود در کتاب التّلویحات اللوحیّة والعرشیّة، از نماز و ستایش هرمس سخن به میان می‌آورد و سپس بحث طِباع تام را که از باورهای مکتب هرمسی است پیش می‌کشد و طباع تام را همان «ربّ‌النّوع» انسان معرفی می‌کند که معارف را بر آدمی القا می‌کند که همهٔ حکیمان اشراقی بدان اشاره کرده‌اند.[۸] گاهی نیز وی «طباع تام» را همان صورت ملکوتی هر انسان معرفی می‌کند که نفس پس از هبوط در عالم جسمانی از آن دور مانده است.[۹] در جایی از آثار خود نیز «طباع تام» را «عقل فعال یا عقل فیاض» معرفی می‌کند.[۱۰] البته پیش از سهروردی ابوالبرکات بغدادی نیز با تأثر از افکار هرمسی همین اندیشه را مطرح ساخته و از فرشته نگهبان و هادی و مدبّر و مربّی نفس انسانی به «طباع

تامّ» تعبیر کرده است. حتی او می‌گوید حکیمان پیشین نیز که به مقام مشاهده و معرفت عالم ربوبی رسیده‌اند، از فرشتهٔ نگهبان و مدبّر نفس به «طباع تام» تعبیر کرده‌اند، چنان که حاملان وحی الاهی نیز آن را ملک (فرشته) خوانده‌اند.[۱۱]

در آثاری که دربارهٔ فلسفهٔ زرتشت نوشته شده، «طباع تامّ» را با «دَئِنای» اوستا تطبیق می‌دهند.[۱۲] به هر حال، با توجه به نظریاتی که مطرح شد، این «طباع تام» همان فرشته موکّل است که در روایات به آن اشاره شده و در فلسفه مشّاء هم از آن به «عقل فیاض» تعبیر شده است.[۱۳]

دعوة الزُّهرة[۱۴]

لک التّقدیس والثّناء علیک، أیّتها السّیدة الشّریفة العالِمة المأمّلة[۱۵] أو أمان[۱۶] سپهر[۱۷] المُشرقة السّعیدة الکریمة الصَّبیحة، ذات الضُّوء[۱۸] المعشوق والبَریق المحبوب[۱۹] واللّطف والزّینة والبَهجَة والجَمال والعِطر والاعتدال والمحبة البرکة لمبدعها المتحرکةِ في شوق معشوقِها القُدسيّ المفارق بحرکة فلکها البريّ عن الخَرق والآفة والحرکة المستقیمة. تعالی مبدِعک و منوّرک و محرّکک الأعلی شوقاً و عشقاً، فَأنبعثَ من الشّوقِ حرکاتِک المناسبة الخیّرة و منوّرک في الفلک الثّالث، أسئلک السّعادةِ في الدّارین، و أن تسألَ آبائک و علّتک العقليّ المجردة أن تسألوا آباءهم و علّتهم المعلول الأوّل الأفضل عقل الکُلّ، سؤالاً لإیقاء بعالَم السّرمدیّة عن الحُدودِ والتّغیر لِیَسأل المبدع الأوّل واجب الوجود، قیّم الکُلّ، ذات الذّوات، أن یُنوّر نفسی و یُسهّلَ أمری[۲۰] و یُقربنی لدیه «و یَنصُر أهل النّور والإشراق، فیبارکهم و إیانا إلی الدّهر والأبد».[۲۱] آمینَ ربَّ العالمین.[۲۲]

دعوة الطِباع التّام[۲۳]

أيُّها السَّيِّدُ الرَّئيس والمَلكُ القِدِّيسُ والرّوحانيُّ النَّفيس؛ أنتَ الأبُ الرّوحانيُّ وَالوَلَدُ المعنويُّ المتبتِّلُ بإذنِ الله بتدبيرٍ شخصيٍ، المبتَهِلُ إلى الله عزَّوجلَّ إلهِ الإلهَةِ في تكميل نَقصی، اللّابِسُ مِن الأنوار اللّاهوتيَّةِ أسناها، الواقِف مِن دَرَجاتِ الكمال في أعلاها، أسألُکَ بالّذي مَنَحکَ هذا الشَّرفَ العظيم وَ وهبَکَ هذا الفيضَ الجَسيمَ إلّا ما تجلَّيتَ[۲۴] لی في أحسَنِ المظاهرِ و أريتَنی نورَ وَجهِکَ الباهر، و تَوَسَّطتَ لی عندَ إلهِ الإلهَةِ بإفاضَةِ نورِ الأسرار، و رفعتَ[۲۵] عن قلبی ظلُماتِ الأستارِ بحقِّهِ عليکَ و مکانتِهِ لَديک.[۲۶]

پی‌نوشت‌ها

۱. از آنجا که این دو رساله بسیار کم‌حجم است هر دو با یک پیشگفتار ذیل هم آمده است.

۲. نک: شرح حکمة الاشراق، چاپ سنگی، ص ۳۵۷.

۳. نیایش زهره یا ستایش زهره.

۴. نک: آیین میترا، ص ۴۱۶؛ استاد محمدتقی دانش‌پژوه و در آرام‌نامه به تفصیل به نسخه‌شناسی این نیاش‌نامه و دیگر نیاش‌نامه‌های سهروردی پرداخته است، نک: ص ۹۰ به بعد. علاوه بر این در جلد یازدهم الحکمة الاشراقیة، این رساله و دیگر آثار سهروردی به تفصیل نسخه‌شناسی شده است.

۵. در پاره‌ای از آثار سهروردی این ملک «سروش» و در اوستا، «سراوشا» خوانده شده است.

۶. ملاصدرا، الشواهد الربوبیّة، ص ۱۵۸ و ۱۷۰، الأسفار الأربعة، ج ۲، ص ۵۰ و ۶۰، و ج ۸، ص ۳۷۰.

۷. نک: محمد معین، مجموعه مقالات، ج ۱، ص ۴۲۷–۴۲۹؛ آرام‌نامه، یادنامهٔ احمد آرام، به کوشش مهدی محقق، ص ۹۷؛ هانری کربن نیز در ص ۷۵–۷۷ در کتاب روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان، متن این دعا را آورده و توضیحات مختصری نیز داده است. آیین میترا، ص ۴۱۶. در کتاب نگاهی به سرچشمه‌های حکمت اشراق نیز در چندین موارد نام و ذکری از این زهره به میان آمده است، از جمله در ص ۱۶۵ طباع تام را از میراث هرمس می‌داند. در کتاب غایة الحکیم، ضمن ذکر متن دعا به شرح و بسط آن نیز پرداخته است. در کتاب حکمت خسروانی، ص ۳۲۹ نیز، با توجه به آثار کربن شرح و توضیحی به همراه متن دعا آمده است.

۸. کتابُ المَشارع والمطارحات، ص۵۰۲ و نگاهی به سرچشمه‌های حکمت اشراق، ص۱۳۸.

۹. هرکسی کو دور ماند از اصل خویش   باز جوید روزگارِ وصل خویش

۱۰. کتابُ المَشارع والمطارحات، ص۴۵۹؛ هیاکل النّور، ص۹۷.

۱۱. الکتاب المعتبر، ج۲، ص۳۹۱ و سرچشمه‌های حکمت اشراق و مفهوم‌های بنیادی آن، ص۱۶۷.

۱۲. نک: حکمت خسروانی، ص۳۳۲.

۱۳. الکتاب المعتبر، ج۲، ص۳۹۱ و سرچشمه‌های حکمت اشراق و مفهوم‌های بنیادی آن، ص۱۶۷.

۱۴. نیایش زهره یا ستایش زهره.

۱۵. العالِمة العالیة. البته «المأمّلة» وجه مناسب‌تری است. این واژه از «أمل» مشتق است به معنای آرزو، و در صحیفهٔ سجادیه، نیز شبیه این عبارت آمده است. «فَلَولا المواقِفُ الّتي أُؤَمِّلُ من عفوك الّذي شمل كُلّ شيءٍ» دعای ۵۰. «أُؤَمِّلُ» یعنی آرزومندم.

۱۶. رضی: و أمان.

۱۷. یک کلمه ناخوانا.

۱۸. در بعضی از نسخه‌های چاپی «الضُّوء» نیامده است.

۱۹. رضی: محجوب.

۲۰. سید ساجدان می‌فرماید: الحمدُلله... حمداً یُضِئ لنا به ظُلُمات و یُسَهِّل علینا به سبیل المبعث، و یُشرِّف به منازلنا عندَ مواقف الأشهادِ، نک: صحیفهٔ سجادیه، دعای.

۲۱. عبارت داخل دو کمان « » عیناً در سطر آخر رسالهٔ الدعوة الشّمسيّة نسخهٔ ملاصدرا آمده است.

۲۲. از شهاب‌الدین سهروردی رحمة الله علیه نقل است که طالب این فن

هر وقت که زهره به برج حُوت رود چون به ۲۷ درجهٔ حوت رسد، لباس ابریشمین درپوشد و غذای حیوانی نخورد و در وقت طلوع زهره عود، شکر، قسط، زعفران، لادن، قشور خشخاش می‌سوزاند و این خطاب را می‌خواند و حاجت خود را می‌خواهد و مرادش حاصل شود، ان‌شاءالله تعالی، نک: سهروردی شیخ اشراق مدیحه‌سرای نور، ص۳۱۵ و آرام‌نامه، ص۹۶؛ جناب خواجه نصیرالدین طوسی نیز این نیایش‌نامه را به نظم درآورده و در صفحه ۹۷ آرام‌نامه آمده است.

تصحیح و تحقیق این رساله در پانزدهم مهرماه ۱۳۸۸ به پایان رسید (محمّد ملکی).

دعوة المنظوم للزُّهرة من کلام مولانا
نصیرالدین الطوسی رحمة الله علیه

ای زهرهٔ مبارک و ای منبع صفا
ناهیدفر خجسته و شاهنشه نسا
ذوالعزّ والکرامة والمجد والکمال
ذواللطف والسلامة والنّجم والعلی
ای از جمال روی تو ارواح را حیات
وی از کمال وجود تو اشباح را نما
در کائنات سردی وتری تازگی
از جود فیض توست و تو را هست کبریا
از چهر توست در تن خلق جهان نشاط
و از مهر توست در دل اهل زمان هوا
از فیض توست خوبی و موسیقی و طرب
و از لطف توست خوی خوش و صوت و بوی‌ها

برجیس بر تو ناظر و بهرام از تو خوف
خورشید با تو الفت و تیر از تو بانوا
مه عاشق جمال تو، کیوان به تو امید
چرخ از هوای روی تو گردان چو آسیا
ایزد تو را ز رحمت و لطف آفریده است
زیرا سعادت است به یک‌بارگی تو را
تو کردگار سبع جهانی به امر حق
پروردگار خلق خودی زان تو دایما
اکنون به حق تو به تو کین بشنوی ز لطف
درگاه و بی‌گه از کرم خود دعای ما
امید من چنان است که خوبان روزگار
با مال و جاه و حشمت و با صدق و با وفا
مغلوب من کنی تو به فرمان غالبت
در زیر حکم آوری ای حکم تو روا
خاصه فلان که خاطر من بستهٔ وی است
رنجورم از فراق وی و خسته در بلا
مگذار یک دمش که ز مهرم شود برون
مگذار یک دمش که ز هجرم شود جدا
این لحظه در کتاب منش آوری به نقد
ای قادر توانا وی ربّ و وی سنا
دیگر به حقّ خ و به ص و به غ و ز
و آنگه به حقّ ش و به ط و به حق لا

۲۳. بیشترِ آثار تحقیقی که درباره سهروردی نوشته شده به این دعا اشاره کرده‌اند، نک: حکمت خسروانی: حکمت اشراق و عرفان از زرتشت تا

سهروردی، ص۳۲۹-۳۳۴؛ و مجموعه مقالات دکتر معین، ج۱، ص۴۲۸؛ طباع تام دوبار در آثار شیخ اشراق یکی در مجموعة الواردات والتقدیسات، که متن آن در اینجا نقل شد و دیگر در کتابُ المشارع والمطارحات، ص۴۶۴ آمده است: «إن ذاتاً روحانیّة ألقت إلی المعارف، فقلتُ لها مَن أنت؟ فقالت: أنا طِباعکَ التّام» صدرالمتألهین شیرازی ضمن اینکه این رساله را از آثار شیخ اشراق برشمرده خود نیز در الأسفار الأربعة، ج۲، ص۵۰ و ۶۰ و ج۸، ص۳۷۰ و الشّواهد الربوبیة، ص۱۵۸ و ۱۷۰ به تفصیل درباره طباع‌التّام، بحث کرده و متنی که در کتاب المشارع والمطارحات، آمده از قول هرمس نقل کرده است. نگارنده متن فوق را از مجموعه مقالات، ج۱، ص۴۲۸ زنده‌یاد دکتر محمد معین نقل و با متن‌های چاپی که در کتاب روابط حکمت اشراق و فلسفهٔ ایران باستان، ص۷۷، و حکمت خسروانی ص۳۳۰، آمده مقابله کرده است. در متن این سه چاپ، اختلاف چندانی دیده نشد. گویا از یک منبع نقل کرده‌اند. طَبع، به معنای سرشتی که مردم بر آن آفریده شده‌اند و طِبع و طِباع، یعنی سرشتی که مردم را بر آن آفریده‌اند، نک: حاشیهٔ مجموعه مقالات دکتر معین، ص۴۲۷. استاد محمد قزوینی درباره معانی «طباع‌التام» می‌نویسد: کلمه «طباع» در عبارت سهروردی «أنا طباعک» که نسخه بدل آن «طباعک التّامه» هم دیده شده است. به عقیدهٔ من صواب، بلکه متعین همان شق اول است، یعنی طباعک التّام به صیغهٔ مفرد و «طباع» در عربی هم جمع طبع آمده است. و هم مفرد بعینه به همان معنای طبع، در منتهی‌الادب گوید: «طبع بالفتح سرشتی که مردم بر آن آفریده شده» و بعد در همان صفحه گوید: «طباع بالکسر سرشتی که مردم را بر آن آفریده‌اند»، طباع، هم مفرد است مرادف طبع و طبیعة، و هم جمع

طبع است و هر دو فصیح و صحیح و مستعمل است. به هر حال معنای طباعک التّام، به مراتب از طباعک التامه، مناسب‌تر است، زیرا که هر انسانی یک طبع یا طبیعت دارد نه چندین طبع یا طبیعت. انطِباع بالکسر: هو مبدأ أوّل الحرکة و یطلق أیضاً علی الصورة النوعیّة، کشّاف الفنون، ج ۲، ص ۹۱۱. سید سند در حاشیه مطول می‌نویسد: قد اطلق في الاصطلاح الطبیعة والطِباع، علی الصورة النوعیة و قالوا الطباع اعم منها لأنه یقال علی مصدر الصفة الذاتیة الأوّلیة لکل شي، والطبیعة قد تخص بما تصدر عنه الحرکة والسکون فیما هو فیه أوّلا و بالذات مِن غیر ارادة، نک: مجموعه مقالات معین، ج ۱، ص ۴۲۷.

۲۴. استعمال «إلاّ ما» پیش از فعل ماضی، در مورد دعا در ادعیه وارد است. چنان که در کتاب غایة الحکیم، ص ۲۱۶ در «دعوة الشمس» آمده است: «اسئلک إلاّ ما اجبتنی و اعطیتنی بهاء و قبولاً و محبة»، نک: حاشیهٔ مجموعه مقالات معین، ج ۱، ص ۴۲۸.

۲۵. بیشتر افعالی که در دعا به‌کار برده شده همه در قالب خطاب به طباع تام، یعنی همان مَلک مؤکل است، و طبعاً فعل «رفعتَ» هم باید به صیغهٔ خطاب خوانده شود، ولی به نظر می‌رسد با توجه به معنا اگر «رفعتْ» یا «رفع» خوانده شود فاعل متوجه خداوند می‌شود، معنا ظریف‌تر خواهد بود.

۲۶. **ترجمه دعا:** ای سرور بزرگ و ای فرشتهٔ فرخنده و ای روحانی عزیز؛ تو پدر روحانی و فرزند مینوی هستی که به دستور خدای، خویشتن را وقف تدبیر و ادارهٔ شخص من کرده‌ای، و در تبدیل نقص من به کمال، به خدای عزّوجلّ، که خدای خدایان است، روی تضرع آورده‌ای، به روشن‌ترین و درخشان‌ترین انوار لاهوتی آراسته و در بلندترین

درجات کمال جای گزیده‌ای. به حق آن کس که دین شرف بزرگ را به تو بخشیده، و این فیض عظیم را به تو ارزانی داشته، از تو خواستارم که در زیباترین مظاهر بر من تجلی کنی و فروغ چهره تابناک خود را به من بنمایی و بین من و خداوند میانجی شوی و از خدا بخواهی که نور اسرار بر من بتابد، و پرده‌های تاریکی و ظلمت را از قلب من بزُدایی، تو را به حقی که او را بر توست و مکانتی که وی را در نزد توست، سوگند می‌دهم، نک: روابط حکمت اشراق و فلسفهٔ ایران باستان، ص ۷۵ و مجموعه مقالات محمد معین، ج ۱، ص ۴۳۱. تحقیق این دعا در اول آبان ۱۳۸۸ به پایان رسید (محمّد ملکی).

مناجات‌نامهٔ سهروردی در حکمة الاشراق

أللّهمَّ یا ربي و یا إلهي و إله کلِّ شيء، إفعل بنا ما أنت أهله و لا تکلْنا إلی أنفسنا و لا إلی أحد سواک طرفة عین و ابسط لنا یا ربّ، خیر الدنیا والآخرة و اصرف عنّا شرّ الدنیا والآخرة. و استُرنا و أخبرنا و انصُرنا و طَهّرنا و کمّلْنا و علّمنا و اسعدنا بک، یا خیر مأمول و أکرم مسئول یا أرحم الراحمین.[1]

از این نوع مناجات‌ها در بسیاری از آثار سهروردی به چشم می‌خورد، و این حاکی از آن است که او با دعا و مناجات مأنوس بوده و اُنسی داشته است. افزون بر این، بر دیگران نیز سفارش می‌کند که با پروردگار خود خلواتی داشته باشند، و در این میان عالمان و اصحاب معرفت بیش از دیگران به داشتن این‌گونه خلوات و اُنس با معبود نیازمندند، این همان چیزی است که با کمال تأسف در میان این جامعه کمرنگ شده و می‌رود که به فراموشی سپرده شود. بر همین اساس شیخ اشراق در کتاب التّلویحات اللوحیّة و العرشیّة، ص۱۱۹، می‌نویسد: «وفقک الله، بالعلماء خیراً وکن کثیر الدعاء فی امر آخرتک، فإنَّ الدعاء نسبته إلی استجلاب المطالب کنسبة الفکر إلی استدعا المطلوب و حاسب نفسک فی کلّ عشیّة و صبیحة ولیکنْ یومُک خیراً من أمسِک ولو بقلیلٍ و الّا فأنت من الخاسرین، اذکر موتک و قدومک علی الله فی کلّ یومٍ مراراً...».

---

۱. نک: حکمة الاشراق، ص ۲۶۰.

کتابنامه

۱. قرآن.

۲. نهج‌البلاغه.

۳. صحیفهٔ سجادیّه.

۴. آرام‌نامه، مجموعه مقالات علمی و ادبی تقدیم شده به استاد احمد آرام، به اهتمام مهدی محقق، تهران: انتشارات انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۶۱.

۵. آملی، شمس‌الدین محمد بن محمود، نفائس الفنون في عرایس العیون، تحقیق و تصحیح میرزا ابوالحسن شعرانی، تهران: انتشارات علمیه، ۱۳۸۱ق.

۶. ابن‌سینا، حسین بن عبدالله، منطق المشرقیین، تهران: مکتبة الجعفری التبریزی (افست از روی چاپ قاهره)، ۱۹۱۰.

۷. ابوریان، محمدعلی، اصول الفلسفة الاشراقیّة، قاهره، [بی تا].

۸. اخوان الصفا، رسائل إخوان الصفاء و خلان الوفا، چاپ مصر (افست مرکز النشر الأعلام الاسلامی، قم)، ۱۴۰۵.

۹. امیر فجر، میثاق، فلسفهٔ مشاء و اشراق، تهران: انتشارات مجید، ۱۳۷۵.

۱۰. بهایی، بهاءالدین محمد عاملی، دیوان شیخ بهایی، تصحیح سعید نفیسی، تهران: چکامه، [بی تا].

۱۱. دوانی، جلال‌الدین، ثلاث رسائل، تحقیق سید احمد تویسرکانی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۱۱ق.

۱۲. رازی، فخرالدین، المطالبُ العالیة من العلم الالهی، بیروت: دارالکتاب العربی (افست شریف رضی، قم)، ۱۴۰۷.

۱۳. رضی، هاشم، آیین مهر: تاریخ آیین رازآمیز میترایی در شرق و غرب از آغاز تا امروز، تهران: بهجت، ۱۳۸۱.

۱۴. ______، حکمت خسروانی: حکمت اشراق و عرفان از زرتشت تا سهروردی، تهران: بهجت، ۱۳۷۹.

۱۵. سبزواری، ملاهادی، شرح الأسماء، تحقیق نجفقلی حبیبی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.

۱۶. سعادت‌پرور، علی، شرح شفاهی گلشن راز، تهران: انتشارات احیای کتاب، ۱۳۸۴.

۱۷. سعیدی، گل‌بابا، فرهنگ اصطلاحات عرفانی محی‌الدین ابن‌عربی، تهران، ۱۳۸۷.

۱۸. سهروردی، شهاب‌الدین یحیی بن حبش، حکمة الاشراق، مجموعه مصنّفات، ج ۲، تهران: انجمن حکمت و فلسفهٔ ایران، ۱۳۵۷.

۱۹. ______، مجموعه مصنّفات، ج ۴، تصحیح و تحقیق نجف‌قلی حبیبی، تهران: انجمن آثار.

۲۰. ______، مجموعه مصنفات، ج ۱، کتاب التّلویحات، کتاب المَشارع والمطارحات، انجمن حکمت و فلسفه، ۲۵۳۷.

۲۱. شهرزوری، شمس‌الدین محمد، تاریخ الحکماء قبل ظهور الإسلام و بعده، تحقیق عبدالکریم ابوشویرب، پاریس: دار بیبلیون، ۲۰۰۷.

۲۲. شیرازی، قطب‌الدین، شرح حکمة الاشراق، چاپ سنگی، ۱۳۱۴.

۲۳. صحیفهٔ سجادیه.

۲۴. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (ملاصدرا)، الحکمة المتعالیة في الأسفار العقلیّة الأربعة، (۹ جلد)، بیروت، [بی‌تا].

۲۵. ______، الشواهد الربوبیّة، تصحیح و تحقیق سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۰.

۲۶. کتاب‌های لغت: المنجد، لاروس، المعجم الوسیط و فرهنگ معاصر عربی ـ فارسی.

۲۷. کربن، هانری، روابط حکمت اشراق و فلسفهٔ ایران باستان، تهران: انجمن حکمت و فلسفه، ۱۳۸۲.

۲۸. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، و شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، (لوح فشرده).

۲۹. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ۱۱۰ جلدی، (لوح فشرده).

۳۰. معین، محمد، مجموعه مقالات، به کوشش مهدخت معین، تهران: صدای معاصر، ۱۳۸۷.

۳۱. موحد، صمد، نگاهی به سرچشمه‌های حکمت اشراق و مفهوم‌های بنیادی آن، تهران: انتشارات طهوری، ۱۳۸۴.

۳۲. نصر، سید حسین، جاودان خرد، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۸۲.

۳۳. ______، سه حکیم مسلمان، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۷۱.

Praise and Prayer

Five Essays by Sheikh of Eshraq

Shihab al-Din Yahya Suhrawardi

Tr. by Muḥammad Malekī

شیخ اشراق بنیادگذار حکمت اشراق از معدود فیلسوفانی است که بنیاد فلسفهٔ خود را بر پایهٔ وحی و عرفان بنا نهاده تا جان و دل هر انسانی را که با این فلسفه مأنوس و انسی دارد، بشوراند.

اثر حاضر، شامل پنج رسالهٔ عرفانی از سهروردی است که در هنگامهٔ مناجات با معبود خویش، عرض نیاز کرده است. این رساله‌ها با عنوانِ «ستایش و نیایش»، که خمیر مایهٔ این رساله‌هاست، تقدیم اصحاب عرفان و معرفت می‌شود.



ADYAN PUBLICATION

